www.IrPDF.com

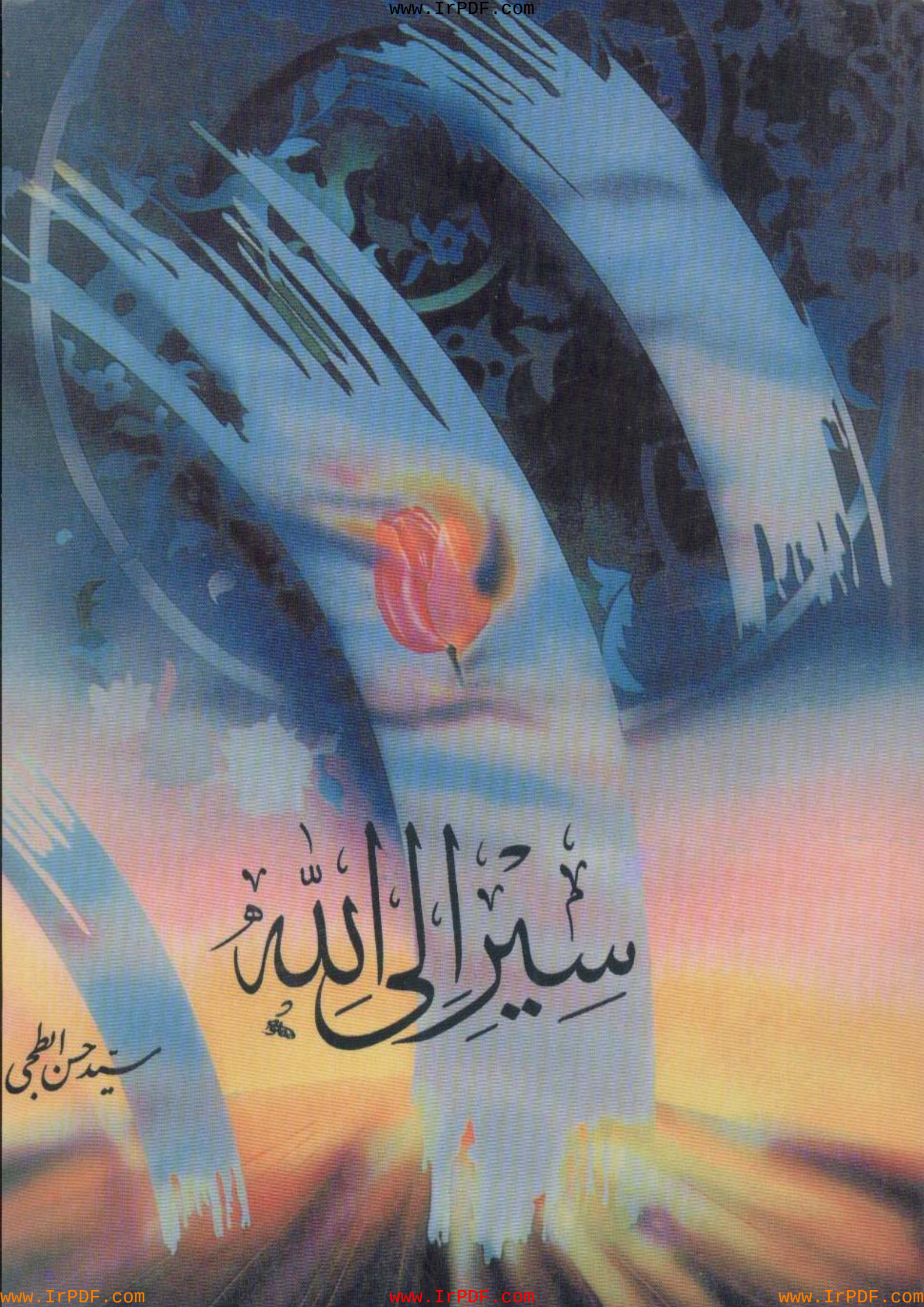

سیر الی اللہ

سید حسن الطجی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سیر الی اللّه

نوشته:

سید حسن ابطحی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

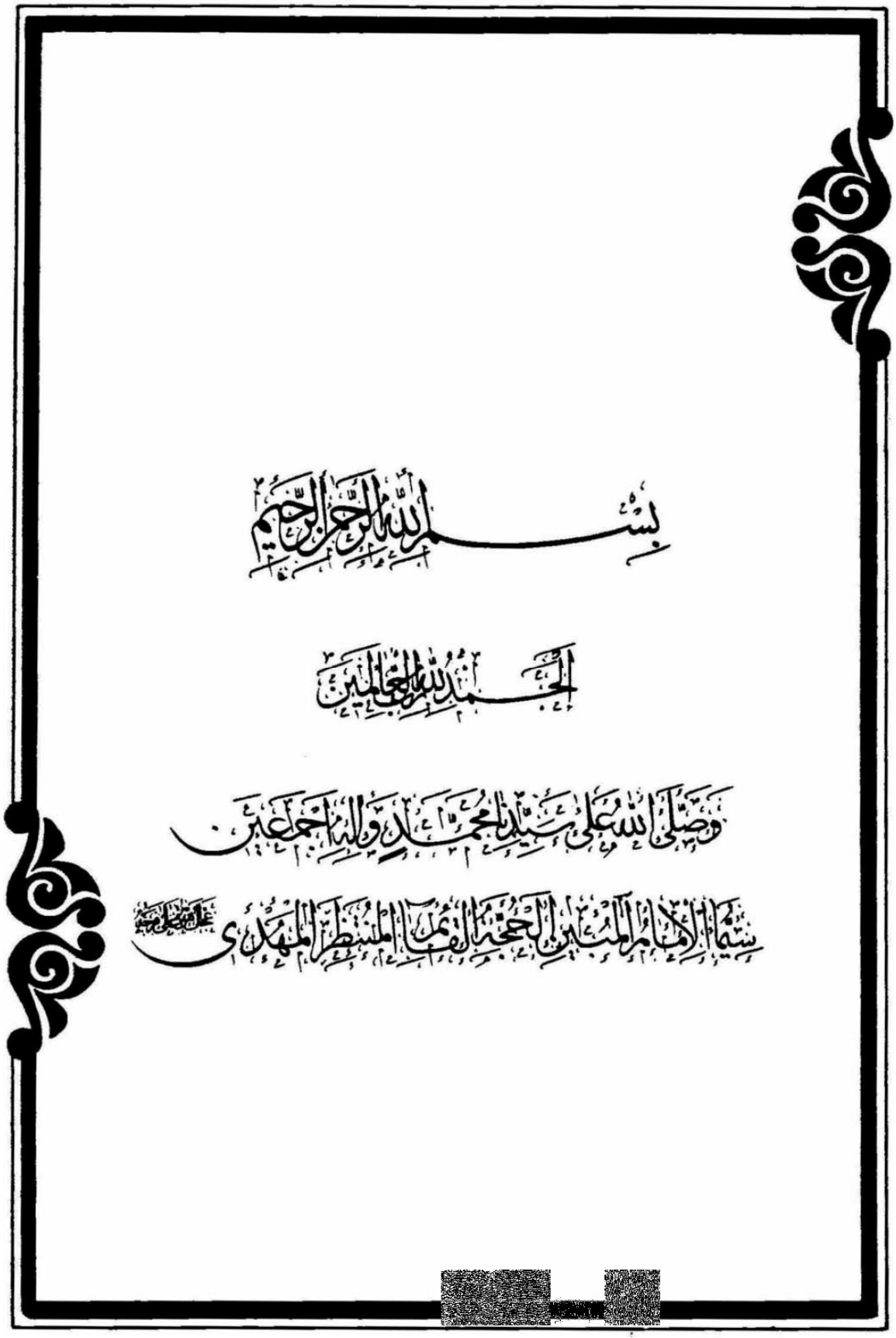

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پیشگفتار

از زمانی که کتابهائی از من به چاپ رسید و در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفت. جمعی با خواندن آن کتابها مشغول تزکیه نفس و تحصیل کمالات روحی گردیده و طبق نظر استادشان، برنامه‌های خودسازی را مو به مو عمل کرده و به مقامات عالیه‌ای که حداقلّ آن ترک گناهان و انجام واجبات و ملکه عدالت بود. نائل گردیده و جمعی از آنها چشم و گوش دلشان به سوی حقایق باز و خود را در صراط مستقیم دین دیدند. و آنها چون موظّف بودند که تمام حالات روحی خود را از قبل و بعد در دفتری بنویسند و در اختیار استادشان بگذارند، مطالب جالبی از دفاتر آنان به دست آمد، که در این کتاب به بعضی از آنها که هضمش برای خوانندگان محترم آسان باشد، بدون ذکر نام آنها اشاره می‌شود. تا شاید راه‌گشای سالکین راه خدا گردد.

ضمناً در این مقدّمه تذکّر این نکته لازم است که اکثر این افراد مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت و انتخاب استاد را خودبخود و یا به عبارت صحیح‌تر به هدایت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پروردگار به دست آورده‌اند و آن چنان در اعتقادشان در خصوص حقّانیّت راهشان استوار و راسخ بوده‌اند که کوچک‌ترین تزلزلی به خود راه نداده و می‌روند تا خود را به مقصد نهائی و مقام شامخ کمالات روحی برسانند.

بنابراین اگر کسی به آنچه در این کتاب نوشته می‌شود عمل نماید، علاوه بر آنکه خود او به کمالات روحی می‌رسد اگر شخص بصیر و بافراست و متفقّهی باشد یقینا می‌تواند از دیگران هم دستگیری کند و آنها را به کمال برساند.

ولی در عین حال ناگفته پیدا است، که یک سالک الی‌اللّه بدون استاد و مرشد و بدون راهنمای بصیر و آگاه و بلکه مجتهد و متخصّص در مسائل تزکیه نفس و شناخت روح و حالات و امراض آن نمی‌تواند به کمال برسد. زیرا سالکین الی‌اللّه در محیط‌های مختلف پرورش پیدا کرده و در مراتب مختلف روحی قرار داشته و طبعاً حالات مختلفی دارند، لذا باید استاد همانند پزشک متخصِّص اوّل مریضش را کاملاً معاینه کند و مرض روحی او را تشخیص دهد و دعا و یا ذکر و یا عبادت مناسبی را برای او تجویز نماید و ضمناً یکی از کارهائی که باید سالکین الی اللّه متوجّه آن باشند این است، که تا یک مرحله را کاملاً تکمیل نکرده‌اند، به فکر مرحله بعدی نباشند و بلکه استاد نباید مرحله بعدی را به شاگرد بگوید، زیرا طبع انسان بر این قرار گرفته است، که هر فضیلتی را بشنود مایل است فوراً و بدون مقدّمه آن را در خود ایجاد کند، مثلاً کسی که هنوز هیچ یک از مراحل کمالات را طی نکرده و بلکه هنوز نمی‌تواند گناهان را ترک کند وقتی اهمیّت خلوص و مقام مخلَصین را می‌شنود، تصمیم می‌گیرد، که خالص شود و بدون مقدّمه قدم در مقام

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خلوص بگذارد، با آنکه هر یک از صفات رذیله ماهها طول می‌کشد، تا از نفس انسان تزکیه شود و پر واضح است که تا صفات رذیله تزکیه نشود، انسان برای خدا خالص نمی‌گردد.

در بعضی از احادیث آمده که هر یک از مؤمنین دارای یک سهم، یا دو سهم و یا سه سهم تا هفت سهم از ایمان و مراتب کمال‌اند، سپس «امام صادق» (علیه السّلام) می‌فرمایند: «**لاتحملوا علی صاحب السّهم سهمین و لا علی صاحب السّهمین ثلاثة فتبهّضوهم**»[1] یعنی: نباید به کسی که در درجه اول ایمان است و هنوز ظرفیّت درجه دوم ایمان را ندارد آن را به او گفت و تحمیل نمود و کسی که دارای درجه دوّم ایمان است و ظرفیّت درجه سوّم ایمان را ندارد آن قسمت از ایمان را به او تحمیل نمود.

زیرا اگر چنین کاری را کردید او را به زحمت و مشقّت انداخته‌اید و ناراحتش نموده‌اید.

مطلب دیگری که در این مقدّمه تذکّرش لازم است، این است که به تجربه ثابت شده کسانی که به مطالب این کتاب عمل کنند و صددرصد راهنمائی‌های آن را در وجود خود پیاده نمایند، بخصوص اگر با مشورت استاد آن چنانی که در بالا گفته شد صورت پذیرد، با سهولت کامل به مقصد که همان خودسازی و کمالات روحی است می‌رسند و با یاری خدای بزرگ و کمک «اولیاءِ معصومش» (علیهم السّلام) از اولیاء خدا می‌گردند و در جنب این حرکت به مکاشفات و مشاهدات و کرامات عالیه نائل شده و بلکه طبق حدیث معروف قدسی که فرمود: «**ما تحبّب الیّ عبدی شیء احبّ الی مما افترضته علیه و انّه یستحبب الی بالنافله حتّی احبّه فاذا**

۱ـ کافی جلد ۲ صفحه ٤٢.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

احببته کنت سمعه الّذی یسمع بـه و بـصره الّـذی یبـصر بـه و لسانه الّذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها و رجله الّتی یمـشی بها اذا دعانی احببته و اذا سئلنی اعطیته»[1] خلاصه معنی آنکه: «بنده من، بوسیله فرائض و نوافل بـه مـن آن چنـان نزدیـک می‌شود که من چشم او و زبان او و دست او می‌گردم، او هر چـه از مـن بخواهـد بـه او خـواهم داد». و طبـق بعـضی از احادیث این چنین انسانی مَثَل و آئینه تمام نمای صفات فعل خدا خواهد بود.

«موضوع این کتاب»

همیشه عادت بر ایـن بـوده کـه پـای سـخن اسـتادان و معلّمین بنشینیم و از آنها استفاده کنـیم و کمتـر شـده کـه از شاگردان و متعلّمین چیزی بپرسـیم و سـخن آنهـا را گـوش دهیم، شاید آنها هم مطلبی داشته باشند، بزرگی می‌گفت:

همان قدر که شاگردان از من استفاده کرده‌اند، من هم از شاگردان استفاده نموده‌ام.

لذا در این کتاب سعی شده که در محضر شاگردانی کـه پای سخن استادان بوده‌اند و تعلیماتی از آنان گرفته و آنها را به کار بسته و حالاتی در مراحل سـیر و سـلوک داشـته‌انـد، بنشینیم و چگونگی پیمودن راه پـر خطـر خودسـازی و بـه اصطلاح آدم شـدن را از تجربیّـات آنـان بیـشتر بیـاموزیم و حالات هر شاگردی، در هر کلاسی که هست جویـا باشـیم، تا شاید بهتر و عمیق‌تر آن مراحل را بپیمائیم و بالأخره آنچه در این کتاب می‌خوانید، تجربیّات شاگردانی است که در راه

۱ـ محاسن و بحارالانوار جلد ۸۷ صفحه ۳۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تزکیه نفس نزد استادان بصیر و آگاه سالها تعلیم یافتـه و بـه مقامات عالیه انسانی و کمالات روحی رسیده و حقـایقی در این راه تحصیل نموده‌اند، می‌باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بخش اول

یقظـه

- خوابهای طلائی
- محیط خانه
- خورشید جمالش مرا از خواب غفلت بیدار کرد
- ترس از مارکبریٰ
- زنبور عسل حرف می‌زند
- جوجه‌های مادر مرده!
- تو لایق همسری با من نیستی!
- معجزات حضرت رضا (ع) مرا تکان داد
- گنبد نورانی می‌شود!
- کرامت امام هشتم (علیه السّلام)
- تأثیر آیات قرآن
- چگونه از خواب غفلت بیدار شویم؟
- شک و تردید مقدّس
- ملاقات با امام زمان (علیه السّلام)
- من از خواب غفلت بیدار شدم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

این بخش: حکایات و اظهارات شاگردان در خصوص مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت و آنچه یک انسان در این مرحله از عوالم معنوی احساس می‌کند و چگونه باید یک سالک الی‌اللّه تا پایان سیر و سلوکش این حالت را برای خود حفظ کند، می‌باشد.

این بخش را تا به آخر بخوانید حتما از خواب غفلت بیدار می‌شوید. بخوانید، تا به آخر بخوانید.

«خوابهای طلائی»

من جوانی هستم که بیش از بیست سال از عمرم نمی‌گذرد، تا به امروز در خواب غفلت عجیبی بوده‌ام، وقتی که دیپلمم را گرفتم فکر می‌کردم که: خدایم، محبوبم و همه چیزم همین مدرک دیپلم است، روزی که از مدرسه با این گواهینامه به خانه آمدم، مادر و پدرم برای من خوابهای طلائی عجیبی می‌دیدند، یکی می‌گفت: حالا دیگر پسرم کارمند دولت می‌شود و زندگی ما را تأمین می‌کند، دیگری می‌گفت: انشاءاللّه ادامه تحصیل می‌دهد، پزشک می‌شود و دیگر نمی‌شود به او گفت بالای چشمت ابرو است، سوّمی می‌گفت: من دوست دارم او مهندس شود، زیرا در آن موقع درآمدش بیشترخواهد بود. و بالأخره همه دست به دست هم داده بودند، که با این کلمات مرا کاملاً به خواب غفلت فرو ببرند. آنها تقصیر نداشتند، فرهنگشان این گونه بود. احدی از اطرافیانم نمی‌گفت خدائی هست، باید در همه کار به او تکیه کرد، معنویّتی هست، باید از آن هم بهره‌مند گردید، انسانیّتی هست، باید به مقام والای آن رسید، آخرتی هست، باید برای آن هم فکری کرد.

خلاصه از سنّ هیجده سالگی آن چنان به خواب عمیق فرو رفتم که هیچ چیز مرا بیدار نمی‌کرد. شاید هم اطرافم سر و صدائی نبود که بیدار نمی‌شدم. بلکه همان لالائی‌های پدر و مادرم بیشتر مرا به خواب غفلت فرو می‌برد، حتّی گاهی خودم هم در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

همان عالم خواب آنچه را که پدر و مادرم گفته بودند، تخیّـل مـی‌کـردم و بـه خـواب می‌دیدم، دو سال در عالم معنی شب ظلمانی پر از غفلتی را گذراندم.

امّا ناگهان کتابی در شرح حال یکی از اولیاء خدا به دستم رسید وقتی آن را مطالعه کردم، آن چنان مرا از خواب غفلت پراند که تا مدّتی بدنم می‌لرزید.

آیا این حرفها حقیقت دارد؟

آیا راهی هست؟! که انسان ولیّ خدا، محبوب خدا، عزیز خدا و هم صحبت با خدا گردد؟

آیا اولیاء خدا که در قرآن مدح شده‌اند، آنها نه ترسی از چیـزی دارنـد، نـه حزنـی دارند، نه حسابی دارند، نه از مرگ می‌ترسند و به لقاء پروردگار شوق فراوانـی دارنـد، مخلوقی غیر از نوع ما بوده‌اند؟!

آیا می‌شود؟! من هم به وصال محبوب حقیقی، یعنی حضرت حقّ جلَ‌وعلا برسم؟ او نام خودش را برای من رفیق بگذارد؟

آیا می‌شود؟! من هم با خدا حرف بزنم و او مرا دوست داشته باشد؟

بالأخره طوفان عجیبی، در وجودم پیدا شده بود و نمی‌دانستم چـه بایـد بکـنم و از کجا شروع کنم که ناگاه این آیه قرآن ناخودآگاه به زبانم آمد و زیر لب زمزمه می‌کردم. شاید هم خدایم، محبوبم، عزیز دلم، با الهاماتش این آیه را در قلبم القاء فرموده بود:

((وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ))[1]

یعنی وقتی بندگان مـن از تـو جویـای مـن شـوند مـن نزدیک آنهایم، کنار آنهایم و من با آنهایم.

۱- ((...أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِى وَلْيُؤْمِنُواْ بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ))(سوره بقره آیه ۱۸۶.)

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پس از خواندن این آیه شریفه و توجّه به معنایش. دانستم خدای تعالی علاوه بر آنکه مرا طرد نکرده، دعوتم هم فرموده است، سر تا پای وجودم امید شد، روزها و شبهائی درِ خانه خدا ناله می‌کردم و از خدای مهربان و هادی گمراهان، تقاضای هدایت به مقام والای انسانیّت را نمودم، که بحمداللّه پس از مدّتها عجز و ناله استادی مهربان و دلسوز برایم رساند و با کمک او به سوی کمالات روحی پر کشیدم و لذا من به همه انسانهای خواب و خواب‌آلوده توصیه می‌کنم که:

اگر می‌خواهید از خواب غفلت بیدار شوید، شرح حال اولیاء خدا را زیاد بخوانید و از حالات آنان عبرت بگیرید.

«محیط خانه»

من و دوستم «محمّد» از اوّل تحصیلات ابتدائی در مدرسه با هم بوده‌ایم و امروز هم که هر دومان مهندس عالی رتبه‌ای شده‌ایم همچنان با همیم. او با من در یک مسأله مهم، که شاید از نظر شما اهمیّت زیادی نداشته باشد، همیشه اختلاف داشته و دارد. و آن این است که من مکرّر بخصوص وقتی که تنها می‌نشینم مثل کسی که از خواب، وحشت‌زده بپرد و ببیند دور و برش بیابان پر خطر مهلکی قرار گرفته و باید هر چه زودتر خود را از آن مهلکه نجات بدهد، هستم و می‌خواهم در اوّلین فرصت به سوی کمالات روحی پرواز کنم ولی «محمّد» ابدا به این فکرها نمی‌افتد و حتّی وقتی من با او می‌نشینم و از حالات خودم برای او نقل می‌کنم، به من می‌گوید: تو دیوانه‌ای، دو روز دنیا را باید خوش گذراند، روح، قیامت و زندگی بعد از این عالم از کجا معلوم حقیقت داشته باشد. اگر هم خبری بود بالأخره یک طوری خواهد شد.

ایکاش «محمّد» این طور فکر نمی‌کرد و مرا در اینجا هم تنها نمی‌گذاشت و از خواب غفلت بیدار می‌شد. زیرا اگر این چنین بود او برای من رفیق خوبی بود و من با کمک و همفکری او به کمالات روحی می‌رسیدم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یک روز با خودم فکر کردم، که چون «محمّد» با من در کلاسهای عربی شرکت می‌کرده و درس عربی خوانده، بد نیست بعضی از آیات قرآن را با کمک یکی از علماء جمع‌آوری کنم و برای او بخوانم، شاید صدای رسای قرآن او را از خواب گران غفلت بیدار کند و با من به سفر سیر الی اللّه بیاید این کار را کردم، یعنی یک روز تابستانی بسیار گرمی که به خارج شهر رفته بودیم و در کنار رودخانه‌ای زیر سایه درختان سر به فلک کشیده‌ای نشسته بودیم، دفتر یادداشتم را از جیب بغل بیرون آوردم و به او گفتم: مایلی چند آیه از قرآن را برایت بخوانم او اوّل نمی‌خواست بگذارد که من آن آیات را تلاوت کنم ولی من بدون معطّلی شروع به خواندن آنها کردم که ترجمه آن آیات این است. خدای تعالی می‌فرماید:

قبل از آنکه عذاب دردناکی قومت را در بر بگیرد آنها را بترسان و از خواب غفلت بیدار نما.[1]

مردم را از آن روزی که عذاب متوجّه‌شان گردد بترسان و از خواب غفلت بیدار نما.[2]

آنها را از روزی که جز حسرت و ندامت چیزی باقی نمی‌ماند و همه چیز گذشته است، بترسان و از خواب غفلت بیدار نما زیرا آنها در غفلت‌اند و ایمان نمی‌آورند.[3]

۱- ﴿﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرۡ قَوۡمَكَ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾﴾(سوره نوح آیه ۱.)

۲- ﴿﴿وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ﴾﴾(سوره ابراهیم آیه ٤٤.)

۳- ﴿﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾﴾(سوره مریم آیه ۳۹.)

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و آنها را از روزی کـه قلبهـا بـه حنجـرههـا از تـرس و وحشت می‌رسد و مملوّ از غم و اندوه می‌گردد بترسان و از خواب غفلت بیدار نما.[1]

«محمّد» پس از آنکه این آیات را از من شنید با تمسخر گفت: بـاز شـروع کـردی! من حوصله این حرفها را ندارم، گفتم: تو راست می‌گوئی زیرا اگر حتّی مختـصری در زندگی رعایت تقوی را می‌کردی با این آیات از خواب غفلت بیدار می‌شدی!

بله دوستان با آنکه من و او از اوّل زندگی در محیط آموزشی، با هـم بـودیم و هـر استادی که من دیده بودم، او هم دیده بود ولی از جـائی کـه تنهـا محـیط آموزشـی در تربیت انسانها مؤثّر نیست بلکه محیط منزل و روش پدر ومادر هـم مـؤثّر اسـت، بایـد اعتراف کنم که من از سنّ چهار سالگی تا وقتی که مرحوم پدرم زنده بود، یعنی تا سنّ بیست سالگی گاهی نیمه‌های شب که از خواب بر می‌خاستم می‌دیدم پدرم دو زانو رو به قبله نشسته و مشغول مناجات با خدای تعالی است، مادرم مقیّد بود که دائماً خدا را به یاد ما بیاورد و نگذارد ما به کلّی از حقایق و معنویّات غفلت کنیم.

ولی پدر و مادر «محمّد» این چنین نبودند. آنها اگر نگویم که به هیچ وجه بـه یـاد خدا و دین و معنویّت نمی‌افتادند، می‌توانم بگویم که لااقل کاری نمی‌کردنـد کـه مایـه تذکّر فرزندانشان گردد. روح ایمان در آنها زنده نگه داشته شود و خوابشان منتهـی بـه مرگشان نشود، همه وسائل غفلت از یاد خدا در زندگی آنها آماده بود و اگـر «محمّـد» می‌خواست در آن محیط به یاد خدا بیفتد برای او این وسائل سـرگرمی فرصـتی بـاقی نمی‌گذاشت، که او از خواب غفلت بیدار شود، رفته رفته حیات فطری و معنوی خـود را هم از دست داد و جزء کسانی شد که خدای تعالی در این آیـات آنهـا را نکـوهش کرده و فرموده که:

۱- ﴿﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَ﴾﴾ (سـوره غـافر آیـه ۱۸).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ای مردم نباشید جزء کسانی که می‌گویند شنیدیم ولی با گـوش دل نـشنیده‌انـد بـدترین جانـداران در نـزد خـدا آن انسانهائی هستند که از نظر باطن کر و لال‌اند و عقل خود را به کار نمی‌اندازند و اگر خدای تعالی در آینـده‌شـان خیـری می‌دید آنها را باز هم شنوا می‌نمود و اگر آنهـا را شـنوا کنـد باز هم پشت می‌کنند و به حال اوّل بر می‌گردند.[1]

و ای پیامبر تو نمی‌توانی به مردگان و نه به کران سخنت را بشنوانی آنها پشت می‌کنند و از تـو دور مـی‌شـوند و تـو کوردلان را نمی‌توانی از گمراهی نجات بدهی.[2]

بله دوستان اعمال پدر و مادر در روحیّه فرزندان فوق‌العاده تأثیر دارد. پس اگر پدر و مادرها مایل نیـستند، کـه روح فرزندانـشان در همـان اوائـل زنـدگی بمیـرد و تنهـا جنبه‌های حیوانی آنها زنده بماند و اسـباب زحمـت خـود آنهـا و اجتماعـشان گـردد، بکوشند که در مقابل کودکان اعمالی انجام دهند، که آنهـا را بـه یـاد خـدا و حقـایق و معنویّات بیندازد و یا لااقل به جای رمّانهای دروغین و قصّه‌هـای سـاختگی شـاهان و قدرتمندان، قصص قرآن و یا حکایاتی که از کرامات علماء اهل معنی نقل شـده بـرای

۱- ((وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرًا لَّأَسۡمَعَهُمۡۖ وَلَوۡ أَسۡمَعَهُمۡ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ)) (سوره انفـال آیـات ۲۱ تـا ۲۳).

۲-((فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ))
(سوره روم آیات ۵۲ تا ۵۳.)

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آنها بیان کنند، تا آنها صددرصد به خواب غفلت نروند و یا لااقل خوابشان به مرگشان منتهی نشود.

«خورشید جمالش مرا از خواب بیدار کرد»

من جوانی هستم که در زندگی مرفّهی بزرگ شدهام، همه وسائل خوشگذرانی برایم آماده است.

روزی در ویلای لب دریا که بسیار زیبا است و پدرم تمام گلهای چهار فصل را در آن جمع کرده و طراوت خاصّی به آن داده است، نشسته بودم و به گیاهی به نام پیچک که از درختی بالا رفته بود و دوباره از سر درخت سرازیر شده و به پائین افتاده بود و در عین حال طراوت عجیبی در آن قسمت سر ساقه گیاه دیده میشد دقیق شده بودم، ناگهان مثل کسی که از خواب عمیقی بپرد و به چیزی دقیق شود با خود گفتم: این چه معجزهای است که از طبیعت صادر شده؟ این گیاه با آنکه از پای ریشه تا سر ساقه لااقل پنجاه متر طول دارد و ساقهاش به باریکی دو میلی متر بیشتر نیست و علاوه داخل ساقه مثل لوله آب خالی نیست که آب آزادانه به سر ساقه برسد و هوا هم به قدری گرم است که در مدّت یک دقیقه لااقل در هر سانتیمتری دو قطره آب تبخیر میشود آیا چگونه پمپی پای ریشه این گیاه به کار گذاشتهاند که در هر دقیقه بدون کم و زیاد میتواند این همه آب را از رطوبت زمین بگیرد و به طور مساوی به تمام برگها و شاخههای این گیاه برساند؟!

این فکر آن روز هر چه بود، مانند فریاد بلندی بود، که به سر شخصی که در خواب است بکشند و او را از خواب بیدار کنند، من از خواب غفلت بیدار شدم و به درختها و گیاهان، در باغ و جنگل نگاه میکردم و فریاد میزدم که اینها را چه نیروئی، چه کسی، چه حکیمی، این گونه تحت قدرت خود قرار داده و به آنها کمک میکند؟!

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ناگهان چشمم باز شد و همان گونه که شما با چشم دل و عقل وقتی پنکه کار می‌کنـد جریان برق را در آن می‌بینید، من هم در همـه جـا و همـه چیـز و در تمـام گیاهـان و درختان آن ویلا و کوه و جنگل و دریا نیروی حکـیم و دانـائی را مـشاهده کـردم کـه زیبائی و جمالش عقل و هوش را از سرم ربود.

به به چقدر لذّت بخش بـود! چگونـه محبـوبم، عزیـزم، آفریـدگارم، در آن صـبح خوشبختی که خورشید جمالش مرا از خواب غفلت بیدار کرده بود، به من لبخند می‌زد و صبح بخیر می‌گفت و چگونه من خود را در آغوش مهر و محبّتش انداختم!

ایکاش عزیزان شما هم مثل من آن جمال زیبا را می‌دیدید و یا لااقل در کنـار مـن بودید و وجد و نشاط مرا مشاهده می‌کردید، انسان با وجدان هر چیز خوبی را کـه بـه دست می‌آورد مایل است دوستانش هم از آن استفاده کنند یا لااقل می‌خواهد به مـردم اهمیّت نعمتی را که دارد بفهماند.

به خدا قسم، حیف است که انسان در دنیا مثل ذرّه‌ای که در آفتاب حرکت می‌کنـد و بلکه شدیدتر از آن تحت نفوذ و احاطه پروردگار عزیز و خدای مهربان باشد و از او غافل باشد. بالأخره من نمی‌دانم چگونه وجد و نشاط خود را برای شما توضیح دهـم، تنها باید بگویم: «تا نخوری ندانی» به هر حال آن روز ساعتها گریه شوق کردم و تنهـا چیزی که از محبوبم، معبودم، پروردگار عزیز و مهربانم خواستم این بود که هرگز مـرا از خود جدا نکند و دیگر بار به خواب غفلت فرو نروم او هم دست مرا گرفـت و بـه دست یکی از اولیائش برای تربیت شدن و لیاقت پیدا کردن بـه مقـام قـربش سـپرد و برای همیشه زیر بار منّت خود قرارم داد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«ترس از مار کبری»

من مردی هستم که بیش از چهل سال از عمرم می‌گذرد، ترس و وحشت از چیزی ندارم، کمتر شده که از دزد و دشمن بترسم امّا از جائی که خدای تعالی می‌خواست مرا از خواب غفلت بیدار کند این جریان عجیب را که برایتان نقل خواهم کرد سر راهم قرار داد و مرا از خواب غفلت بیدار نمود و جریان از این قرار بود:

چند سال قبل یک روز گرم تابستانی من به باغی در خارج شهر، برای هوا خوری رفته بودم و پسرم قبل از من به آن باغ رفته بود وقتی من او را در آن باغ دیدم به طرف من دوید و وحشت‌زده به من گفت: امروز وقتی وارد این باغ شدم یک «مار کبری» در این سوراخ خزید.

من فوراً مقداری سنگ و گِل به دهانه آن سوراخ ریختم و آن را مسدود کردم. ولی شب که می‌خواستم بخوابم، از طرفی می‌ترسیدم که درِ اطاق را باز بگذارم که مبادا «مار» به داخل اطاق بیاید و مرا بگزد و از طرف دیگر هوا به قدری گرم بود که نمی‌توانستم میان اطاق در بسته بخوابم. آن شب را به هر ترتیبی بود گذراندم یعنی هر لحظه وحشت‌زده از خواب می‌پریدم و فکر می‌کردم «مار کبری» وارد رختخوابم شده و می‌خواهد مرا بگزد.

به هر حال صبح قبل از آنکه از رختخوابم بیرون بیایم و هنوز کسالت بیدار خوابی شب گذشته در وجودم بود، متوجّه این نکته شدم که آیا پسرم راست گفته یا نه؟ و آیا «مار» پس از آنکه من سوراخش را از سنگ و گِل پر کرده‌ام ممکن است بیرون بیاید؟ و اگر بیرون آمد آیا مستقیما به سراغ رختخواب من می‌آید یا خیر؟ همه اینها احتمالاتی بود که می‌دادم ولی من با همه این احتمالات شب را تا به صبح نخوابیدم، پس چرا با آنکه همه راستگویان عالم گفته‌اند، که خدائی هست، باید شناخته شود، قوانینی دارد که اگر قوانینش عمل نشود، عذاب دردناکی در پی آن خواهد بود. به هیچ وجه از این موضوع بیم ندارم! تا کی در خواب غفلتم! تا کی از این کور دلی و نافهمی دست نمی‌کشم! گریه زیادی کردم آن روز در میان آن باغ قدم می‌زدم و دائما استغفار

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

می‌کردم، اشک می‌ریختم، نمی‌دانستم چه باید بکنم، چگونه ایـن خـسارت و ضـرر را جبران کنم، فقط می‌دانستم که از خواب غفلت بیدار شده‌ام و به همـین زودی ممکـن است مرگ دامنم را بگیرد. متوسّل به «امام عصر» روحی فداه و عجّل‌اللّه تعالی له الفرج شدم و چون شب خواب نداشتم هر دعائی و هر عملی که موجب قرب بـه پروردگـار می‌شد آن روز و شب انجام دادم. بالأخره به فکرم رسید که نزد استادی عالی مقام بروم و شرح حالم را از اوّل تا به آخر به او بگویم، شاید مرا از این گرفتاری نجات دهـد و راهی جلوی پای من بگذارد، درست فکر کرده بـودم، وقتـی بـا دقّـت کامـل اسـتادی انتخاب کردم و او مرا به پیمودن مراحل کمالات و تزکیه نفس وادار کرد، فکرم راحت شد، گذشته‌ام جبران گردید و امیدوارم همه مردم به هر وسیله‌ای کـه ممکـن اسـت از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی کمالات روحی پر بکشند.

و ای عزیزان! این را هم بدانید که خدای مهربان نمی‌خواهد ما همیـشه در خـواب غفلـت باشـیم و از حقـایق و معنویّـات اطّلاعـی نداشـته باشـیم بلکـه همـه روزه بـه وسیله‌های مختلف با فریادهای بیدار کننده ما را از خواب غفلـت بـه وسـیله آیـات و نشانه‌هایش بیدار می‌کند و نام قرآن و پیامبرش را «ذکر» و «تذکرة» و «مُـذکِّر» گذاشـته آنجا که می‌فرماید:

((إِن هَـٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٞۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا))[1]

یعنی: این کتاب هشدار دهنـده اسـت بـرای کـسی کـه می‌خواهد به سوی خدا راهی پیدا کند.

و می‌فرماید:

((فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ))[2]

۱- سوره المزّمل آیه ۱۹.

۲- سوره غاشیه آیه ۲۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یعنی: تو یادآوری کن و آنها را از خـواب غفلـت بیـدار نما زیرا تو هشدار دهنده‌ای.

ولی اگر کسی به این همه هشدار و بیدار باش توجّه نکند و از خـواب غفلـت بـر نخیزد، ظالم‌ترین افراد بشر است. زیرا به خود ظلم کرده و به ندای الهی توجّه ننمـوده و خدای تعالی می‌فرماید:

((وَمَن أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَآ ۚ إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ)) [1]

چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که به وسیله آیـات و تذکّرات الهی بیدار شود ولی دوباره به خواب رود و توجّهی به بیدار باشهای الهی نکند ما از مجرمین انتقام می‌گیریم.

«زنبور عسل حرف می‌زند»

من از کودکی به علم جانورشناسی و فرو رفتن در حـالات و زنـدگی حیوانـات و اطّلاع از اسرار زندگی آنها علاقه زیادی داشتم و به همـین جهـت کتابهـائی را کـه در اسرار زندگی حشرات و حیوانات نوشته شده بود بسیار می‌خواندم ولی در همـه حـال غفلت عجیبی از آفریدگار آنها و کسی که این همه شعور را به آنها داده داشتم، تا آنکه یک روز کتابی را از «موریس مترلینگ» به نام «زنبور عسل» مطالعه می‌کردم و غـرق در شگفتی و تعجّب بودم. ناگاه از کثرت مطالعه و یا به خاطر خستگی دیگری که از قبـل داشتم، (مثل کسی که به خواب برود، یا حال بیهوشی به او دست بدهد) چـشمم روی

۱- سوره سجده آیه ۲۲.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هم رفت، در آن حال دیدم زنبور عسلی، بزرگ شده و مثل یک انسان با من حرف می‌زند و می‌گوید: خدای تعالی این شعور را به ما داده که بتوانیم زندگی خود را ادامه دهیم و هم نشانه او برای مردم دنیا باشیم شاید انسانها به این وسیله از خواب غفلت بیدار شوند و فکر کنند که چگونه خدای تعالی این شعور و علم فوق العاده را بدون آنکه ما به مدرسه برویم یاد گرفته‌ایم.

وقتی سخن او به اینجا رسید من در حالی که فوق العاده ترسیده بودم و بدنم می‌لرزید، از خواب و یا اگر خواب نبودم از آن حالتی که داشتم بیرون آمدم و خدا را در مقابل چشم دل خود می‌دیدم که با صفت رحمانیّت و مهربانیش با من رو برو شده و مرا مثل پدری که فرزندش را یافته در آغوش کشیده که گرمی محبّتش را کاملاً با روح و جانم احساس می‌کردم. در آن موقع خدا را در اطراف خود و بلکه در درون خود و همه جا می‌دیدم از آن لحظه به بعد ساعتها با او حرف می‌زدم و قربان صدقه‌اش می‌رفتم و او مرا با الهاماتش که چقدر شیرین بود، راهنمائی می‌کرد و به سوی خود دعوتم می‌فرمود، آنجا متوجّه شدم اگر چه در آغوش مهر و محبّت خدای تعالی هستم ولی از نظر معنوی و صفات روحی با او فاصله زیادی دارم یعنی متخلّق به اخلاق الهی نیستم، در ظاهر صورت انسانی دارم ولی در سیرت، حیوان درنده‌ای هستم، محبّت دنیا به جای محبّت خدا، حرص و طمع و بخل به جای گذشت و سخاوت و بالأخره اکثر صفات حیوانی به جای صفات کمالیّه انسانی در من متجلّی گردیده و باید هر چه زودتر اگر مایلم لطف الهی بر من مستدام باشد و بلکه روز بروز زیادتر گردد و به مقام قرب او برسم آن صفات حیوانی و شیطانی را از خود دور کنم و به تزکیه نفس بپردازم که بحمداللّه این بیداری و توجّه مرا کمک کرد و خود را هر طور بود به وسیله استادم نجات دادم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«جوجه‌های مادر مرده»

آن وقتها که با اتوبوس از قم به تهران می‌رفتیم و جاده قم و تهران هنوز آسفالت نشده بود، تقریباً حدود دامنه کوههای «حسن آباد» راننده اتوبوس، ماشین را نگه داشت و از مسافرین اجازه گرفت که در وسط بیابان کنار جادّه دو رکعت نماز با سرعت بخواند و به سوی ما برگردد، ما مسافرین اگر چه می‌گفتیم حالا چه وقت نماز است ولی هر طوری بود چون او خیلی اصرار داشت همه اجازه دادیم که فورا نمازش را بخواند و برگردد. وقتی به ماشین برگشت و پشت فرمان نشست من و اکثر اهل ماشین مایل بودیم که بدانیم او به چه جهت در اینجا نماز خوانده و اساسا این چه نمازی بوده که قبل از ظهر با آن همه اصرار لازم بوده حتما آن را در این مکان بخواند، لذا من گفتم: جناب آقای راننده ممکن است بفرمائید این چه نمازی بود که شما در اینجا خواندید و چرا از میان این جادّه این محلّ مخصوص را انتخاب فرمودید؟! او گفت:

در این مکان خدای تعالی مرا از خواب غفلت بیدار کرد. و من همیشه به شکرانه آن نعمت هر زمان به این محل می‌رسم، مقیّدم دو رکعت نماز شکر بخوانم.

من پرسیدم: چگونه خدای تعالی شما را در اینجا از خواب غفلت بیدار کرده است؟! او اوّل نمی‌خواست قضیّه‌اش را نقل کند ولی وقتی با اصرار من و سائرین مواجه شد و بخصوص وقتی که من به او گفتم: شاید قضیّه شما دیگران را هم از خواب غفلت بیدار نماید، گفت:

من تا چند سال قبل یک آدم بی‌بند و بار و غافل و مردم‌آزار عجیبی بودم، هیچ چیز مرا به یاد خدا نمی‌انداخت. تا آنکه یک روز که اتفاقا با ماشین سواری شخصی ولی تنها از اینجا عبور می‌کردم، به این مکان رسیدم. در اینجا سخت دچار فشار

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«ادرار» شدم لذا ماشین را در کنار جادّه پارک کردم و در کنار مزرعـه‌ای کـه محـصول گندمش را تازه جمع کرده بودند، نشستم و ادرار می‌کردم، ناگاه دیـدم زنبـور درشـتی روی زمین نشست و دانه گندمی را که در آنجا افتاده بود و از مزرعه باقی مانده بود بـا دندان برداشت و به سوی سنگلاخهائی که تقریبا در دامنه آن کوه قرار گرفتـه حرکـت کرد و رفت، من ناخودآگاه به فکـر افتـادم کـه زنبـور بـا گنـدم چـه ارتبـاطی دارد او گوشتخوار است و حتما گندم را برای کار دیگری می‌خواهد. لذا بـا خـود گفـتم، لازم است که عقب او بروم و با سرعت عقب او رفتم دیدم در میان آن سنگلاخها گنجشکی مرده و دو جوجه تازه از تخم سر بیرون آورده به جای گذاشته که هر دوی آنهـا زنـده هستند. آنها وقتی صدای وِز وِز بال زنبور را شنیدند دهان خود را باز کردند و آن زنبور دانه گندم را به دهان آنها انداخت و رفت و چیزی نگذشت کـه دوبـاره همـان زنبـور همین عمل را تکرار کرد من مدّتی در کنار آن جوجه‌ها نشسته بودم و آن زنبور مکـرّر می‌رفت و گندم و یا هر خوردنی دیگری را می‌آورد و شکم این جوجـه‌هـای گرسـنه بی‌مادر را سیر می‌کرد.

همه اینها فریادهائی بود که از موجودیّت محبوبم، حضرت حقّ به سر مـن کـشیده می‌شد و مرا از خواب غفلت بیدار می‌کرد. من در آن هنگام اشک می‌ریختم و با گریـه و فریاد بر سر خود می‌زدم که چرا من تا این حدّ از این خـدای مهربـان کـه زنبـور را برای زنده نگه داشتن جوجه گنجشکها مأمور می‌کند غافل بودم.

کور باد چشمی که تو را نبیند. و بدا به حال کسی که از محبّت تو در دلش چیـزی نباشد و به خود خطاب می‌کردم و آهسته می‌گفتم و اشک می‌ریختم که:

ای مـــــــرکزِ دایـــــرۀ امـــــــکان
وی زبـــــــده عـــــالم کـــــــون و مکـــــان
تـــــو شـــاهِ جواهـــــــر نـــاسوتی
خـــــــورشید مـــــــظاهر لاهـــــــــوتی
تـــــا کـــــی ز عـــــلائق جســـمانی
در چـــــاه طـــــبیعت تـــــن مـــــانی؟
تـــــا چـــــند بـــه تـــربیت بـــدنی
قـــــانع بـــــه خـــــزف ز ((دُر)) عـــــدنی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

صـــــد مُـــلک ز بـــهر تـــو چـــشم بـــراه
ای یـــوسف مـــــصری بـــــه درآی از چـــــاه
تـــــا والـــــی مـــصر وجـــود شـــوی
ســـــلطان ســـــریر شـــــهود شـــــوی
در روز الَست، بلـــــــی گـــــــفتی
امـــــــــروز بـــــــه بســـــــتر لا خـــــفتی
تـــا کـــــی ز مـــــعارف عـــــقلی دور
بـــــه زخـــــارف عـــــالم حسّ مـــــغرور
از مـــــوطن اصـــــل نیـــتاری یـــاد
پـــــیوسته بـــــه لهـــو و لـــعب دلشـــاد
نـــــــه اشک روان نـــــــه رخ زردی
اللّه اللّه تـــــــو چـــــــه بـــــــی دردی!
یـــــک دم به خود آی و ببین چه کسی
بـــه چـــه بـــسته دلی، بـــه کـــه هم نفســـی؟
زیـــــــن خـــــواب گـــــران بـــردار ســـری
بـــــرگیـــــر زعـــالـــم دل خـــبـــری

و سپس دست به طرف آسمان دراز کردم و گفتم: ای محبوبم، عزیزم، خدای مهربانم، مرا ببخش و از گذشته‌ام صرف نظر فرما، تو که در گذشته بر من منّت گذاشته‌ای و مرا همه چیز داده‌ای، توئی که به من نیکی کرده‌ای و مرا از بدبختیها نجات داده‌ای، خدایا از این ساعت مرا از خود جدا نفرما، ای تو نعمت من و بهشت من، ای تو دنیای من و آخرت من، ای خدای مهربان یا اللّه.

بالأخره آن روز در کنار آن جوجه گنجشکها و حرکات آن زنبور که وجود خدا را کاملاً در آنجا حس می‌کردم به قدری نشستم و گریه کردم و سر به سجده گذاشتم و اشک ریختم و از محبوب تازه‌ام، یعنی خدای مهربان، عذرخواهی نمودم، که قلبم روشن شد و دانستم دیگر از خواب غفلت بیدار شده‌ام و باید برای نزدیک شدن به پروردگارم فعّالیّت کنم و حجابهای نورانی و ظلمانی را بر طرف نمایم و به سوی کمالات روحی پرواز کنم، لذا در آن روز به شکرانه این نعمت بزرگ دو رکعت نماز شکر خواندم و مقیّدم که هر زمان از این محل عبور می‌کنم دو رکعت نماز شکر بخوانم و از پروردگارم تشکّر نمایم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«تو لایق همسری با من نیستی»

من در دوران زندگی به کلّی از معنویّات و حقائق و حتّی از خدای تعالی و دین و انسانیّت غافل بودم و به خواب عمیقی فرو رفته بودم و فکری جز مادیّات و درآمد و پول به مغزم وارد نمی‌شد. و همه تلاشم این بود که دارای پست و مقامی باشم، تا بهتر بتوانم دنیایم را آباد کنم. بالأخره در سنّ سی سالگی که به همه چیز رسیده بودم و به خیال خود نوبت ازدواجم هم رسیده بود «دختر خانمی» را از یک خانواده ثروتمند انتخاب نمودم و به خواستگاری او رفتم و از مقام و ثروت و شخصیّت خود برای او بسیار حرف زدم و مسأله سنّ من که سی ساله بودم مشکلی نبود زیرا او هم بیست و پنج سال داشت ولی او ابدا حاضر به ازدواج با من نمی‌شد! و هر چه از او می‌پرسیدم: چرا نمی‌خواهی با من ازدواج کنی؟ چیزی نمی‌گفت! رفته رفته آتش عشق من نسبت به او شعله‌ور شد و اصرارها و واسطه‌ها هم کاری از پیش نمی‌بردند، تا آنکه یک روز به فکرم رسید نامه‌ای برای او بنویسم، در آن نامه نوشتم: لااقل به من بگو چه نقصی در من می‌بینی، که با من ازدواج نمی‌کنی؟! او با کمال صراحت زیر نامه‌ام نوشت: «چون تو اهل معنویّت و حقیقت و خداجو و طالب مقام والای انسانیّت نیستی، تو را لایق همسری با خود نمی‌بینم!».

وقتی پاسخ او را دیدم، خیلی به من بر خورد و حتّی می‌خواستم تصمیم احمقانه‌ای علیه او بگیرم. ولی شب که به منزل رفتم و در اطاق خواب، روی تختم دراز کشیده بودم و از طرفی عشق او مرا بیچاره کرده بود و از طرف دیگر جمله زننده او غرور مرا درهم شکسته بود و در طوفان فکری عجیبی قرار گرفته بودم. ناگهان از ضمیرم، از باطنم، از جانب وجدانم صدائی بلند شد، که مگر او دروغ گفته؟

تو از معنویّت و حقایق و انسانیّت چه می‌دانی؟

آیا خدای تعالی، انسان را برای خوردن و خوابیدن و زاد و ولد خلق کرده؟

اینهائی که تو تا سنّ سی سالگی بدست آورده‌ای، همه‌اش حیوانی است، بلکه حیوانات بهترش را هم دارند، اگر ناگهان مرگت برسد کدام یک از این افتخارات برای

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تو باقی می‌ماند، مقامت، یا ثروتت و خانه و زندگیت و یا حتّی زیبائی و شخصیّتت، اینها همه تا وقتی باقی است که تو زنده باشی و بلکه حتّی آن هم معلوم نیست! زیرا خیلی‌ها بوده‌اند که در همین دنیا مقام و ثروت و زیبائی و شخصیّت خود را از دست داده‌اند و بدبخت شده‌اند.

آن شب تا صبح گریه کردم و مرتّب وجدانم مرا موعظه می‌کرد و دیگر از خواب غفلت بیدار شده بودم و در عین آنکه محبّتم نسبت به آن دختر زیادتر شده بود، ولی ماهیّت محبّتم فرق کرده بود. یعنی تا آن شب تنها در بُعد حیوانی و جنسی به او محبّت داشتم. امّا حالا به خاطر روح آگاه و بیدارش، به خاطر کمالاتش به او علاقه پیدا کرده بودم. لذا در جواب نامه‌اش سرگذشت آن شبم را نوشتم و به او فهماندم که من با آن جملات تو از خواب غفلت بیدار شده‌ام و حالا علاوه بر آنکه ناراحت نشده‌ام، بلکه به خاطر کلام حضرت «امیرالمؤمنین»(علیه السّلام) که فرمود: «من علّمنی حرفا فقد صیّرنی عبدا» تو به من حقّ زیادی پیدا کرده‌ای و من از این به بعد به منزله شاگردی برای تو خواهم بود. و با یاری تو انشاءاللّه به کمالات روحی خواهم رسید. و اگر مانع دیگری برای ازدواجمان نباشد، به تو قول می‌دهم این جهت را جبران کنم. و خود را بسازم و به کمالات روحی برسانم. او هم صداقت مرا باور کرد و با من ازدواج نمود و امروز به خاطر آنکه ما زندگی را بر اساس معنویّت برپا کرده‌ایم، هم دنیا داریم و هم انشاءاللّه آخرتمان خوب خواهد بود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«معجزات حضرت رضا(ع) مرا تکان داد»

در شـب یـازدهـم ذیقعـده سـال ۱۳۶۳ کـه تـولّـد حـضـرت «علـی بـن موسـی الرّضا» (علیه السّلام) است، من در مشهد بودم، آن روزها از همه چیز حتّـی از خـدا و دین و معنویّات بطور کلّی غافل بودم، گاهی بعضی از دوستان تذکّراتی به من می‌دادند که خدائی هست. قیامتی هست. کمالات روحی و معنوی هـست. و بـالأخره انـسانیّتی هست. امّا من متوجّه نمی‌شدم و به آخور و دنیـا و حیوانیّـت خـود، مثـل اکثـر مـردم مشغول بودم، ولی در آن شب گذرم به صحن مقدّس حضرت «علی بن موسی الرّضـا» (علیه السّلام) افتاد، چراغانی مفصّلی کرده بودند و میلاد مسعود آن حضرت را جـشن گرفته بودند. و با آنکه ساعت ده شب بود، در میان صحن مطهّـر، جمعیّـت زیـادی بـا وِلْوِله و شور عجیبی مطلبی را به یکدیگر تذکّر می‌دادنـد! و آن مطلـب ایـن بـود: کـه امشب تا به حال ۲۱ نفر از مریضهای صعب العلاج، که در حـرم و اطـراف آن دخیـل شده بودند، شفا یافته‌اند و هر کدام از مردم مدّعی دیدن چنـد نفـر از آنهـا را بودنـد و خودشان ناظر شفا یافتن آنها بودند. در این بین یک نفر از مقابل ما گذشت، دیدم مردم به او اشاره می‌کنند و می‌گویند: این هم یکی از آنها است من جلو رفتم تـا از حقیقـت حال او تحقیق کنم آن مرد به چشمم آشـنا بـود، لـذا اوّل پرسـیدم: مـن شـما را کجـا دیده‌ام؟ او به من گفت: دیشب در فلان رستوران با هم غذا می‌خوردیم، شما دلتان بـه حال من سوخته بود و با تأسّف به من نگاه می‌کردید. من حدود نیم سـاعت در مقابـل شما نشسته بودم.

من با شنیدن این جملات، به یادم آمد که شب گذشته مـن بـرای صـرف غـذا بـه رستورانی رفته بودم. در مقابل میز ما مرد فلجی که از هر دو پا عاجز بود روی چرخی نشسته بود و غذا می‌خورد و بسیار در زحمت بود. من دلم به حالش سـوخت و حتّـی از او اجازه گرفتم که اگر مایل باشد پول غذایش را بدهم، حالا این همان مـرد اسـت، که در مقابل من سالم راه می‌رود! اوّل با ناباوری عجیبـی بـه او گفـتم: ممکـن اسـت پاهایت را به من نشان بدهی ببینم چگونه سلامتش را یافتـه. آخـر مـن شـب گذشـته

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پاهای او را دیده بودم، که فقط دو قطعه استخوانی بیش نبود و ابدا گوشت و ماهیچه‌ای نداشت. او فوراً شلوارش را بالا زد، دیدم پاها به طور معمول چاق و پر گوشت شده! و ابداً اثری از فلج در آنها دیده نمی‌شود!

اینجا بود که ناگهان فریاد زدم:

خدا جان کور باد چشمی که تو را نمی‌بیند، چرا من این همه از تو غافل بوده‌ام، مرا ببخش، خدا جان به من مهربانی کن، اگر تو مرا نیامرزی من به کجا پناه ببرم؟

مردم دور من جمع شده بودند و از من جریان را سؤال می‌کردند ولی من به هیچ وجه حوصله حرف زدن با آنها را نداشتم و تا صبح در آنجا اشک می‌ریختم و بر گذشته خود، که عمری را به غفلت گذرانده بودم! می‌گریستم و تصمیم گرفتم، که هر چه سریع‌تر خود را به کمالات روحی برسانم و نگذارم دوباره زرق و برق دنیا مرا به خواب غفلت فرو ببرد.

«گنبد نورانی می‌شود!»

یکی از علماء می‌گفت: زمانی که به نجف اشرف برای تحصیل علوم دینیّه رفته بودم، شبی در میان صحن مطهّر حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) نشسته بودم و زائرین زیادی هم از اطراف برای زیارت آمده و در میان صحن نشسته بودند و اتّفاقا من هم مثل همه به گنبد مطهّر حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) نگاه می‌کردم، ناگهان دیدم مردم مشغول کف زدن و هِلهِله شدند و می‌گفتند: گنبد نور باران شد!. من از این عمل مردم در شگفت شدم!، زیرا اگر گنبد نور باران شده بود! چرا همه دیدند ولی من ندیدم؟ شیطان هم وسوسه را شروع کرده بود و به من می‌گفت: شاید همه معجزات و کراماتی که به انبیاء و اولیاء نسبت می‌دهند از همین قبیل باشد، عجب

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مردمی هستند کجا گنبد نورباران شد، فردای آن شب هـم در تمـام شـهر نجـف همـه می‌گفتند: دیشب گنبد حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) نورباران شده است.

دو سه روز افکار من متوجّه این مطلب شده بود و حتّی شیطان مرا لحظه‌ای راحت نمی‌گذاشت، تا آنکه شب سوّم، نیمه‌های شب از خواب پریدم و احساس می‌کردم کـه فوق‌العاده به خوردن ترشی علاقه پیدا کرده‌ام. لذا مقداری در میان منزل گـردش کـردم که شاید ترشی پیدا کنم و این اشتها را آرام نمایم، ولی حتّی هیچ چیـز ترشـی هـم در منزل نبود! و لحظه به لحظه اشتیاقم به ترشی بیشتر می‌شد. تا آنکه دیگـر آرامـش را از من گرفت و مثل عاشق دلباخته‌ای در میان منزل قدم می‌زدم و به فکر تهیّه ترشی بودم. ناگهان به یادم آمد مغازه‌ای در کنار دروازه نجف وجود دارد که ترشی فروشـی اسـت، صاحبش شبها در میان مغازه می‌خوابد. لذا همان نصف شـب لباسـم را پوشـیدم و بـه طرف آن مغازه به راه افتادم. (ضمنا سابقا نجف اشرف دروازه داشت و شـبها درِ آن را می‌بستند) و این مغازه درست کنار دروازه نجف واقع شده بود. مـن قبـل از آنکـه بـه مغازه برسم و صاحب مغازه را بیدار کنم، دیدم جمع زیادی از اطراف نجف به عنـوان هیئت سینه زنی پشت در دروازه جمع شده‌اند و همه با یک زبان فریـاد مـی‌زننـد: «یـا علی» در را باز کن. و چون آن زمان چراغی در خیابانها وجود نداشت، من نمـی‌دیـدم چگونه در بسته است، با خود گفتم: حالا یکی پیدا می‌شود و در را باز می‌کند آن وقت این جمع می‌گویند: حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) در را باز کرده! و بـاز همـان وسوسه‌های شیطانی در مغزم پیدا شد، کـه ناگهـان دیـدم! نـوری ماننـد مـاه، از گنبـد حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) حرکت کرد! و آهسته همه جا آمد! تا آنکـه پـس از چند دقیقه به پشت دروازه نجف رسید من کناری ایـستاده بـودم، فـضای پـشت در روشن شد، قفل و کیفیّت بسته بودن در را دقیقا در نظر گرفتم، حتّی خصوصیّاتی از در و دیوار آن محل را به عنوان آنکه مبادا در خواب باشم و اینها را در خواب می‌بینم؟ به ذهنم سپردم، بالأخره این نور به پشت در رسید. و به در پخش شد. ناگهان به سـرعت در باز گردید! و آن جمعیّت به داخل شهر ریختند و صـدا مـی‌زدنـد کـه نـور مقـدّس حضرت«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) در را باز کرده! من هم اینجا با آنها هماهنگ شدم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

زیرا من علاوه بر آنچه آنها دیده بودند، می‌دیدم که نور از گنبد مطهّر حرکت کرده بود. و متوجّه شدم که آن میل شدیدی که به ترشی پیدا کرده بودم برای این بوده که مرا بـه پشت درِ دروازه نجف بیاورد! و این نور مقدّس را به من نشان بدهد و لذا بعد از دیدن این جریان دیگر به ترشی هم علاقه‌ای نداشـتم و در آن نیمـه شـب از خـواب غفلـت بیدار شدم.

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

آنجا کنار دروازه نجف ایستادم و با مولایم، محبوبم، عزیزتر از جانم، دنیا و آخرتم، بهشتم و همه چیزم حرفهائی زدم، درد دلهائی کردم، از او خواستم مـرا بـه معنویّـت و حقیقت راهنمائی کند. مرا به سوی خود و کنار خود راه دهد، مرا به مقـام قـرب خـود برساند، مرا از اولیاء خود قرار دهد، او هم آقائی کرد و بنده نوازی فرمود و دستم را به دست استادی که از هر جهت دارای کمالات روحی بود داد و او مـرا وادار بـه تزکیـه نفس و موفقّ به پیمودن سیر الی اللّه نمود.

«کرامت امام هشتم (علیه السّلام)»

من در خواب غفلت عجیبی بودم، فکر می‌کردم که اگر درآمد خـوبی، زن خـوبی، خانه و زندگی خوبی داشته باشم، خوشبخت‌ترین مردم دنیا هستم و بـه همـین جهـت همیشه تلاش می‌کردم که این چیزها را بدست بیـاورم. ولـی روزی در مـشهد مقـدّس جریانی از شخص موثّقی شنیدم که مرا از خواب غفلت بیدار کرد، دانستم آنچه من تـا به حال می‌خواستم همه‌اش در بُعد حیوانی بوده و هـدف از خلقـت انـسانی چیزهـای بالاتر از اینها بوده است و آن قضیّه این بود:

خانواده‌ای از تهران برای زیارت حضرت «علی بن موسی الرّضا» (علیه الـسّلام) بـا ماشین سواری شخصی به طرف مشهد می‌رفتند، در میان آنها خانمی که حامله بـوده و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«وِیار» داشته و هیچ غذائی را جز فسنجان نمی‌توانسته بخورد وجود داشت، آنها در بین راه بسیار ناراحت می‌شوند، زیرا غذائی که مطابق میل آن خانم باشد و بتوانـد بخـورد پیدا نمی‌کنند، او همچنان گرسنه می‌ماند و حالت ضعف به او دست می‌دهد که ناگهان در بین راه نزدیک ظهر می‌بینند شخصی کنار جادّه ایستاده و شماره ماشـین آنهـا را در دست گرفته و اصرار می‌کند که ماشین آنها بایستد!! لذا راننده ماشین را در کنـار جـادّه نگه می‌دارد و آن شخص نزدیک می‌آید و می‌گوید: من اهل این قریـه مجـاور هـستم، دیشب حضرت «علی بن موسی الرّضا» (علیه السّلام) را در خواب دیـدم، آن حـضرت به من فرمودند: فردا در فلان ساعت کنار جادّه بایست ماشین شماره فلان می‌آید، آنهـا خانواده‌ای هستند که تو باید آنها را میهمانی کنی و این را بدان که غذائی جز فـسنجان نمی‌خورند، لذا برای آنها فسنجان تهیّه کن و حالا من غـذا را تهیّـه کـرده‌ام و از شـما تقاضا می‌کنم که به منزل ما بیائید و غذا بخورید، بعد به طرف مشهد حرکت کنید.

این قضیّه را چون من از یک فرد مورد وثوق شنیدم تکانی خوردم و متوجـه مقـام ولایت و عظمت حضرت «علی بن موسی الرّضا» (علیه الـسّلام) گردیـدم و از خـواب غفلت بیدار شدم.

«تأثیر آیات قرآن»

در غفلت عجیبی بودم، مثل کسی که خواب باشد هیچ چیز نمی‌فهمیدم، از حقـایق و کمالات روحی اطّلاع نداشتم، مثل حیوانـات مـی‌خـوردم و مـی‌خوابیـدم و زنـدگی می‌کردم.

تا آنکه یک روز با یکـی از علمـاء ربّـانی و در حقیقـت یکـی از اولیـاء خـدا، در مجلسی برخورد نمودم. او عینا مثل کسی که دیگری را بخواهد از خواب بیدار کنـد و طرف در خواب عمیقی فرو رفته باشد در برابر من بود.

او مطلبش را این گونه آغاز نمود:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

عزیزم! تا کی در خواب غفلتی؟ گوشت را باز کن! ببین خدای تعالی چه می‌گوید!

«آن وقت با لحن بسیار جالب و با توجّه کاملی شروع به خواندن این سوره مبارکه کرد:»

((وَٱلۡعَصۡرِ ۝ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ۝ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ))

به عصر قسم که انسان در اثر خواب غفلت در زیان و خسران است مگر کسی که (از خواب غفلت برخیزد و) ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و توصیه به حقّ و توصیه به صبر بنماید.

این سوره مبارکه، مثل تکانهای بسیار شدیدی بود که بر شخصی که خواب است وارد می‌کنند. در این جا من گوش و چشم دلم را باز کردم ولی هنوز خواب آلوده بودم، که اگر مرا ترک می‌کرد دوباره به خواب غفلت می‌رفتم ولی فورا با تکان دیگری به وسیله آیه شریفه:

((أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ))[1]

۱- سوره حدید آیه ۱۶.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که با اشک روان و توجّه بیشتری خواند مرا متوجّه نمود که هنوز خـواب آلـوده‌ام، این آیه تکان بیشتری به من داد آن وقت خدای مهربانم را بالای سرم دیدم که بـه مـن می‌گوید:

هنوز هم از خواب غفلت بر نمی‌خیزی؟! آیا هنـوز هـم وقـت توجّهـت بـه خـدا نرسیده؟! تو که نام خود را مؤمن گذاشته‌ای هنوز نمی‌خواهی قلبت در مقابـل عظمـت خدا خاشع گردد!

هنوز هم آیات قرآن نباید در تو تأثیر کند؟!

هنوز نباید گوش دلت کلام حقّ را بشنود؟! آیا نمی‌دانـی کـه اگـر توجّـه بـه ایـن هشدارهای الهی نکنی مانند گذشته قلبت را قساوت می‌گیرد و به فسق و فجور کشیده می‌شوی.

اینجا دیگر از خواب غفلت کاملاً بیدار شده بـودم، بـه خـود مـی‌لرزیـدم و گریـه می‌کردم و فریاد می‌زدم، که ای وای بر من، چرا دیر متوجّه شده‌ام.

استاد بزرگوارم وقتی متوجّه بیداری من از خواب غفلت شد، مرا نوازش کرد و بـه من گفت: هنوز دیر نشده خدای تعالی در قرآن مجید فرموده:

((قُل يَـٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ))[1]

وقتی این آیه را برای من تلاوت کرد، من فکر می‌کردم که طبق دستور الهی «پیامبر معظّم اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) بالای سر من ایستاده و معنی آیه فوق را از طـرف پروردگار به من می‌گوید:

ای بنده خدا که در ضرر بر نفس خود زیاده روی کـرده و گناه فراوانـی نمـوده‌ای مـأیوس از رحمـت پروردگـارت

۱- سوره زمر آیه ۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مباش حالا که از خواب غفلت بیدار شده‌ای اگر توبه کنی و به سوی خدا برگردی راه برایت باز است خدا همه گناهانت را می‌بخشد زیرا او بخشنده و مهربان است پس توبه و اِنابه کن قبل از آنکه عذاب و غضب الهی متوجّهت شود و دیگر یار و مددکاری نداشته باشی.

من در آن موقع به سوی پروردگارم رو کردم و او را با جان و دل استقبال نمودم و به سوی مقصد که همان کمالات روحی بود پرواز نمودم.

«چگونه از خواب غفلت بیدار شویم؟»

من سالها با استادی آگاه و با تجربه که او از روحانیّون عظیم‌الشّأن بود رفت و آمد داشتم. و تا حدّی به خاطر عمل کردن به دستوراتش موفّق به طیّ مراحل کمالات روحی شده بودم، روزی از او سؤال کردم: چگونه ممکن است که انسان بتواند دیگری را از خواب غفلت بیدار کند و او را به سوی حقّ و حقیقت راهنمائی نماید.

او گفت: قدرتمندترین فریادی که انسانها را از خواب غفلت بیدار می‌کند و به انسان هشدار می‌دهد، در مرحله اوّل کلام خدا است که از ناحیه حضرت «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) به نام آیات قرآن تلاوت می‌شود.

بنابراین اگر خواستید کسی را از خواب غفلت بیدار کنید برای او قرآن بخوانید و او را یا با توضیحاتی که شما برای او می‌دهید و یا با تدبّر خودش او را تکان بدهید، اگر روحش نمرده باشد و گوش دلش کر نشده باشد، حتما بیدار می‌شود. زیرا همه آیات قرآن بخصوص سرگذشت «انبیاء عظام» (علیهم السّلام) برای بیداری بشر نازل شده است و چون انسانها اکثرا در خواب عمیقی هستند، لذا باید آن چنان که در خوابهای ظاهری عمل می‌شود، یعنی با تکانهای مکرّر، شخص خواب را بیدار می‌کنند. همچنین با مکرّر نمودن مطالب و آیات قرآن کسی را که در خواب غفلت است باید بیدار کرد سپس استاد فرمود: مثلاً سوره «والشّمس» را بگوئید که همه روزه بخوانید و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

به معنایش فکر کند. یا شما همه روزه آن سوره را برای او بخوانید و معنایش را برایش توضیح دهید و یا سوره «واقعه» و یا سوره «حشر»را و یا سوره «تکاثر» را و سوره‌هـا و آیاتی را که وقتی انسان آنها را می‌خواند تکان می‌خورد و از غفلت بیرون می‌آید، برای او بخوانید، معنایش را برای او توضیح دهید باز هم می‌گویم: اگـر نمـرده باشـد یعنـی جزء آنهائی که قرآن می‌گوید:

«ای پیـامبـر تو به مردگان نمی‌توانی آیات قرآن و حقایق را بشنوانی».[1]

نباشد ولی تنها در خواب غفلت باشد حتما با خواندن آیات قرآن بیدار می‌شود.

در مرحله بعد اگر خواستید کـسی را از خـواب غفلـت بیـرون بیاوریـد حکایـات مردمی را که غافل بوده‌اند و به وسیله‌ای بیدار شده‌اند، برای او نقل کنید (چنانکه مـادر این کتاب انجام داده‌ایم).

سوّم: می‌توانید به وسیله اشعار عرفانی و بیدار کننده و نقل کرامات اولیـاء خـدا و مطالبی که مربوط به امور خارق‌العاده و معجزات و کرامات اسـت. اشـخاص غافـل و بی‌توجّه را از خواب غفلت بیدار کنید در این رابطه قضیّه‌ای دارم که یکی از شـاگردان نقل می‌کرد و آن این بود:

که می‌گفت: روزی در خلوتی نشسته بودم با خود فکر می‌کردم کـه آیـا آن چـه از جریانات خارق‌العاده و غیر طبیعی نقل شده درست اسـت یـا آنکـه همـه‌اش کـذب و دروغ است و این فکر مدّتی مرا سرگرم خود کرده بود ناگهان نفس لوّامه‌ام مرا بـه بـاد ملامت گرفت و مرا سرزنش نمود و گفت: چگونه ممکن است که ایـن مطالـب دروغ باشد و حال آنکه در کتب آسمانی مثل قرآن و انجیل و تورات مکرّر آنها نقل شده‌انـد و اگر کسی بگوید مسأله خارق‌العاده‌ای وجود ندارد کافر شده و هیچ یک از ادیان زنده جهان او را متدیّن نمی‌دانند بلکه او را خارج از دین می‌دانند و به عضویّت نمی‌پذیرند،

۱- ﴿﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا۟ مُدْبِرِينَ﴾﴾

(سوره نمل آیه ۸۰)

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آیا جریانات مرده زنده کردن انبیاء و طیّ‌الارض و کور و افلیج شفا دادن اولیاء خدا را که در قرآن و سائر کتب آسمانی آمده می‌توان منکر شد؟!

بالأخره با خود اندیشیدم که باید کاری بکنم شاید بتوانم من هم به این حقایق دست یابم لذا کتابهای «قصص العلماء» و چند جلد از کتابهائی که در شرح حال اولیاء خدا و علماء نوشته‌اند مطالعه کردم. مختصر تکانی خوردم ولی چیزی که بیش از همه چیز مرا تکان داد دو قضیّه بود که یکی از موثّقین نقل می‌کرد.

او می‌گفت: مرحوم **حجّة**الاسلام آقای حاج شیخ «مرتضی زاهد» **رحمة**اللّه فرمودند که: در خانه ما خانمی به نام امّ‌لیلی بود که پاهایش مدّتها فلج شده بود. روزی برای زیارت حضرت «عبدالعظیم » (علیه السّلام) می‌رود ولی دخترش که او را روی تخته‌ای انداخته اشتباها به حرم حضرت «امام زاده حمزه» (علیه السّلام) که در کنار قبر مطهّر حضرت «عبدالعظیم» قرار دارد می‌برد. و او را به آن حرم مطهّر دخیل می‌کند.

«امّ لیلی» می‌گوید: که من در عالم رؤیا دیدم پنج نفر وارد حرم شدند یکی از آنها به دیگری در حالی که به من اشاره می‌کرد گفت: آقا ایشان هم متوسّل شده‌اند. من در عالم خواب متوجّه بودم که آنها به حرم آمده‌اند برای آنکه تمام مریضها را شفا بدهند. در اینجا من از خواب بیدار شدم و بدون توجّه به این که فلج بوده‌ام از زمین حرکت کردم و در پی پیدا کردن دخترم به راه افتادم وقتی او مرا دید تعجّب کرد و گفت: تو که زمین گیر بودی چگونه به این خوبی راه می‌روی؟! من تازه متوجّه شدم که فلج بوده‌ام و الآن کاملاً خوب شده‌ام مرحوم حاج «شیخ مرتضی زاهد» وقتی این قضیّه را برای مرحوم آیة‌اللّه‌العظمی «صدر» نقل کرده بود ایشان سجده شکر کردند و گفتند: خدا را شکر که از حضرت «امامزاده حمزه» (علیه السّلام) هم یک قضیّه و کرامت واقعی دیدیم و شنیدیم.

این قضیّه مرا تکان داد و تا حدّی از خواب غفلت بیدارم کرد ولی قضیّه دیگری که نقل می‌کنم و همان شخص اوّل از مرحوم حاج شیخ «مرتضی زاهد» برای من نقل نمود در مرحله دوّم کاملاً مرا از خواب غفلت بیدار کرد و من به سوی کمالات روحی حرکت کردم و آن قضیّه این بود که:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مرحوم آقای حاج شیخ «مرتضی زاهد» فرمودند: من شبها جلساتی داشـتم و مقیـد بودم که یا زود به خانه برگردم و یا با کلید در را باز کنم که اگر همسرم خوابیده بیـدار نشود و به او ظلم نگردد، شبی تصادفا دیر به منزل آمدم و کلید در منزل را هم نداشتم. لذا با خود تصمیم گرفتم که تا صبح پشت در خانه در میان کوچه قدم بزنم و همـسرم را از خواب بیدار نکنم، پس از این تصمیم چند لحظه‌ای بیشتر نگذشت که همسرم در خانه را باز کرد و سر از منزل بیرون آورد و به من گفت: بفرمائید.

من از او پرسیدم: چه شد که تو در را باز کردی و حال آنکه مـن دَر نـزدم و هـیچ دلیلی نداشت که تو از حضور من در پشت دَر منزل مطّلع شوی. او گفت: من خوابیده بودم در عالم خواب دیدم آقا سیّدی نزد من آمد و به من گفت: «شیخ مرتضی» پـشت در منزل آمده و نمی‌خواهد در بزند که مبادا تو از خواب بیدار شوی و به تو ظلم شود تو فوراً حرکت کن و در را به روی او باز کن.

من از خواب پریدم و بی‌اختیار آمدم در را بـاز کـردم، مرحـوم آقـای حـاج شـیخ «مرتضی زاهد» فرمودند: من از خدای مهربان و «امام عصر» روحـی لـه الفـداء تـشکّر کردم.

این دو قضیّه مرا کاملاً از خواب غفلت بیدار کـرد و تـصمیم گـرفتم کـه مـن هـم بکوشم تا خود را به مقام اولیاء خدا برسانم.

«شک و تردید مقدّس»

من تا سنّ بیست و پنج سالگی با آنکه تحصیل کرده بودم، در خواب غفلت عجیبی بودم! یعنی حتّی مثل حیوانات ابدا به آینده خود فکر نمی‌کردم! و بلکه آن قدر بی‌فکـر بودم که اگر کسی می‌گفت، قیامت و بهشت و جهنّمی هست. من احتمال هم نمی‌دادم که شاید درست بگوید و فقط جلو پایم را می‌دیدم! روزی به خـدمت یکـی از علمـاء

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اهل معنی شرفیاب شدم او سخنان مفصّلی درباره حقیقت انسانیّت و کمالات روحی و دنیا و آخرت برایم گفت: من تازه به شک افتادم که آیا ممکن است این حرفها راست باشد؟ آه که این شک و تردید چه وسیله سعادت خوبی برای من بود من هر چه دارم از این شک و تردید دارم من حالا معتقدم که گاهی شک و تردید مایه همه خوشبختیها می‌شود یعنی همان گونه که اگر درد نباشد و مریض به وسیله درد متوجّه مرض خود نگردد ممکن است آن مرض او را بکشد یا اگر انسان گرسنگی را احساس نکند و آن گرسنگی او را به سوی خوردن غذا تحریک نکند، ضعف و ناراحتی ممکن است او را از پا درآورد. اگر شک و تردید درباره چیزی در قلب انسان پیدا نشود، در پی تحقیق از حقیقت آن حرکت نمی‌کند.

من از روزی که این شک خوب و این تردید مقدّس در دلم پیدا شد مثل مریضی که درد بر او فشار آورد و به فکر علاج بیفتد در پی تحقیق از حقّ و حقیقت حرکت کردم. و بحمداللّه خود را به سرچشمه یقین و نور هدایت رساندم و بر همین اساس وقتی «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) با کسانی که صددرصد غافل بودند و منکر خدا و همه مقدّسات می‌شوند برخورد می‌کردند، اوّل کاری که نسبت به آنها می‌نمودند این بود که آنها را درباره خدا و حقایق از مرحله یقین به نبودن آنها به شک و تردید نسبت به وجود آنها می‌انداختند.

یعنی آنها را از مرحله یقین و اعتقاد به این که حقایقی وجود ندارد و به عبارت واضح‌تر از خواب غفلت عمیق، بیدار می‌فرمودند و آنها را در مرحله اوّل به شک و تردید می‌انداختند و سپس دست آنها را می‌گرفتند و از شک به مقام یقین و اعتقاد به وجود خدا و سائر حقایق می‌کشاندند.

به هر حال این شک و تردید من سبب شد که من شبهای زمستان بلند، خواب به چشمم نرود و روزها لحظه‌ای آرام نداشته باشم و شب و روز از حقایق و کمالات تحقیق کنم تا به مقام یقین برسم و آرامش بعد از نجات از ناراحتی را احساس نمایم.

و این آرامش و یقین پس از چند روز مطالعه در آیات الهی و کتب اعتقادی این گونه به وجود آمد که من در کتابها خواندم: عالم، خواب و خیال نیست و از عدم بر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نخواسته است زیرا این دو احتمال از عقل به دور است پس حتمـا ازلیّتـی وجـود دارد یعنی یا عالم همیشه بوده و یا موجودی که عالم را ایجاد کرده باید ازلی باشد و همیشه بوده است و بدون تردید عالم ازلی نیست زیرا رو به زوال است و یا لااقـل بـه سـوی پَست مشابهی در حرکت است. بنابراین حادث است پس موجودی که وجودش غیر از این عالم است ازلی بوده و این عالم را خلق کرده که نام او «خدا»است.

و همچنین وقتی به کنترل موجودات زنده این عالم اعم از حیوانات و گیاهان نگـاه می‌کردم، می‌دیدم که اگر هر یک از آنها را آزاد می‌گذاشتند آن چنان کـره زمـین را پـر می‌کردند که زندگی برای سایرین مقدور نبود ولی نیـروی قـادر و توانـائی آنهـا را آن چنان کنترل کرده که حتّی یکی از این حیوانات و یا حشرات و یا درختان و گیاهان از حدّ خود تجاوز ننموده و از محدوده خود خارج نشده است. مثلاً اگر فقط تخم ماهیها در دریاها بدون ضایعات همه‌اش تبدیل به ماهی شود مگر جائی در دریـا بـرای سـایر جانداران باقی می‌ماند؟! و یا اگر در خشکی تنها تخم یکی از حشرات همه‌اش تبـدیل به آن حشره گردد زندگی را بر انسانها تنگ نمی‌کرد؟! آیا این کنترل به دست کیست؟! آیا چه نیروئی می‌داند چه مقدار از این جاندار در عالم لازم اسـت تـا آن را بـه همـان مقدار، هزاران سال کنترل کند و نگه دارد و کم و زیاد نکند؟! آیا نام این نیروی قادر و دانا چیست؟ مگر نه این است که باید او را «خدا» نامید آیا زیباتر از ایـن نـام بـرای او یافت می‌شود؟

بالأخره این افکار بود که مرا از خواب غفلت بیدار کرد و من به همه غفلت زدگان توصیه می‌کنم، که اگر می‌خواهید از خواب گران بی‌تفاوتی نسبت به معنویّـات نجـات پیدا کنید بکوشید که در آثار قدرت الهی فکر کنید و نشانه‌های خدای تعالی را در همه چیز ببینید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«ملاقات با امام زمان (علیه السّلام)»

افراد بسیاری به وسیله خواندن یا شنیدن یک حکایت از سرگذشت کسانی که به محضر مقدّس حضرت «بقیّه‌اللّه» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء رسیده‌اند، از خواب غفلت بیدار گردیده و کیفیّت بیدار شدن خود را به وسیله نامه و غیره به عبارات زیر اظهار داشته‌اند، اینک چند نمونه از آن اظهارات را در اینجا ذکر می‌کنم. یکی می‌گفت:

پس از آنکه من حکایاتی از «ملاقات با امام زمان» (علیه السّلام) را خواندم، نیمه شبی که کاملاً از خواب غفلت بیدار شده بودم و خواب ظاهری از چشمم پریده بود با«امام زمان» (علیه السّلام) این گونه مناجات می‌کردم.

ای «امام زمان» که جمعی از پاکان موفّق به زیارتت شده‌اند، مرا هم موفّق به پاکی و دیدن جمال دلربایت بفرما.

ای خدا اگر بگویم همه این قضایا دروغ است، خود را فریب داده‌ام و بیهوده سخن به این درازی نمی‌شود و اگر بگویم راست است پس چرا من از این همه فیض محرومم و از سرچشمه معارف و علوم حقیقی دورم، خدایا چه کنم من هم از همان پاکان باشم و به خدمت «امام زمانم» برسم، ای خدا مرا از خواب غفلت بیدار کن و آنی مرا از آن حضرت دور نفرما.

«دیگری که از شخصیّتهای علمی و استادان دانشگاه آزاد اسلامی است، نوشته بود:»

الآن نیمه‌های شب جمعه است و من تا این ساعت که قلم به دست گرفته و این نامه را می‌نویسم، چند قضیّه از «ملاقات با امام زمان» (علیه السّلام) را خوانده‌ام. بدنم مثل بید می‌لرزد! منتظرم تا که شاید آن حضرت به من هم اظهار لطفی بفرماید ولی می‌دانم که تا من سیرت انسانی پیدا نکنم، صفات رذیله را از خود دور ننمایم، فاصله‌های روحی را از بین نبرم، لیاقت ارتباط با آن حضرت را پیدا نمی‌کنم.

استاد محترم! حالا که از خواب بیدار شده‌ام، حالا که می‌فهمم چقدر عقب افتاده‌ام، حالا که می‌دانم نباید لحظه‌ای درنگ کنم و باید به سوی کمالات حرکت نمایم،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بفرمائید از کجا شروع کنم، چه دستوری را عمل نمایم و بـه چـه وسـیله‌ای بـه سـوی مقصد و سر منزل هستی روانه شوم.

«سوّمی در نامه مفصّلی که سر تا پا سوز و گداز بود، آه از نهـادش برآمـده بـود و نوشته بود:»

در کتاب «مفاتیح الجنان» قضیّه حاج «علـی بغـدادی» را کـه بـه خـدمت حـضرت «بقیّةاللّه» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء رسیده، پس از چند دعا که هـر شب برای بیدار شدنم از خواب غفلت می‌خواندم مطالعه کردم. ناگاه اشکم جاری شد، دیوانه وار فریاد زدم: «یا صاحب الزّمان» پس چرا مرا با خود به زیارت نمی‌برید؟ چـرا برای من زیارت نامه نمی‌خوانید؟ آخر مگر ما بیچارگان چه کرده‌ایم کـه تـا ایـن حـدّ مورد کم‌لطفی شما باید واقع شویم؟ بالأخره آن شب آن قـدر گریـه کـردم و در فـراق «امام زمانم» اشک ریختم که ناگاه دیدم اشعاری را که قبلاً از مرحوم «فـیض کاشـانی» در دیوانش دیده بودم با خود زمزمه می‌کنم و مضمون آنها را در مقابل چشمم احساس می‌نمایم.

ایـن چـه چشم است و چـه ابرو و چـه لب
ایـن چه قدّ است و چه رفتار عجب
این چه خطّ است، چه خال است،چه حسن
این چه تمکین و چه جاه و چه ادب
هـر یـکـی از دیـگـری شـیـریـن‌تـر
لـب و دنـدان و دهـان و غـبـغـب
جـلـوه‌هـایـت هـمـه آرایـش نـاز
غـمـزه‌هـایت همـه اسـباب طـرب
حـرکـاتـت هـمـه مـوزون و بـجـا
سکـناتـت همـه مطـبوع و عـجـب
پـای تـا سـر همـه شیرین و لـطیف
این چه نخـل است، سراپـای رطـب

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شـب اغیـار زدیـدار تـو روز

روز من از غـم هـجـران تـو شـب

شب اغیار تو روز است و چه روز

روز «فیض» از تو شب، آنگاه چه شب

«یکی دیگر از سالکان راه و جویندگان حقّ و حقیقت نوشته بود:»

من در یک شب بیست حکایت از کتاب «نجم الثّاقب» در حـالات کـسانی کـه بـه خدمت «امام عصر» روحی فداه رسیده‌اند خواندم و متأسّف بودم کـه چـرا مـن نبایـد خدمتش برسم. در ضمن دوستی داشتم که در یکی از صفات اخلاقی با مـن اخـتلاف داشت یعنی او خیلی بخیل بود ولی من آن طور نبودم. به همین جهت دوست نداشـتم که با او رفت و آمد کنم. زیرا با او طبعا فاصله روحی داشتم و این فاصله روحی، ما را از هم جدا کرده بود، لذا پس از آنکه آن حکایات را خواندم متوجّه شدم که چـرا مـن لیاقت ملاقات با «امام زمان» (علیه السّلام) را ندارم، یعنی فهمیدم که چـون مـن بـا آن حضرت فاصله روحی زیادی دارم، آنها بین من و او حجاب شده‌اند، من نمی‌تـوانم آن حضرت را ببینم من در آن موقع خودم را سیرتا حیوانی می‌دیدم که خوردن و خوابیدن و شهوترانی و محبّت به دنیا و بخل و حسد و خیانت که هر یک از آنها فرسـنگها مـرا از آن حضرت دور می‌کرد داشتم ولی «امام زمان» (علیه السّلام) معـصوم اسـت، پـاک است، آئینه تمام نمای الهی است، این حجابها از ناحیه من است، من باید فاصـله‌هـای روحی را کم کنم. لذا اینجا بود که گریه و ناله‌ام بلند شد، با خود می‌گفتم: ای خدا! من چگونه و با چه وسیله این راه دور را بپیمایم؟ من چگونه این همه دیوارهـای ضـخیم بتونی را با دست خالی از بین ببرم؟ بالأخره گریه زیادی کردم، ناگهان دلم روشن شد، برقی زد! که تمام وجودم را منوّر نمود. صدائی بگوشـم رسـید کـه مـضمون ایـن آیـه شریفه بود:

((وَٱلَّذِين جَـٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا))[1]

۱- سوره عنکبوت آیه ٦٩.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یعنی: کسی که در راه هدایتهای عامّه ما کوشش کند مـا او را به راه سیر الی اللّه هدایت می‌کنیم.

بالأخره به من گفتند: از تو حرکت از ما برکت، تو یک قدم به طرف ما بر دار ما ده قدم به طرف تو بر می‌داریم.

«من از خواب غفلت بیدار شدم»

یک روز من به نزد استاد فعلی‌ام به حسب اتّفاق رفـتم، مـن در آن موقـع هنـوز از خواب غفلت بیدار نشده بودم، او برای من مطالب زیر را از کتابی خواند. این مطالـب از قول استاد نامعلومی که اسمش در کتاب ذکر نشده بیان گردیده، لذا بعد از خوانـدن مطالب آن کتاب من از خواب غفلت بیدار شدم و به سوی کمالات و سیر الی اللّه قدم برداشتم و آن مطالب اینها بود.

او می‌گفت:

یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء، در فکر فرو رفته بودم که: مـا اگـر چـه مثـل مادّیین و فلاسفه مادّی نیستیم، که معتقد به ماوراءالطّبیعه نباشیم ولی عملاً دست کمـی هم از آنها نداریم.

نه گذشته‌مان را می‌دانیم، نه آینده‌مان را کاملاً می‌شناسیم.[1]

نه با خدا ارتباط مستقیم داریم، نه با او حرف می‌زنیم و نه از او جوابی می‌شنویم![2]

زیارتهائی که از «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) می‌کنیم، تمامش یک طرفه است! و هر چه سلام می‌کنیم پاسخی دریافت نمی‌نمائیم! و بلکه توقّع جواب هم نداریم!

۱- رحم اللّه امرء عرف قدره و علم من این؟ و فی این؟ و الی این؟

۲- ((فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا)) (سوره والشّمس آیه ۸.)

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از «امام زمان» (علیه السّلام) هم که خدای تعالی در بدن ظاهری قرارش داده، تا ما بتوانیم با او حرف بزنیم و با او انس بگیریم و او واسطه بین ما و خـدا و حجّـت خـدا بر ما باشد، خبری نداریم.

نماز برای ما عادت شده، نه ما را به خدا نزدیک می‌کند و نه معنی نزدیک شدن به خدا را می‌دانیم.[1]

نه ما را به معراج می‌برد و نه معنی عروج و بالا رفتن را می‌دانیم.[2]

نه ما را از فحشاء و منکرات نهی می‌کند و نه معنی اینکه نماز انسان را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد می‌دانیم.[3]

نه ملائکه را دیده‌ایم و نه علّت خلقت آنها را با اینکـه مـی‌گوینـد، خـدّام محبّـین «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) هستند می‌دانیم.[4]

نه با اجنّه انس گرفته‌ایم و نه حتّی به وجود آنها کاملاً اعتقاد داریم.[5]

از شیطان اسمی شنیده‌ایم و هیچگاه به فکر اینکه چگونه او همه بنی‌آدم را در یـک لحظه می‌تواند بفریبد نیفتاده‌ایم.[6]

از همـه بـالاتر، روح خودمـان را هـم نـشناخته‌ایـم و اسـرار خـواب و مـرگ را نفهمیده‌ایم. و بالأخره در پس پرده مادیّت! از هیچ کجا اطّلاع نداریم![7]

۱- «الصّلوة قربان کلّ تقی»(بحارالانوار جلد دهم صفحه ۹۹.)

۲- «الصّلوة معراج المؤمن»(عین الحیوة صفحه ۲۰۱.)

۳- ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ (سوره عنکبوت آیه ٤٥.)

٤- «قال الرّضا» علیه السّلام: انّ الملائکة لخدّامنا و خدّام محبّینا.

(عیون اخبار الرّضا (علیه السّلام) باب ٢٦ حدیث ٢٢).

٥- سوره ذاریات آیه ٥٦.

٦- سوره حجر آیه ٤١.

۷- «قال علی» علیه السّلام: هلک امرو لم یعرف قدره(نهج البلاغه صفحه ٤٩١).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آن شب خیلی درباره این موضوع فکر کردم که چرا این گونه است؟

خلاصه آن شب برای چند دقیقه آن چنان دچار طوفان فکری شده بـودم کـه اگـر بیشتر ادامه پیدا می‌کرد! فریاد کنان سر به بیابان می‌گذاشتم و برای همیشه در خسران و زیان بودم و بدبخت و بیچاره می‌شدم.[1]

ولی ناگهان به فکرم رسید که من به خدا اعتقاد دارم، تنها برای شـاگردانم ده دلیـل در اثبات وجود خدا اقامه کرده‌ام، سالها است که از راه ادلّه و براهین به مقام علم‌الیقین رسیده‌ام، خدا را دوست دارم، به او از هر چیـز بیـشتر عـشق مـی‌ورزم، او بـا صـفت رحمانیّت و گاهی هم با صفت رحیمیّت با من رفتار کـرده و همیـشه مـورد لطـف او بوده‌ام.[2]

پس چرا کشف حجب معنوی را از او نخواهم.

مگر او نگفته ﴿أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُۥ﴾[3] (مگر خدا بنده‌اش را کفایت نمی‌کند؟!).

مگر او نگفته ﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥ﴾[4](کسی که بر خـدا توکّـل کنـد خدا او را کفایت می‌کند).

به درِ خانه او می‌روم و به او عشق می‌ورزم، لذا همان طوری که رو به قبله نشسته بودم و متوجّه او شده بودم و او را به یاد مـی‌آوردم، ناگهـان از تمـام توجّهـات مـادّی منصرف شدم، چشم دلم را باز کردم و با تمام وجود بـا خـدای بـزرگ روبـرو شـدم، حالت بی‌خودی عجیبی به من دست داده بود.

۱- سوره والعصر.

۲- روایات در تفسیر ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ (تفسیر برهان جلد اوّل صـفحه ٤٠).

۳- سوره زمر آیه ٣٦.

٤- سوره طلاق آیه ٣.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

چیزی از دعاهای مأثوره جز ذکر یونسیّه یعنی: ((لا إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ)) به یادم نیامد.[1]

مرتّب این جمله را با توجّه به اینکه معنایش این است:

خدایا ! نیست مؤثّری در عالم وجود مگر تو، نه آنکه حتّی این حجابها و این ابتلاها را تو به من داده باشی، تو پاکی، تو منزّهی از اینکه بدون جهت بندگانت را به غم و اندوه و حجاب مبتلا کنی.

منم که به نفسم ظلم کرده‌ام و در زمره ستمگران قرار گرفته‌ام و این بلاها و حجابها را برای خود به وجود آورده‌ام.

این ذکر را شاید بیشتر از صد مرتبه در حال سجده گفتم. تا آنکه خدای با وفا، خدای مهربان، خدای محبوب، خدای عزیز، به وعده‌اش که در آخر همین آیه بیان فرموده و می‌گوید: ((وَكَذَٰلِكَ نُنجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ)).[2]

(یعنی: آن چنان که یونس را با گفتن این جمله، از غم نجات دادیم همچنین مؤمنین را هم از غم و اندوه نجات می‌دهیم) وفا فرموده و مرا از جمیع حجابهای ظلمانی به مانند یونس، از جمیع عذابها به مانند یونس، از جمیع کم لطفیها به مانند یونس و از جمیع کم محبّتیها به مانند یونس، نجاتم داد و چشم دلم و گوش دلم و زبان دلم و بالأخره احساس و قلبم را باز کرد و شرح صدر عنایت فرمود. «**الحمدللّه و شکرا للّه و الهی کیف اشکرک و شکری منک نعمت اخری تقتضی شکرا**».[3]

۱- سوره انبیاء آیه ۸۷.

۲- سوره انبیاء آیه ۸۸.

۳- **انّ اللّه تبارک و تعالی اوحی الی داود: اشکرنی حقّ شکری! فقال یا ربّ! کیف اشکرک و انا لا استطیع ان اشکرک الاّ بنعمة ثانیه من نعمک**.(جامع السّعادات جلد سوّم صفحه ۲٤۲).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اینجا بود که خود را مثل کسی که از خواب عمیق پریده و بیدار شده و تازه متوجّه عقب افتادگیهایش، متوجّـه بـدبختیهایش و متوجّـه ضـررها و خـسرانهای گذشـته‌اش گردیده و بی‌صبرانه به فکر جبران مافات افتاده و نمی‌داند چه باید بکند دیدم!

او می‌گفت:

پس از این جلسه می‌توانستم محبوبم را، عزیزم را، خدای رحمـن و رحـیم را، بـا چشم دل ببینم و با او حرف بزنم و با او مناجات کنم و با او ارتباط داشته باشم، سخن او را بشنوم و همیشه در وصل او باشم و از فراق، فراغ حاصل کـنم و هیچگـاه بـی او نباشم و همیشه در آغوش الطاف بی‌پایانش به سر ببرم، چرا این چنین نباشد؟!

مگر نفرموده: ﴿﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾﴾[1] (او با شما است).

مگـر نفرمـوده: ﴿﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾﴾[2] (مـا از رگ گـردن بـه او نزدیکتریم).

مگر نفرموده: ﴿﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾﴾[3] (او بر هر چیزی قدرت دارد).

مگر نفرموده: ﴿﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾﴾[4](او بر هر چیزی احاطه دارد).

مگر نفرموده: ﴿﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۝٧ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾﴾[5]قسم به نفس و آنکه آن را مساوی خلق کرده و به او بدیها و خوبیها را الهام نموده است).

چرا با همه چیز باشد ولی با من نباشد؟

۱- سوره حدید آیه ٤.

۲- سوره ق آیه ١٦.

۳- سوره مائده آیه ١٢٠.

٤- سوره فصّلت آیه ٥٤.

٥- سوره والشّمس آیات٧و٨.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

چرا بر هر چیز قدرت داشته باشد ولی بر این کار که نسبت به من انجام داده قدرت نداشته باشد؟

چرا با همه نفسها حرف بزند و بدیها و خوبیها را به آنها بگوید، ولی با من حرف نزند و به من چیزی نگوید؟

او می‌گفت:

شبی در اوائل تکلیف که هنوز چیزی از معنویّات و حقایق و رموز عالم خلقت نمی‌فهمیدم، طبق دستور یک روحانی عالی قدر که خدا رحمتش کند، نماز شب می‌خواندم و گویا در سجده آخر خوابم برده بود، صدائی شنیدم که شخصی برایم این سوره قرآن را می‌خواند:

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

((وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ۝١ وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ۝٢ وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ۝٣ وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا ۝٤ وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ۝٥ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا ۝٦ وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ۝٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا))

در این موقع مثل آنکه از خواب بیدار شدم و این آیه اخیر را در بیداری هم می‌شنیدم که مکرّر خوانده می‌شد:

((قَد أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا))

((قَد أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا))

((قَد أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا))[1]

و کم‌کم صدا بلند و بلندتر می‌شد آن چنان که نزدیک بود پرده گوشم پاره شود، دادی زدم و از ترس بی‌حال روی زمین افتادم و به اصطلاح شما غش کردم.

۱- سوره والشّمس آیات ۱الی ۹.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در همان حال، معنی و تعبیر این خواب برایم منکشف شد: کـه ای مـردم مـسلمان چرا به سخنان خدایتان، خالقتان، آن کسی که همه چیزتان از او است و هیچگـاه دروغ نگفته و مبالغه نداشته گوش نمی‌دهید؟

آیا نمی‌بینید که با چه اصـراری، بـا چـه قـسمهائی، بـا چـه تأکیـدی رسـتگاری و خوشبختی را مخصوص کسانی که تزکیه نفس کنند می‌داند؟

آیا برای آنکه تو از خواب غفلت بیدار شوی این همه قسم که خدای تعالی به هـر چیزی که نزد او مقدّس است، خورده کافی نیست؟

قسم به خورشید، (قسم به حضرت «محمّد» صلی اللّه علیه و آله).[1]

قسم به تابش خورشید، (قسم به جان «محمّد» صلی اللّه علیه و آله).

قـسم بـه مـاه وقتـی کـه از پـس خورشـید روان اسـت، (قـسم بـه جـان «علـی» (علیه السّلام) وقتی که خود را بنـده‌ای از بنـدگان «محمّـد» (صـلی اللّـه علیـه و آلـه) مـی‌دانـد).

قسم به روز، وقتی که جهان را روشن می‌کنـد، (قـسم بـه جـان حـسن و حـسین علیهما السّلام وقتی که به وسیله ذریّه طیّبه و کلماتشان جهان را روشن می‌کنند).[2]

قسم به شب، وقتی که عالم را در پرده‌ای می‌کشد.

قسم به آسمان،

قسم به کسی که این کاخ با عظمت را بنا نهاده.

قسم به زمین،

قسم به کسی که او را پهن نموده.

۱- عن ابی محمّد عن ابی‌عبداللّه علیه السّلام: قال سألته عن قول اللّه عزّوجل والـشّمس و ضحیها ـ قال الشّمس رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله به اوضح اللّه عزّوجل للنّاس دینهم.

(تفسیر برهان جلد چهارم صفحه ٤٦٧ حدیث ١).

۲- عن ابی محمّد عن ابی‌عبداللّه علیه السّلام: قال سألته عن قول اللّـه عزّوجـل والقمـر اذا تلیها ـ قال ذاک امیرالمؤمنین علیه السّلام(تفسیر برهان جلد چهارم صفحه ٤٦٧ حدیث ١).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قسم به جان انسان،

قسم به کسی که او را نیکو و مساوی آفریده و به او شرّ و خیر را الهام کـرده، کـه هر کس نفسش را تزکیه کند رستگار است و هر کس آن را پلید و پست کنـد زیانکـار است.

آیا برای بیدار شدنتان از این خواب عمیق همین سوره مبارکه کافی نیست؟

آیا وقتی خدای تعالی در «سوره اعلی» با کلمه «قد» که برای تأکید است می‌فرماید:

((قَد أَفْلَحَ مَن تَزَکّی))

یعنی: حتماً و حتماً رستگار و خوشبخت کسی است که نفس خود را تزکیه کنـد، تو را از خواب گران بیدار نمی‌کند؟

او می‌گفت:

شبی به دستور استادی که تخلیه روح را به من تعلیم مـی‌داد تمـام مقـدّمات آن را انجام داده و روی تشک دراز کشیده بودم، چشمهایم هنوز بـاز بـود، ناگهـان احـساس سبکی در پاهایم و سنگینی عجیبی در سر و سینه‌ام کردم، سپس دیدم از طرف پاهـایم روحم از بدنم جدا می‌شود، یعنی بدنم روی زمین مانده ولی روحم که به همان شـکل بدنم بود، به طرف بالا رفته و تا کمر دو شقّه شده ولی سینه و سرم هنوز با بدنم متّحد باقی مانده است. از مشاهده این منظره، وحشت عجیبی به مـن دسـت داد و بـه خـود تکانی دادم و از جا بلند شدم و روح و بدنم یکی شد.

معلوماتی که از این منظره و نیمه تخلیه حاصلم شد، این بود که روح را بر خـلاف بدن، مانند بخار شفّافی می‌دیدم، احساس داشت و همه چیز را متوجّه می‌شد، ولـی در برنامه بعدی که با شجاعت بیشتری اقدام به تخلیه روح کـرده بـودم، خیلـی چیزهـای بیشتری را فهمیدم، روح من بسیار شفّاف و سفید بود، ولی بدنم گوشـت و پوسـت و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

استخوان و خون بود، روح نباتی را هم موقّتاً همـراه داشـت، بـدنم سـیاه و کثیـف در رختخواب افتاده بود، عیناً مثل وقتی که می‌خوابیم.[1]

در حقیقت تخلیه روح همان خواب است، ولی با خواب معمـولی ایـن تفـاوت را دارد، که انسان وقتی روحش را تخلیه می‌کند می‌فهمد، کـه چـه وقـت روح از بـدنش خارج شده و اختیار رفت و آمد روحش در دست خودش هست و همـه آنچـه را کـه می‌بیند و یا می‌فهمد مثل وقتی که در بدن صود فراموش نمی

www.IrPDF.com

محیط بر خودم می‌دانستم، مثل کسی که در زمان آن حضرت، مقابل بدن ظاهریشان ایستاده، می‌گفتم: «سلام علیکم» و سپس خم می‌شدم (مثل کسی که دست آن حضرت را می‌بوسد) و بعد عرض حال و اظهار محبّت می‌نمودم و بعد نسبت به «فاطمه اطهر» (سلام اللّه علیها) و هم چنین نسبت به یک‌یک از «ائمّه» (علیهم السّلام) تا به وجود مقدّس روح عالم امکان حضرت «بقیّه‌اللّه» ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌رسیدم و چون معتقدم، که آن حضرت در بدن ظاهری در دنیا زندگی می‌کند، با ادب بیشتری در مقابلش قرار می‌گرفتم و ادب بدنی را هم رعایت می‌کردم، یعنی اگر نشسته بودم، می‌ایستادم و اگر ایستاده بودم، تعظیم می‌کردم و دست روی سر می‌گذاشتم و می‌گفتم: سلام علیکم، جان و مال و پدر و مادر و هر چه دارم، به فدایتان و گاهی به زمین می‌افتادم و به خیال خود جای پای آن حضرت را می‌بوسیدم و حوائج و خواسته‌های خود را می‌طلبیدم و خلاصه تا جواب نمی‌گرفتم و به خیال خود، تا به قلبم الهام نمی‌شد، که آن حضرت جواب سلام مرا داده، از آن مناجات فارغ نمی‌شدم.

آن شب هم همین طور عمل کردم، ولی چون چند روز بود، که به خاطر آنکه روحم را آلوده به صفات رذیله حیوانی می‌دیدم، فوق العاده ناراحت بودم، گریه زیادی می‌کردم، از امامم، از محبوبم، از آنکه جان همه عالم به قربانش، خواستم که مرا راهنمائی کند، تا تزکیه نفس کنم و به من کمک کند تا آن را از بدیها، از زشتیها، از آلودگیها، نجات دهم.

به او گفتم: مولایم، خدای تعالی در قرآن از قول ما گناهکاران فرموده: **((وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِيَ ۚ إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةٌۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓ))**[1]

من چه هستم!؟ من که هستم!؟ که بتوانم خودم! با قدرت خودم! نفسم را از آلودگیها، نجات دهم.

۱- سوره یوسف آیه ۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شما را به حقّ عصمت و عظمت «فاطمه زهراء» (سلام اللّه علیهـا) بـه مـن کمـک کنید، تا موفّق شوم.

آن حضرت با کمال محبّت به من کمک کردند و مرا از خواب غفلت نجات دادند.

امّا شما می‌دانید! که طبعا بعد از آن کـه مـن از خـواب غفلـت بیـدار شـده بـودم، لحظه‌ای آرام نداشتم، مرتّب اشک می‌ریختم و مایل بودم، که خود را به هر نحوی کـه شده، از آن آلودگیها نجات دهم، شما اگر جای من بودید و یا اگر همین الآن با توجّـه بیشتری این مطالب را گوش بدهید همان حالت شوق و گریه را پیدا می‌کنید.

چرا این چنین نباشد؟ مگر شما اینها را، آیات قرآن را، حکم عقل را باور نمی‌کنید؟

مگر انسان باید همیشه، در چاه طبیعت و مادیّت و حیوانیّت زندانی باشد؟!

مگر انسان باید خوابش، به مرگش منتهی شود؟!

مگر انسان را خدا برای خودش، مناجات بـا خـودش، ارتبـاط بـا خـودش، خلـق نکرده؟!

مگر او را به صریح قرآن، برای عبادت نیافریده؟![1]

پس این همه غفلت چرا؟!

پس چرا این همه بی‌اعتنائی به تزکیه روح و نفس داریم؟!

امید است خدای تعالی همه ما را از خواب غفلت بیدار کند.

او می‌گفت:

پس از چند روز که دائماً گریه می‌کردم و بسیار متأثّر بودم و نمی‌دانستم چـه بایـد بکنم؟ شبی گوشه فرش اطاقم را کناری زدم و صورتم را روی خاک گذاشتم و اشـک می‌ریختم و تقاضای عفو از گناهانم را می‌نمودم و استغفار می‌کردم و خلاصه آن قـدر گریه کرده بودم، که زمین از اشک چشمم تر شده بود.

۱- ﴿﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾﴾ (سوره ذاریات آیه ٥٦.)

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ناگهان متوجّه شدم، شاید هم به خواب رفته بودم و در خواب می‌دیدم که در بیابانی مرا به زمین با غُل و زنجیر کوبیده‌اند که نمی‌توانم از جایم بلند شوم، در آنجا به یاد این جملات دعای کمیل افتادم که مولایم فرموده: و قعدت بی اغلالی یعنی: غلهای گناهانم مرا زمین گیر کرده است.

بیشتر محزون شدم، با صدای بلند، چندین مرتبه «یا صاحب الزّمان» (علیه السّلام) گفتم، پس از چند لحظه احساس کردم، که آن وجود مقدّس در کنار من است، من تا به حال کور بوده‌ام که او را نمی‌دیدم.

دوست نزدیکتر از من، به من است

وین عجب‌تر، که من از وی دورم

* * *

گفتم به کام وصلت، خواهم رسید روزی

گفتا که نیک بنگر، شاید رسیده باشی

و بالأخره

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

عرض کردم: آقایم، مولایم، سیّدم، سرورم، ای جان همه جهانیان به قربان خاک کف کفشت.

چه می‌شود به من کمک کنی؟ لااقل مرا از این غل و زنجیر نجات دهی، که اگر بخواهم به سوی کمالات حرکت کنم، با این وضع به هیچ وجه برایم ممکن نیست.

ناگهان متوجّه شدم، که باید دعای «**یا من تحلّ به عقد المکاره**» را بخوانم.[1]

آن را فوراً نشستم و خواندم و در وقت زوال صد و هفتاد بار کلمه «القدّوس» را ذکر گرفتم، تا از آن غلها و گرفتاریها نجات یافتم.

۱- چون این مناجات در مفاتیح الجنان که در دسترس همگان هست می‌باشد از نقل متن عربی آنخودداری می‌شود. دعاءِ هشتم صحیفه سجادیّه و مفاتیح الجنان.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از حضرت «علی بن موسی الرّضا» (علیـه الـسّلام) نقـل شده که فرمود: هر کس هر روز، وقت زوال یکصد و هفتـاد مرتبه بگوید «القدّوس» دل او صاف گردد و از شـرّ نفـس و وسوسه شیطان محفوظ ماند.[1]

۱- کتاب بحرالغرائب.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«استاد برای تزکیهٔ نفس»

جمعی گمان کرده‌اند که راه پر خطر سیر الی اللّه را بدون راهنما و استاد می‌توان پیمود، چه فکر اشتباهی! زیرا یاد گرفتن آسان‌ترین کارهای مادّی دنیا بدون استاد و معلّم میسّر نیست، پس چگونه می‌توان مشکل‌ترین کارها که آدم شدن و انسان کامل گردیدن باشد. را بدون استاد و راهنما یاد گرفت.

حضرت آیت‌الله العظمی «امام خمینی» رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران (رضوان اللّه تعالی علیه) که عمری را در راه تزکیه نفس گذرانده بودند می‌فرمایند:

استاد اخلاق برای خود معیّن نمائید. جلسه وعظ و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی‌توان مهذّب شد. اگر حوزه‌ها همین طور از داشتن مربّی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی شد محکوم به فنا خواهد بود.

چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است؟! لکن علوم معنوی و اخلاقی به تعلیم و تعلّم نیاز ندارد؟! و خودرو و بدون معلّم حاصل می‌گردد؟!

کراراً شنیده‌ام سیّد جلیلی معلّم اخلاق شیخ انصاری (ره) بوده است.[1]

حافظ علیه‌الرّحمة در این خصوص فرموده:

۱- جهاد اکبر با تتمّه ولایت فقیه صفحات ۲۱۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

طیّ این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

و نیز

می گوید:

شبان وادی ایمن، گهی رسد به مراد
که چند سال به جان، خدمت شعیب کند

لذا من مایلم مقداری از تجربیّات سالکین الی اللّه که با استاد سیر کرده و به مقصد رسیده‌اند و در مقابل کسانی که بدون استاد و سرخود حرکتی نموده و یا با قُطّاع الطّریقها و مدّعیان ارشاد که گمراه کنندگان بندگان خدا هستند، می‌خواسته‌اند سیر الی اللّه بکنند و موفّق نشده‌اند، نقل کنم تا بتوانم حقیقت را بهتر برایتان بیان نمایم.

«حضرت موسی و حضرت خضر»

یکی از اولیاء خدا که شاگردان بسیاری تربیت کرده و همواره به عنوان مربّی خوبی معروف بوده این قضیّه را نقل می‌کرد و می‌گفت:[1]

یکی از شاگردانم که خیلی با استعداد بود و من دوست داشتم او بیشتر و بهتر و سریع‌تر به طرف کمالات روحی حرکت کند و او مقداری در اوائل سرکشی می‌کرد و نمی‌خواست صددرصد گوش به حرف بدهد، روزی به من گفت: آیا در سیر الی اللّه و تحصیل کمالات روحی و حالات معنوی استاد هم لازم است یا انسان می‌تواند تنها با اتّکاء به عقل خود این حرکت را انجام دهد؟

۱- این قضیّه و مطلب را از کتاب «در محضر استاد» چاپ چهارم نقل نموده‌ایم و لذا از چاپهای بعد آن کتاب این فصل حذف شده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

من به او گفتم: هر کاری که از آن ساده‌تر نباشد بدون استاد، صحیح از آب در نمی‌آید. تا چه رسد به این کار که بسیار مشکل است یعنی آدم شدن که از سابق گفته‌اند.

ملاّ شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!

انسان بدون استاد مگر می‌تواند! راه به این پر خطری را بپیماید، مگر ممکن است انسان بتواند رشد روحی را که از مشکل‌ترین کارها و مسأله‌اش از پیچیده‌ترین مسائل علمی است، بدون استاد و راهنما به حقیقت آن برسد.

سپس من در اینجا برای او قصّه حضرت «موسی» و حضرت «خضر» را نقل کردم و گفتم:

حضرت «موسی» با آنکه از پیامبران اولوالعزم بود، ولی چون احتیاج به رشد معنوی بیشتری داشت. یعنی وقتی خدای تعالی با او سخن گفت و به او الواح را عنایت فرمود و حضرت «موسی» به میان قومش برگشت و به منبر رفت و الطاف الهی را نسبت به خودش گوشزد مردم کرد، در باطن فکری به مغزش خطور نمود، که آیا در کره زمین کسی داناتر از من هست یا نه؟

خدای تعالی به جبرئیل وحی فرمود که «موسی» را دریاب. زیرا نزدیک است هلاک شود (او را عُجب گرفته است) به او بگو که: در محلّ جمع بین دو دریا که صخره‌ای هم در آنجا هست، مردی را می‌بینی، که از تو در علوم معنوی داناتر است، نزد او می‌روی و از علم او استفاده می‌کنی!

جبرئیل فورا اطاعت کرد و به زمین آمد و کلام الهی را به حضرت «موسی» عرض کرد. حضرت «موسی» خیلی خجالت کشید و دانست که خطا کرده و بسیار از این خطایش ترسید و به جناب «یوشع» که وصیّ او بود فرمود: خدای تعالی به من امر فرموده که در محلّی که دو دریا به هم می‌پیوندند، مردی هست که باید من از او علمی بیاموزم.

حضرت «یوشع» غذائی که منجمله ماهی شوری بود برداشت و از شهر خارج شدند، وقتی به آن محلّ رسیدند مردی را دیدند که سر به زیر انداخته و لذا او را

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نشناختند، حضرت «یوشع» ماهی را در آب آن محلّ شست و روی سنگ گذاشت که خشک شود ولی فراموش کرد که آن را بردارد و آنها از آنجا رفتند امّا ماهی زنده شد و خود را در آب انداخت و راه خود را در آب گرفت و رفت. پس از آن مقداری راه رفتند و بالأخره خسته شدند. حضرت «موسی» به «یوشع» فرمود: غذا را بیاور تا بخوریم چقدر از این سفر ما خسته شدیم.

حضرت «یوشع» گفت: من ماهی را روی صخره فراموش کردم و این فراموشی از ناحیه شیطان به من عارض شد و آن ماهی با کمال تعجّب خود را به آب انداخت و راه خود را گرفت و رفت.

حضرت «موسی» گفت: آن مردی که نزدیک صخره نشسته بود، همان کسی بود، که ما او را می‌خواستیم لذا هر دوی آنها برگشتند دیدند، که آن مرد مشغول نماز است.

حضرت «موسی» نشست تا او از نماز فارغ شد و وقتی او از نماز فارغ شد، به آنها سلام کرد، حضرت «موسی» جواب سلام او را داد.

آنها آن مرد را بنده‌ای از بندگان خدا یافتند که از طرف خدا رحمت و مهربانی دریافت داشته و خدای تعالی به او علمی از طرف خود عنایت فرموده است.

آن بنده خدا از حضرت «موسی» سؤال کرد: تو کیستی؟

حضرت «موسی» گفت: من موسی بن عمرانم.

گفت: تو همان «موسی بن عمرانی» هستی که خدای تعالی با تو سخن گفته است.

حضرت «موسی» گفت: بله.

او گفت: از من چه می‌خواهی؟

حضرت «موسی» عرض کرد: آمده‌ام تا به من از آنچه می‌دانی و به تو تعلیم داده شده، یاد بدهی تا من به کمال برسم.

او گفت: تو نمی‌توانی در کنار من بر آنچه من می‌کنم تحمّل کنی، تو چگونه می‌توانی به چیزی که بر آن اطّلاع نداری صبر کنی؟!

حضرت «موسی» گفت: انشاءاللّه خواهید دید، که صبر می‌کنم و هیچ یک از دستوراتت را عصیان نمی‌کنم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

او گفت: اگر می‌خواهی شاگرد خوبی باشی و از من متابعت کنی، نباید از هیچ کاری که من می‌کنم ابتدا تو سؤال کنی، مگر آنکه خودم برای تو حکمتش را بگویم.

بالأخره با این شرط و پیمانها با یکدیگر به راه افتادند.

(و چون شاگرد در مسافرت اگر مطیع باشد بهتر می‌تواند از استاد کمالات و رشد را تعلیم بگیرد او حضرت «موسی» را با خود به سفر برد) تا آنکه کنار دریا رسیدند و سوار کشتی شدند حضرت «موسی» همان گونه که متوجّه استاد بود و شش دانگ حواسش را به گفتار و رفتار و حرکات او داده بود، ناگهان دید او مشغول سوراخ کردن کشتی است و او می‌خواهد آن کشتی را ناقص کند، حضرت «موسی» عصبانی شد و به او گفت: این چه کار است که می‌کنی؟ می‌خواهی کشتی را سوراخ کنی؟ تا مردم غرق شوند! این کار که شما می‌کنید کار بسیار خطرناکی است؟!

او گفت: من نگفتم، تو تحمّل زندگی و معاشرت با من را نداری؟

حضرت «موسی» یک مرتبه تعهّدی را که داده بود، به یاد آورد و گفت: مرا به خاطر آنکه تعهّدم را فراموش کرده‌ام مؤاخذه نکن و به من سخت نگیر.

او هم سری تکان داد و باز دوباره به راه افتادند و به سفر خود ادامه دادند، تا آنکه از کشتی پیاده شدند و در شهری می‌گشتند، تا به جوانی برخوردند، ناگهان استاد، آن جوان را به کناری کشید و او را کشت. اینجا باز حضرت «موسی» نتوانست طاقت بیاورد! لذا یقه حضرت «خضر» را گرفت و او را به زمین زد و گفت: استاد چرا بی جهت شخصی که کسی را نکشته و بی‌گناه است کشتی؟ این کار بسیار بدی بود که کردی!

او گفت: من نگفتم تو تحمّل زندگی و معاشرت با من را نداری؟

حضرت «موسی» گفت: اگر من دیگر حرفی زدم با من رفاقت و مصاحبت نکن من دیگر عذر می‌خواهم.

باز دوباره به راه افتادند و به مسافرت خود ادامه دادند، تا آنکه به قریه «انطاکیّه» رسیدند، از مردم آن قریه طعامی خواستند، آنها از پذیرائی آنان خودداری کردند و به آنها چیزی ندادند و آنها را میهمانی نکردند، آنها با شکم گرسنه چشمشان به دیواری

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که می‌خواست منهدم شود، افتاد. حضرت «خضر» دست روی شانه حضرت «موسی» گذاشت و گفت: به یاری خدا برخیز تا این دیوار را درست کنیم.

او گفت: می‌خواهی از این مردم در مقابل کارت مزد بگیری؟

حضرت «خضر» فرمود: این سؤال اعتراض‌آمیز دیگر سبب جدائی بین من و تو شد و من حالا برای تو تأویل آنچه را که نتوانستی در مقابلش صبر کنی می‌گویم.

در اینجا حضرت «خضر» تأویل کارهائی را که کرده و از نظر حضرت «موسی» علّتش مخفی بوده، برای حضرت «موسی» (علیه السّلام) شرح می‌دهد، که در قرآن ذکر شده و من نمی‌خواهم آن مطالب را برای تو شرح دهم، زیرا در اینجا ضرورتی برای نقلش نمی‌بینم. ولی آنچه در اینجا لازم است تذکّر داده شود چند چیز است:

اوّل:

آنکه باید انسان با راهنمائی الهی استادی برای خود پیدا کند، زیرا شیّادان و راهزنان زیادی در این طریق وجود دارند، که ممکن است او را به هلاکت دائمی بکشانند، حتّی آنها همانند برنامه‌های الهی از تمام وسائل، برای اغفال و اضلال مردم برخوردارند.

مثلاً پروردگار متعال برای تبلیغ احکام و ارشاد به معارف و حقایق دینی آنها و کمالات روحی، جمعی از پاک‌ترین بندگانش را به نام پیامبران و اوصیا انتخاب کرده و در میان مردم فرستاده است.

شیطان هم جمعی از کثیف‌ترین پیروانش را به نام رهبران مسلکهای مختلف، اقطاب متصوّفه و مدّعیان بابیّت و امامت دروغین، در مقابل ولایت فقهای عظام انتخاب کرده و در میان مردم فرستاده است.

و اگر خدای تعالی به بعضی از بندگانش وحی می‌کند و از این طریق با آنها حرف می‌زند، شیاطین هم به صریح قرآن به کلیّه اولیائشان وحی می‌فرستند و آنها را به بدبختی و گمراهی راهنمائی می‌کنند.

و اگر کسی از اولیاء خدا با ارواح طیّبه برزخیّه می‌تواند تماس حاصل کند، ارواح خبیثه شیطانیّه بیشتر و زیادتر در کارها دخالت می‌کنند و کارهای شگفتی برای مردم انجام می‌دهند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و بالأخره اگر خدا با بندگانش دائماً از طریق الهام حرف می‌زند، شیطان هم دائماً از طریق وسوسه که عینا مانند همان الهام است، حرف می‌زند.

و اگر خوابهای رحمانی هست چندین برابر آنها خوابهای شیطانی هم وجود دارد.

بنابراین همان گونه که خدای تعالی حضرت «موسی» را به محضر استاد می‌فرستد و این راهنمائی خاص را خودش عهده‌دار است باید هر سالک الی اللّه هم لااقل در قیامت با حجّتی قطعی در محکمه عدل الهی استادی را که خدای تعالی برای او تعیین کرده داشته باشد و او را راهنمائی کند.

شاید سؤال شود، که چگونه می‌توان مطمئن شد که خدای تعالی استادی را برای انسان معیّن فرموده است؟

در جواب می‌گوئیم: من خودم از طریقی که نقل می‌کنم استادهایم را پیدا کرده‌ام و شما هم می‌توانید از همان طریق استادتان را پیدا کنید.

در اوائل جوانی که می‌خواستم به معارف و حقائق و کمالات روحی پی ببرم مدّتها متوسّل به «امام عصر» ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می‌شدم و سپس در جستجوی استادی بودم و اگر کسی سر راه من قرار می‌گرفت، اوّل او را به عنوان آنکه او آیا از دائره کلمات «اهل بیت عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) تجاوز می‌کند یا نمی‌کند آزمایش می‌کردم و اگر تجاوز می‌کرد، باز در خصوص استاد که مبادا او شیّادی باشد متوسّل می‌شدم، تا آنکه مطمئن می‌گردیدم که او مورد رضایت پروردگار است و در مناجاتم به خدای تعالی عرض می‌کردم، که دیگر من در انتخاب استاد راهی ندارم و اگر اشتباه می‌کنم خودت مرا از اشتباه نجات بده و بالأخره با توکّل به خدای تعالی خود را به آن استاد تسلیم می‌کردم و از راهنمائیهایش استفاده می‌نمودم و من در میان پنج نفر استادی که داشته‌ام و با همین ترتیب انتخابشان کرده‌ام حتّی یک نفر آنها علاوه بر آنکه شیّاد و راهزن نبوده‌اند. بلکه آنها آنچه از من می‌خواسته‌اند اگر چه بعضی از آنها به صورت ظاهر به نفع خود آنان بوده ولی بعدها معلوم می‌شده که در همان بعض، هدف آنها منافع من و کسب کمالات روحی من بوده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حالا تو نگوئی اگر آنها استادان خوبی بوده‌اند چرا تو آنها را ترک می‌گفتی و استاد دیگری انتخاب می‌کردی تا آنکه پنج نفر استاد داشته باشی؟

زیرا می‌گویم: چرا تو نسنجیده حرف می‌زنی! من به قدری با وفا بودم که تا آخرین لحظات عمر آنها با آنها بوده‌ام ولی مرگ و اجل آنها را از من گرفت و من بعد از مرگ هر یک از آنها، استاد دیگری برای خود انتخاب می‌نمودم.

دوّم:

چیزی که از سرگذشت حضرت «موسی» (علیه السّلام) استفاده می‌شود، این است که:

نباید انسان در انتخاب استاد و پیدا کردن آن، شخصیّت خود را رعایت کند، زیرا اگر کسی متوجّه شود که روحش مبتلاء به مرضی شده و علاج مرضش در دست فلان فرد که به صورت ظاهر کم شخصیّت است می‌باشد، باید با کمال خضوع به محضرش مشرّف شود و از او راهنمائی بخواهد، چنانکه حضرت «موسی» با آنکه پیامبر اولوالعزم است و در ظاهر کسی از او بالاتر از نظر علمی و معنوی وجود ندارد در عین حال با کمال خضوع به حضرت «خضر» می‌گوید: آیا من می‌توانم پیرو تو باشم؟ تا از تو کمالاتی تعلیم بگیرم، او هم با کمال بی‌اعتنائی می‌گوید: تو نمی‌توانی در کنار من صبر کنی و با من همراه باشی.

سوّم:

اگر انسان استاد خوب الهی پیدا کرد باید صددرصد در مقابل او تسلیم باشد و چون و چرا در کارها و گفتار او نداشته باشد، چنانکه حضرت «موسی» (علیه السّلام) موظّف بود که حتّی در مقابل کارهای به صورت ظاهر، غیر صحیح استادش صبر کند و حرفی نزند.

چهارم:

اگر شاگرد در مقابل اعمال چنین استادی زبان به اعتراض گشود، استاد حقّ دارد که او را برای همیشه طرد کند و از او فاصله بگیرد چنانکه حضرت «خضر» به حضرت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«موسی» گفت: حالا که نتوانستی در مقابل اعمال من صبر کنی جدائی بین من و تو شروع می‌شود و دیگر هرگز نباید با من همراه باشی.

«انسان باید مقصدش را تعیین کند»

وقتی من از خواب غفلت بیدار شدم، (حالا چگونه و به چه نحو این بیداری حاصل گردیده بود، بماند. زیرا هدفم از نقل سرگذشتم چیز دیگری است) به خدمت یکی از علماء اهل معرفت و روحانیّین عالی مقام رفتم او مرا در مقابل خود نشاند و ابتدا به من بشارت داد که عمده رمز پیروزی و موفقّیت برای سالکین الی اللّه همین حالت یقظه و بیداری از خواب غفلت است. زیرا وقتی این حالت برای یک انسان پیدا می‌شود و او می‌داند که مانند کسی است که از قافله عقب مانده و در بیابان پر خطری تنها از خواب بیدار شده و راه را نمی‌داند بالأخره به هر وسیله‌ای که شده خود را به جائی می‌رساند.

سپس استاد برای من مراحل سیر و سلوک را توضیح داد و اسرار و رموز و چگونگی پیمودن راه سعادت را به من تعلیم فرمود و راهی را که من اگر به خودی خود می‌خواستم تا آخر عمر بپیمایم و معلوم نبود که موفّق هم بشوم. او در مدّت کوتاهی به من تعلیم داد و با من رفتاری مانند پدر مهربانی که پا به پای فرزندش حرکت می‌کند و او را تربیت می‌نماید داشت.

روز اوّل به من گفت: کسی که از خواب غفلت بیدار می‌شود اوّل باید مقصدش را تعیین کند، کجا می‌خواهد برود، عازم کدام دیار و به سوی کدام معشوق حرکت می‌کند، محبوبش چیست؟ و خواسته‌اش کدام است؟

آیا می‌خواهد اهل مکاشفه و مشاهده و تأثیر نَفَس و مستجاب الدّعوه شود، یا مایل است «طیّ‌الارض» و تخلیه روح داشته باشد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آیا می‌خواهد وقتی قدم روی آب گذاشت آب زیر پایش منجمد شود؟ و او روی آب راه برود! تا نمایش جالبی برای مردمی که عقلشان به چشمشان هست داده باشد و آنها او را از اولیاء خدا بدانند.

آیا می‌خواهد به مقامی از قدرت نفس برسد که از قلوب مردم اطّلاع داشته باشد و از امور مخفیّه به مردم خبر دهد و بالأخره جامع علوم غریبه و احاطه به تمام اسرار و رموز عالم پیدا کند؟!

اینها برای یک انسانی که بنده خدا و «**خلیفة اللّه**» است و باید آینه صفات و اسماء الهی بشود هدف واقعی و مقصد اصلی نبوده و نخواهد بود. خدای تعالی هم هدفش از خلقت انسان اینها نبوده است.

خدای تعالی روز اوّل به ملائکه فرمود:

((إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً)) [1]

یعنی: من می‌خواهم روی زمین خلیفه خودم را قرار دهم. و سپس فرمود: ((وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)) [2]

یعنی: من جنّ و انسان را جز برای عبادت خلق نکرده‌ام.

پس اگر انسان بخواهد، مقصدش همان مقصود الهی از خلقت بشر باشد، باید آخرین سر منزل سفر خود را «آینه تمام نمای الهی شدن، به کمالات روحی رسیدن، انس با پروردگار داشتن، فانی در صفات و اسماء الهی گردیدن، «**خلیفة اللّه**» و «ولیّ اللّه» شدن» قرار دهد. حالا اگر در این راه مکاشفه و مشاهده و طیّ‌الارض و تخلیهٔ روح و غیره نصیبش شد و چیزی از این مسائل را متوجّه گردید، چه مانعی دارد

۱- سوره بقره آیه ۳۰.

۲- سوره ذاریات آیه ٥٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ولی بشرط آنکه اینها او را متوقّف نکند و او به اینها پابند نباشد، زیرا اگر انسان حتّی یکی از صفات حیوانی و شیطانی را داشته باشد ولو آنکه مجمع علوم غریبه و دارای کارهای فوق‌العاده باشد، باز به خاطر داشتن آن صفت حیوانی و شیطانی سیرتاً حیوان و شیطان است.

پس اوّل کاری که انسان باید بکند این است که صفات رذیله را از خود دور کند، صفات کمالیّه را در خود به وجود بیاورد و مظهر و مجلای صفات و اسماء الهی گردد، اراده او اراده الهی، بینش او بینش الهی. و دست و زبان او دست و زبان الهی. و قلب او خانه حضرت حقّ جلّ‌وعلا گردد. و بالأخره به مقام خلوص برسد و در دنیا و آخرت بدون کوچک‌ترین واهمه‌ای به حیات طیّبه و پاکیزه حقیقی، در آغوش محبوب و معبود حقیقی، ادامه دهد و اگر غیر از این مقصدی داشته باشد به کمال واقعی نخواهد رسید.

این مطالب را استاد روز اوّل به من گفت و من بعدها بخصوص با مشاهده کسانی که خودسرانه این راه پر خطر را طیّ می‌کردند و گمراهیهائی پیدا کرده بودند، فکر می‌کردم که اگر تذکّرات استادم نبود، من هم مثل دیگران دلبسته به مکاشفه می‌شدم، خدایم، محبوبم مکاشفه‌ام بود، یا بادی به دماغ می‌انداختم و از طیّ‌الارض و تخلیه روحم حرف می‌زدم و یا، خوابهائی که مطابق با کارهائی که بعداً اتّفاق می‌افتاد مرا مغرور می‌کرد و بالأخره یا با فراست و یا با تسلّط روحی از قلوب مردم اطّلاع پیدا می‌کردم و به آنها از درون و باطنشان خبر می‌دادم. و از این راه مردم را متوجّه خودم می‌نمودم و گمان می‌کردم که به مقصد رسیده و به خدا رسیده‌ام. و حال آنکه به خودپرستی و غرور و جاه‌طلبی رسیده بودم. و مردم را از خدا دور کرده و به خود نزدیک کرده بودم.

بنابراین مطلبی که می‌خواستم در اینجا بگویم. این است که، با تجربه‌ای که من به دست آورده‌ام انسان برای سیر الی اللّه حتما استاد لازم دارد و الاّ حتماً به خطر می‌افتد و از راه منحرف می‌شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«تصمیم داشتم تمام داروها را مصرف کنم»

یکی از دوستانم به وسیله نامه‌ای مطالب زیر را برایم نوشته بود:

من در سنین جوانی از خواب غفلت بیدار شده بودم، در آن موقع با خود فکر می‌کردم که اگر همیشه قرآن بخوانم و دعاها را تکرار کنم و گناهان را ترک نمایم و واجباتم را انجام دهم از اولیاء خدا هستم.

لذا شب و روز تمام کارم همینها بود. ولی وقتی به صفات اولیاء خدا در قرآن و احادیث برخورد می‌کردم، می‌دیدم، هیچ یک از آن صفات در من وجود ندارد و من با اولیاء خدا فاصله زیادی دارم. یک روز با خود فکر کردم، شاید این جامعه و این غذاهای مشتبه نمی‌گذارد که عبادتهای من در من تأثیر کند و مرا به کمالات روحی برساند، لذا مدّتی در تابستان خودسرانه به کوهستانی که کسی مرا در آنجا نمی‌شناخت رفتم و مشغول ریاضت و عبادت شدم. امّا باز هم اثری ندیدم. بالأخره حوصله‌ام سرآمد، یک شب در خانه خدا در همان کوهستان، بسیار گریه کردم و از خدای تعالی علّت این عدم موفّقیّت را درخواست نمودم.

شب در عالم رؤیا دیدم که من مبتلا به کسالتهای بدنی مختلفی هستم، در آن موقع وارد داروخانه‌ای شده‌ام و تصمیم دارم از یک طرف بدون حساب و برنامه داروها را بخورم، تا از امراض مختلفی که دارم نجات پیدا کنم، طبیب حاذقی که آنجا بود به من گفت: این کار خطرناک است. اگر می‌خواهید واقعا معالجه شوید! اوّل باید طبیب و پزشک متخصّصی شما را معاینه کند، امراض شما را تشخیص دهد، سپس از این داروها آنچه برای مرض و کسالتهای شما مفید است تجویز نماید و شما طبق دستور او آنها را بخورید، تا معالجه گردید! در این موقع از خواب پریدم و متوجّه به اشتباه خود گردیدم و دانستم وقتی با امراض جسمی که محسوس و ساده‌تر قابل تشخیص‌اند نمی‌توان این گونه معامله کرد چگونه می‌توان با امراض روحی که دقیق‌تر و حساس‌ترند به این سادگی برخورد نمود پس حتما استاد، طبیب روح، حکیم و مرشد و راهنما لازم است او باید به کمک خود من، امراض روحی مرا تشخیص دهد و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

داروئی از میان دعاها و نوافل و مستحبّات انتخاب کند و طبق برنامه صحیح و استادانه، آنها را به من دستور دهد و مواظبت نماید، تا من به آرامی و بدون صرف وقت، از امراض روحی نجات پیدا کنم و به مقصد برسم، لذا خدمت یکی از اولیاء خدا رفتم و از او کمک خواستم او دست مرا گرفت و مثل پدر مهربانی جنبه‌های روحی مرا کنترل نمود و به سوی کمالات روحی مرا بالا برد خدای تعالی او را جزای خیر دهد.

«عبادت زیاد، کاری انجام نمی‌دهد»

یکی از دوستانم سرگذشت ایّام جوانی خود را چنین نقل می‌کرد.

در سنین بیست تا بیست و پنج سالگی سالهای بسیار سختی را می‌گذراندم، در آن مدّت کتابی را می‌خواندم که در شرح حال یکی از اولیاء خدا نوشته شده بود. من با خود فکر می‌کردم که اگر من هم اعمال عبادی او را انجام دهم، به مقام او می‌رسم. لذا وقتی می‌دیدم که در حالات او نوشته‌اند، او در تمام دوره سال روزه می‌گرفت. و شبها تا صبح مشغول عبادت بود. و با کسی حرف نمی‌زد و اعمال عبادی مشکلی را انجام می‌داد، من هم به گمان آنکه او را این اعمال به این کمال رسانده و اگر من هم مثل او عمل کنم، به مقام او می‌رسم. شب و روز خود را به همان اعمال وادار می‌نمودم و فشار عجیبی به روی خود می‌آوردم، گاهی شبها وقتی خواب بر من فشار می‌آورد، به وسیله آب به صورت زدن و قهوه خوردن و اعمالی از این قبیل انجام دادن، مانع خواب و استراحت خود می‌شدم و چشمهایم را باز نگه می‌داشتم، تا خواب به چشمم وارد نشود، شاید عبادت بیشتری بکنم!

بالأخره فکر می‌کردم که اینها ریاضتهای شرعی است و اگر من آنها را انجام ندهم به کمال نمی‌رسم، همه مردم هم مرا آدم خوبی می‌دانستند، فکر می‌کردند که من با تقواترین مسلمانها هستم، ولی پس از مدّتی با آنکه در اوائل بدن مقاومی داشتم، بسیار ضعیف و بی‌حال شده بودم، با اندک تغییر هوا مریض می‌شدم، از نظر روحیّه هم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

کم‌کم از این برنامه‌ها احساس خستگی می‌کردم. زیرا با این همه عبادت به نتیجه‌ای نرسیده بودم. روحیّه کسل و بسیار بدی پیدا کرده بودم. حتّی گاهی فکر می‌کردم که شاید حقایقی، معنویّتی، در کار نباشد! نزدیک بود دیوانه شوم، دلم داشت می‌ترکید، نمی‌دانستم چه باید بکنم؟ به هر کجا متوسّل می‌شدم، جواب مثبتی نمی‌شنیدم!، گاهی به بعضی از روحانیّن و علماء برجسته که بعدها فهمیدم تخصّصی در این رشته نداشته‌اند، مراجعه می‌کردم. آنها مرا به ترک محرّمات و انجام واجبات دستور می‌دادند، من در دل به آنها می‌خندیدم، زیرا آنها اطّلاع نداشتند، که من حتّی مستحبّات را هم انجام می‌دهم و مکروهات را مقیّدم ترک کنم و لذا دوای دردم را نزد آنها نمی‌یافتم و بالأخره در اثر خستگی و ناامیدی همه اعمال عبادی را کنار گذاشتم و مشغول کار و فعّالیّت دنیوی شدم. در آن وقت فرق من با دیگران که بی‌بند و بار بودند، این بود که آنها احتمال می‌دادند که معنویّتی و یا حقیقتی در کار باشد. ولی من که به خیال خود تجربه کرده بودم، معتقد شده بودم که اینها همه دورغ‌اند. حتّی اگر می‌خواستم گوش به دستورات شیطان بدهم و مقداری تعصّب در تجربه خود نشان بدهم می‌بایست همه مقدّسات را منکر گردم ولی همان فطرت ذاتی نمی‌گذاشت، چیزی به زبان بیاورم.

بالأخره مدّتها با دلی پر از غم و اندوه و فشار زیاد روحی، بسر بردم و گاهی مرگ خود را از خدا می‌خواستم و آن چند سال که با این حال بسر برده بودم، بدترین دوران زندگی خود می‌دانم.

ولی یک روز به دوستی که در عبادتها در آن زمان با من رفیق بود برخوردم، او از حالات روحی من پرسید و گفت: من سالها است شما را ندیده‌ام آیا در این مدّت به جنبه‌های کمالات نفسانی و مقامات عالیه روحی رسیده‌ای؟ یا آنکه درجا زده و عقب مانده‌ای؟ زیرا از وضع ظاهریت پیدا است که زیاد مثل سابق اهل تقوی و ورع و عمل صالح نیستی. من بی‌اختیار گریه کردم و با آنکه در خیابان به او برخورد کرده بودم و این حرفها را او در همان جا به من می‌زد، نتوانستم خودم را کنترل کنم و به او گفتم: ای رفیق! من که دیگر خسته شده‌ام، فکر می‌کنم معنویّتی در کار نباشد، ما بی‌خود زیاد وقتمان را به این مسائل گذرانده‌ایم. زیرا با آنکه من آن همه زحمت کشیده‌ام، به جائی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نرسیده‌ام، چیزی از معنویّت نفهمیده‌ام، بی‌جهت به ما می‌گفتند: که اگر کسی چهل روز با اخلاص عمل کند و یا می‌گفتند: به وسیله نوافل، انسان به جائی می‌رسد که چنین و چنان می‌شود، دارای نفس قدسی می‌گردد، من که سالها با اخلاص عمل کردم و سالها نوافل و بلکه مستحبّات را انجام داده‌ام، پس چرا به جائی نرسیده‌ام؟ بلکه از همه چیز هم خسته شده‌ام و به همین جهت حالا همه چیز را کنار گذاشته و مثل سائرین مشغول زندگی مادّی خودم هستم و کوشش می‌کنم، تا به فکر معنویّت و آخرت و عالم قیامت و سائر مسائل معنوی نیفتم.

او به من گفت: تو نمی‌توانی مثل سائرین باشی! زیرا آنها اگر چه از همه چیز غافل‌اند، کوشش نمی‌کنند که به فکر قیامت، معنویّت و کمالات نیفتند. بلکه هر لحظه ممکن است از خواب غفلت بیدار شوند و اگر بیدار شدند، در پی کمالات می‌روند ولی شما نه دیگر زمینه از خواب بیدار شدن را داری و نه هم بیدار می‌شوی و نه به سوی کمالات قدم برمی‌داری پس باید بسوزی و بسازی.

من بیشتر گریه‌ام گرفت و بسیار متأثّر شدم. به او گفتم: پس بنابراین من بدبخت شده‌ام!. نمی‌دانم روز قیامت و در عالم برزخ، چه بر سرم خواهد آمد!.

او به من گفت: مأیوس نباش، من استادی دارم که فکر می‌کنم راه علاج گرفتاری تو را بداند، بیا با هم به خدمت او برویم تا راهنمائیت کند. لذا من و او نزد آن عالم بزرگ، آن ولیّ خدا و آن استاد عظیم‌الشّان رفتیم. او مرا در همان جلسه اول به موضوعی توجّه داد که همه رمز عدم موفّقیّت من در طول سالهای گذشته در بی‌توجّهی به آن موضوع بود. حالا من در اینجا نمی‌خواهم بگویم که آن رمز چه بود شاید هر کسی عدم موفّقیّتش علّتی داشته باشد به خصوص که استاد دستور فرموده بود که من آن را به کسی نگویم.

ولی از تمام تجربیّات خودم به این نتیجه رسیدم که برای موفّق شدن به کمالات روحی استاد لازم است و الاّ اگر انسان بدون راهنما و معلّم کاری بکند به هیچ موفّقیّتی نمی‌رسد و خسته هم خواهد شد و همان حالتی را که من در اثر عبادتهای بی‌حساب و بی‌نظم در خود به وجود آورده بودم برای او به وجود خواهد آمد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«به تدریج انسان به کمال می‌رسد»

یکی از علماء معاصر شرح حال خود را چنین برای من توضیح می‌داد:

من از اوّل عمر تا این سنّ که چهل سال دارم همیشه مشتاقانه مایل بوده‌ام که آدم خوبی باشم، هیچ یک از صفات رذیله و ناپسند در من وجود نداشته باشد، هیچ یک از گناهان را مرتکب نشوم، تمام واجباتم را انجام دهم و یک انسان صالحی باشم، حتّی در اوائل جوانی تصمیم گرفته بودم که مکروهات را هم ترک کنم و هر چه از مستحبّات را می‌توانم انجام دهم.

ولی هر زمان تصمیم می‌گرفتم که این همه خوبیها را داشته باشم و آن همه بدیها را از خود دور کنم، مثل این بود که بخواهم هزار کیلوگرم بار را دفعتاً از جائی به جائی منتقل نمایم. طبعاً محال به نظر می‌رسید و لذا گاهی از اوقات که شوق خوب شدن در من بسیار شدید می‌شد، چند روزی زور بی‌خود می‌زدم و همان گونه که محال است هزار کیلوگرم بار را هر چه پر قدرت هم باشم و اِعمال قدرت کنم! بتوانم از جائی به جائی منتقل نمایم، همچنین محال بود که من موفّق به تزکیه نفس و کمالات روحی با این برنامه‌ها بشوم و طبعاً خسته می‌شدم و کارها را رها می‌کردم و باز به حال اوّل برمی‌گشتم و از طرفی وقتی می‌خواستم بدیهایم را به تدریج برطرف کنم و خوبیها را یکی پس از دیگری به خود جلب نمایم، نمی‌دانستم از کجا باید شروع کنم و چه چیزهائی مقدّم بر چیز دیگری است و بالأخره در سرگردانی عجیبی بودم. تا آنکه متوجّه شدم باید از استادی، از راهنمائی، از معلّمی مسائل پیچیده معنوی و روحی و اخلاقی را تعلیم بگیرم.

زیرا من متوجّه بودم که خدای تعالی قرآن و کلمات هدایت کننده خود را تنها بر پیامبرش نازل کرده و تنها آن حضرت و اوصیائش در علوم و معارف دینی با خدا مرتبط بوده‌اند. و سپس آنها با علماء و دانشمندان ارتباط داشته‌اند. یعنی تنها متخصّصین فنون دینی می‌توانسته‌اند معنی و حقیقت احکام و معارف مذهبی را درک کنند. همان گونه که خدای تعالی درباره کلمات خودش فرموده:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

((وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ ۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِى ٱلْعِلْمِ))[1]

یعنی: علوم و تأویل و تفسیر قرآن را جز خدا و کسانی که در علوم قرآن فرو رفته‌اند نمی‌داند. همچنین، در احادیث آمده: «**روایاتنا صعب مستصعب لاتحتمله الاّ ملک مقرَّب او نبیٌ مرسل او مؤمن قد امتحن اللّه قلبه للایمان**» یعنی: روایات ما مشکل است کسی جز ملک مقرّب یا نبیّ مرسل و یا مؤمنی که خدا دل او را به ایمان امتحان کرده باشد، نمی‌فهمد.

و بعد علماء و اساتید مطالب علمی و معارف حقّه الهی را برای مردم خلاصه می‌کرده و به طوری که همه بفهمند برای آنها بیان می‌نموده‌اند.

پس بنابراین همان گونه که غیر مجتهد حقّ ندارد، در احکام دین به رأی خود عمل کند و باید حتّی در کوچک‌ترین حکم از احکام الهی تقلید نماید. همچنین در تزکیهٔ نفس و در معارف حقّه الهی که مشکل‌تر از مسائل و احکام فقهی است، باید استاد داشته باشد. لذا من متوجّه شدم که عمده علّت عدم موفّقیّتم در پیشرفت جنبه‌های معنوی نداشتن استاد و خودسرانه کار کردنم بوده است ولی از کجا و چگونه استاد را پیدا کنم، اقطاب صوفیّه که مدّعی داشتن تخصّص این فنّ هستند. با دلائلی که برای من مثل آفتاب روشن بود باطل بودند و در میان علماء و روحانیّین هم عدّه‌ای اهل دنیا و پابند به ظواهر و دور از معنویّت یافت می‌شدند. لذا به همه نمی‌شد اعتماد کرد.

روی این اصل مدّتها در این سرگردانی به سر بردم و به قدری ناراحت بودم که اکثر شبها زانوی غم را تا صبح در بغل می‌گرفتم و ذکر «**یا غیاث المستغیثین**» را تکرار می‌کردم و با خود می‌گفتم: شاید خدای تعالی که پناه بی‌پناهان است از طرف خودش پناهی، ملجائی که از جنس خودم باشد به عنوان استاد و راهنما برایم تعیین کند.

۱- سوره آل عمران آیه ۷.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شبی دیدم دلم به سوی کلمه «**یا صاحب الزَّمان ادرکنی**» کشیده می‌شود این مسأله در آن شب مرا امیدوارتر کرد. زیرا متوجّه می‌شدم که خدای تعالی مـرا بـه امـامم، بـه رهبر عزیزم، حضرت «**بقیّة اللّه**» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء راهنمائی می‌کند، لذا شبهائی بعد از آن شب با این نام مقدّس عشق بازی می‌کردم و بسیار کلمـه «**یا صاحب الزَّمان ادرکنی**» و «**یااباصالح المهدی اغثنی**» را تکرار مـی‌نمـودم، تـا آنکـه شبی دیدم استادی به مـن معرّفـی مـی‌شـود، ایـن اسـتاد خیلـی خـوب بـود. حقیقتـاً «امام عصر» (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف) خودش او را به من معرّفی کرده بـود، او به هیچ وجه از دستورات اسلام نه در طرف افراط و نه در طرف تفریط، انحـراف پیـدا نمی‌کرد، او مرا مثل جان خود دوست داشت و من اگر به خودی خود می‌خواسـتم بـه مقام اولیاء خدا و انقطاع از خلق و صالح شدن بـه تمـام معنـی برسـم در مرحلـهٔ اوّل چنانکه در بالا گفتم، نمی‌توانستم موفّق شوم و در مرحله دوم او راه صد ساله را به من یک شبه نشان داد، من به او اعتماد داشتم و روحیّات خود را به او می‌گفتم. و او کاملاً بر مشکلات روحی من احاطه پیدا کرده بود و مرا راهنمائی می‌کـرد خـدا او را جـزای خیر عنایت فرماید.

«چند کلمه موعظهٔ امام جماعت»

یکی از دوستان کیفیّت موفّقیّتش را چنین بیان می‌کرد:

روزی که به وسیلهٔ مواعظ یک مرد خدا از خواب غفلت بیدار شـدم، روز عجیبـی بود، صبح آن روز چند قلم کار خوب انجام داده بودم و ناخودآگاه حزن و انـدوه را از دل چند نفر بنده خدا رفع کرده بودم. به نظر خودم همین‌ها سبب این توفیـق شـد کـه ظهر وقتی برای نماز به مسجد سر محلّـه‌مـان رفـتم و بـین دو نمـاز مـواعظی از امـام جماعت شنیدم، از خواب غفلت بیدار شدم.

آخر امام جماعت مسجد سر محلّه ما مقیّد بود چند کلمه موعظه بین نمـاز ظهـر و عصر از آیات قرآن و روایات «اهل بیت» (علیهم السّلام) برای مردم بگوید، آن روز هم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

طبق معمول این کار را کرد، شاید حدودا پنج دقیقه بیشتر حرف نزد ولی من نمی‌دانم این کلمات چه اثری داشت که من عینا مثل کسی که در بیابان پر خطری به خواب رفته باشد و از قافله عقب مانده باشد و ناگهان با صدائی از خواب بپرد و به وحشت بیفتد و نداند چه باید بکند، همان طور بودم، لذا پس از آن مواعظ در حالی که اشک از چشمانم مثل باران می‌ریخت برخاستم و به دور مسجد دیوانه‌وار می‌گشتم و می‌گفتم: خدایا چه باید بکنم؟ یکی از مأمومین به من گفت: حالا بیا نماز عصرت را بخوان و حواس مردم را پرت نکن، بعد از نماز آقا به تو می‌گوید، چه باید بکنی!.

من هم قبول کردم آن نماز را به قدری با توجّه خواندم که فکر می‌کردم نماز ظهرم در مقابل نماز عصرم نماز نیست.

در این نماز فکر می‌کردم که خدای تعالی مانند محبوبی که پس از مدّتها دوستش را پیدا کرده و او را در آغوش کشیده و یکسره او را می‌بوسد، مرا مشمول محبّت خود قرار داده است.

پس از نماز در حالی که آرام نداشتم و یکسره اشک می‌ریختم، خدمت امام جماعت رفتم او مرا دلداری داد و گفت: عمده موفّقیّت برای هر مسلمانی این است که از خواب غفلت بیدار شود و طالب حقیقت گردد و بحمداللّه این موضوع برای شما حاصل شده حالا من تو را به استادم که قطعاً بهتر از من می‌تواند تو را دستگیری کند معرّفی می‌کنم و یقین دارم که اگر دوباره به خواب غفلت فرو نروی او تو را به حقیقت می‌رساند.

من از آن مرد خدا تشکّر کردم و به خدمت آن استاد که او معرّفی کرده بود مشرّف شدم.

استاد به من گفت: وقتی انسان از خواب غفلت بیدار می‌شود و خود را مثل کسی که در میان امواج بلا و هلاکت گرفتار شده، مشاهده می‌کند، اول کاری که باید بکند این است که مقصد خود را تعیین کند، می‌خواهد به کجا برود؟ اساساً خدای تعالی او را برای رسیدن به چه مقامی خلق کرده است؟ که واضح است، هدف از خلقت انسان عبودیّت و کمالات روحی و **خلیفة اللّهی** یعنی متخلّق به اخلاق اللّه شدن می‌باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

دوّم: باید به فکر وسیله‌ای مطمئن و سریع که هر چه زودتر او را به مقصد برساند باشد که با اعتقاد به اسلام، بهترین وسیله، مطمئن‌ترین وسیله و سریع‌ترین وسیله برای این موفقیّت قرآن و دستورات خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) است.

سوّم: باید انسان راهنما، استاد و پیشوائی که او از آن وسیله به نفع این شاگرد استفاده کند و او را به مقصد فوق برساند، داشته باشد، زیرا بدون استاد نمی‌شود این راه پر خطر را پیمود، کسی که مرشد و راهنمائی نداشته باشد، مثل کسی است که در بیابان پر خطری قرار گرفته اگر چه مقصد را می‌داند و اگر چه وسیلهٔ مطمئنّی دارد ولی نمی‌داند چگونه باید از این وسیله برای آن مقصد استفاده کند.

پس باید استادی داشته باشد، که اگر استادی داشت و آن استاد مورد اطمینان بود، او مثل مسافری است که در گوشه ماشین نشسته و به هیچ چیز کار ندارد و تنها به پیشرفت به سوی مقصد فکر می‌کند و حتّی برای او فرق نمی‌کند که ماشین از میان شهرهای آباد عبور کند یا از وسط بیابانهای بی‌آب و علف بگذرد، او تنها و تنها می‌خواهد هر چه زودتر به مقصد برسد، سالک الی اللّه هم باید تنها و تنها به مقصد، که رسیدن به خدا است فکر کند و بخواهد به وسیله استاد به کمالات روحی نائل گردد، او هدفش خوابهای خوب و مکاشفات و حتّی مشاهدات نباید باشد. همان گونه که یک مسافر، زیبائی شهرهای میان راه، او را از مقصد باز نمی‌دارد و حتّی خوشحال‌تر است که اگر راننده او را از راههای کمربندی که در کنار شهرها است عبور دهد و زودتر او را به مقصد برساند و نگذارد زیبائی شهرها نظر مسافر را به خود جلب کند و معطّل شود، همچنین کسی که سیر الی اللّه می‌کند، تنها و تنها باید فکر خود را متمرکز به مقصد که همان کمالات روحی است بنماید و معطّل خوابها و مکاشفات و قبض و بسطهائی که در راه پیش می‌آید، نشود.

بنابراین استاد باید با برنامه‌های کامل خود سالک الی اللّه را دقیقا دستگیری کند و او را با سرعت به مقصد برساند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اگر این سه موضوع برای کسی پیش آمد و در آنها اشتباهی وجود نداشت و به یک‌یک آنها کامل و درست و صحیح عمل شد، دیگر فکر شاگرد آسوده است و باید بداند که دیر یا زود بالأخره به مقصد می‌رسد.

«آیا هر چه مرشد بگوید حقیقت دارد؟»

دوستی دارم که سرگشته و حیران مدّتها در خانقاه به ریاضت مشغول بوده و بعد به راه راست پی برده و سرگذشت خود را چنین ذکر می‌کرد:

من در ابتدا می‌دانستم که انسان بدون استاد نمی‌تواند تزکیهٔ نفس کند و به کمالات روحی برسد. لذا نزد یکی از اقطاب صوفیّه رفتم، با زحمت زیادی که متحمّل شدم او مرا پذیرفت و به اصطلاح «مشرّف» شدم! و خوشحال بودم که به نقطه حسّاس انسانیّت رسیده و دست به دامن یکی از اولیاء خدا انداخته‌ام! او مرا با کمال محبّت پذیرفته بود. و کم‌کم اسرار طریقت را به من تعلیم می‌داد رفته رفته ریاضتهای نفس را به من گوشزد می‌کرد و بلکه مرا وادار به انجامش می‌نمود.

روزی از مرشدم سؤال کردم که: چه فرق میان ریاضتهای شرعی و غیرشرعی است؟ زیرا سابقاً به ما می‌گفتند ریاضتهای شیطانی انسان را از خدا دور می‌کند.

او با تبسّم بسیار پر معنائی به من گفت: هر چه مرشد بگوید حقیقت دارد و هر چه غیر مرشد بگوید باطل است.

گفتم: آیا احتمال اشتباه نسبت به مرشد نباید داد؟ گفت: خیر. زیرا او به مقام وصل رسیده و اگر کسی به این مقام رسید، با خدای تعالی فرقی ندارد و مظهر الهی شده که اگر خدا اشتباه می‌کند او هم اشتباه خواهد کرد.

گفتم: من تا به حال چند اشتباه از شما دیده‌ام! که خودتان اقرار کرده‌اید! که اشتباه بوده است، راجع به آنها چه می‌گوئید؟

او گفت: وقتی به کمال رسیدی این تناقضات برایت حلّ می‌شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بالأخره پانزده سال در میان خانقاه، دور از وطن، به امید رسیدن به مقام وصل، ریاضت کشیدم و هر گناه و مکروهی که به وسیله مرشد حلال و واجب می‌شد. انجام می‌دادم! تا آنکه روزی مرشد به من گفت: به تو بشارت می‌دهم که به مقام وصل رسیده‌ای و تمام رموز تصوّف را مطّلع هستی و تو را به عنوان شیخ و راهنمای جمعی از سالکین الی اللّه تعیین می‌کنم.

من تازه، آنجا متوجّه شدم! که راه را اشتباه آمده‌ام، زیرا به هیچ چیز نرسیده بودم، او چگونه می‌گوید، که به مقام وصل رسیده‌ای؟! بعدها متوجّه شدم که او در تمام این مدّت مرا به سوی خودش دعوت می‌کرده و از خدا خبری نبوده است، زیرا اعتقاداتم نسبت به خدا ضعیف شده بود. لذا بسیار غمگین شدم و دو شبانه روز اشک می‌ریختم حتّی از غصّه یک لحظه در این مدّت خواب به چشمم نمی‌رفت، شب سوّم «مناجات شاکین»[1] را می‌خواندم و اشک می‌ریختم و من مضمون آن را با خدای خود زمزمه می‌کردم.

۱- «مناجات شاکین» دوّمین مناجات از مناجات خمسهٔ عشر است که در مفاتیح الجنان می‌باشد و عین عبارت عربی آن این است:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

«اِلهی اِلَیْکَ اَشْکُو نَفْسا بِالسُّوءِ اَمّارَةً وَ اِلَی الْخَطیئَةِ مُبادِرَةً وَ بِمَعاصیکَ مُولَعَةً وَ لِسَخَطِکَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُکُ بی مَسالِکَ الْمَهالِکِ وَ تَجْعَلُنی عِنْدَکَ اَهْوَنَ هالِکٍ کَثیرَةَ الْعِلَلِ طَویلَةَ الْاَمَلِ اِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجْزَعُ وَ اِنْ مَسَّهَا الْخَیْرُ تَمْنَعُ مَیّالَةً اِلَی اللَّعِبِ وَ اللَّهْوِ مَمْلُوَّةً بِالْغَفْلَةِ وَ السَّهْوِ تُسْرِعُ بی اِلَی الْحَوْبَةِ وَ تُسَوِّفُنی بِالتَّوْبَةِ.

اِلهی اَشْکُو اِلَیْکَ عَدُوّا یُضِلُّنی وَ شَیْطانا یُغْوینی قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْواسِ صَدْری وَ اَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبی یُعاضِدُ لِیَ الْهَوی وَ یُزَیِّنُ لی حُبَّ الدُّنْیا وَ یَحُولُ بَیْنی وَ بَیْنَ الطّاعَةِ وَ الزُّلْفی.

اِلهی اِلَیْکَ اَشْکُو قَلْبا قاسِیا مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّبا وَ بِالرَّیْنِ وَ الطَّبْعِ مُتَلَبِّسا وَ عَیْنا عَنِ الْبُکاءِ مِنْ خَوْفِکَ جامِدَةً وَ اِلی ما تَسُرُّها طامِحَةً.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الهی لاحَوْلَ لی وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِقُدْرَتِکَ وَ لانَجاةَ لی مِنْ مَکارِهِ الدُّنْیا اِلاّ بِعِصْمَتِکَ فَاَسْئَلُکَ بِبَلاغَةِ حِکْمَتِکَ وَ نَفاذِ مَشِیَّتِکَ اَنْ لاتَجْعَلَنی لِغَیْرِ جُودِکَ مُتَعَرِّضا وَ لاتُصَیِّرَنی لِلْفِتَنِ غَرَضا وَ کُنْ لی عَلَی الْأَعْداءِ ناصِرا وَ عَلَی الْمَخازی وَ الْعُیُوبِ ساتِرا وَ مِنَ الْبَلاءِ یا واقِیا وَ عَنِ الْمَعاصی عاصِما بِرَأْفَتِکَ وَ رَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

محبوبم، معبودم، شکایت از نفسم نزد تو آورده‌ام، که مرا بسیار به بدی امر می‌کند، به خطاها مبادرت می‌ورزد، با حرص و ولع عجیبی! به معصیت تو رو می‌آورد، خود را در معرض غضب و سخط تو قرار می‌دهد، مرا به سوی راههای انحرافی و هلاک‌کننده راهنمائی می‌کند، در مقابل تو از پست‌ترین هلاک شوندگان قرارم می‌دهد، این نفس من تعلّلش در اطاعت تو بسیار است، آرزوهای بیهوده درازی دارد، اگر ناراحتی به او رو آورد جزع و بی‌تابی می‌کند و اگر بخواهد به او خوبی برسد مانع می‌شود، تمایل زیادی به لهو و لعب دارد و سر تا پا غفلت و سهو و خواب‌آلودگی است، مرا با سرعت و شدت به طرف مهالک و خطرات می‌برد و توبه‌ام را با وعده‌هایش به تأخیر می‌اندازد.

محبوبم، عزیزم، از شیطان هم شکایت دارم، آن دشمنی که نفس امّاره‌ام را گمراه می‌کند، آن شیطانی که مرا فریب می‌دهد، دلم را از وسوسه پر کرده و اوهام و خیالاتی که از ناحیه اوست، قلب مرا احاطه کرده و نفسم را به هواپرستی کمک می‌کند و محبّت دنیا را بر من جلوه می‌دهد و بین من و اطاعت و قرب تو حائل می‌شود.

محبوبم، معبودم از دل سنگ پر قساوتم که با وسوسه شیطان در گردش است، به تو شکایت می‌کنم، از نفس سرسختی که صفات رذیله و خوی بد دارد، به تو شکایت می‌کنم. و از چشمی که از ترس تو نمی‌گرید و از هر چه خوشش می‌آید به آن نگاه می‌کند به تو شکایت می‌کنم.

محبوبم، پروردگارم، قدرت و قوّتی به غیر از قوّت و توانائی تو نیست. و برای من نجاتی از ناگواریها و مصائب دنیا جز نگهداری تو نیست. پس عزیزم، از تو به حکمت بالغه و اراده و مشیّت نافذه‌ات، درخواست می‌کنم که مرا جز در معرض جود و کَرَمت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در این موقع من نمی‌دانم، به خواب رفته و یا بیهوش شده و یا به قول حضرات به عالم مکاشفه و خَلْسه فرو رفته بودم، دیدم جادّه مستقیمی به طرف مشرق کشیده شده و نامش خیابان «اسلام» است، در این خیابان کوچه‌های فرعی که بعضی بن‌بست و بعضی دارای پیچ و خمهای زیادی است، دیده می‌شود. سر هر کوچه، پلاکی که نام یکی از مسلکها روی آن نوشته شده بود جلب توجّه می‌کرد، من وارد یکی از این کوچه‌ها شدم، دیدم آن کوچه منتهی به خانه قطب سلسله ما می‌گردد، من در همان عالم خَلْسه به همه کوچه‌ها سر زدم و با تشریفات خاصّی که جزء برنامه تشرّف به آن مسلک بود مشرّف شدم متأسّفانه همه آن کوچه‌ها منتهی به خانه قطب آن سلسله می‌شد و حتّی یکی از آن کوچه‌ها هم به خانه خدا نمی‌رسید. لذا بعد به طرف جادّه مستقیم برگشتم تا به خانه خدا رسیدم، در این موقع به یاد این آیه شریفه که در سوره انعام (آیه ۱۵۳) واقع است افتادم،

((وَأَن هَـٰذَا صِرَٰطِى مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))

یعنی: این راه راست، صراط مستقیمی است که به سوی من می‌رود. از آن پیروی کنید و از سایر راهها نروید که سبب جدا افتادن شما از راه خدا می‌شود، این توصیه‌ای است که خدای تعالی به شما می‌فرماید شاید رستگار شوید.

قرار ندهی. و در تیررس بلاها و ناگواریهایم نگهم داری و در مقابل دشمنانم یار و مددکارم باشی، پوشاننده عیوب و رسوائیم باشی، از بلاها نگهدارم باشی، از گناهان مانعم باشی، به رأفت و مهربانیت ای مهربانترین مهربانها.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وقتی از حالت خواب یا خَلْسه بیرون آمدم، خدمت یکی از علماء و روحانیّین ربّانی رسیدم و او را به عنوان استاد انتخاب کردم، او به من گفت: ای عزیز! راه راست که آدرس نمی‌خواهد فقط باید انسان در این راه مواظبت کند که به انحراف کشیده نشود نقش استاد در این راه تنها این است که باید از انحراف شاگردان مانع شود، زیرا اصل راه که همان قوانین شریعت باشد به وسیله «پیامبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) تعیین شده و دیگر نیازی به الهامات و یا ذوقیّات و یا اختراعات و یا بدعتهای قطب نمی‌باشد، استاد فقط باید از آنچه خاندان «عصمت» (علیهم السّلام) گفته‌اند انتخاب کند و مطابق حال مریض روحی و شاگردش دستور دهد و مواظبت کند که مشکلات و مسائل او را حل کند.

بله دوستان! من با کمک استاد و توجّهات و دستورات او در مدّت کوتاهی به حقیقت و خدا رسیدم. بلکه در خدمت او از همان قدم اوّل سخن از خدا بود و همه جا و همه چیز برای خدا بود. و اساسا در راه خدا جز خدا چیز دیگری در کار نمی‌باشد و همان گونه که قرآن فرموده:

((إِن رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ))[1]

(خدای من در راه راست است).

و می‌گوید: ((إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ۝٣ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ))[2]

(ای پیامبر تو از فرستادگان الهی هستی و در راه راستی).

و می‌فرماید:((صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ))[3]

۱- سوره هود آیه ٥٦.

۲- سوره یس آیات۳و٤.

۳- سوره حمد آیه ۷.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که به ضمیمه تفسیر، منظور «راه علی و راه ائمّه معصومین (علیهم السّلام) راست است».

بدون تردید آنچه خدا و پیامبر و خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) فرموده‌اند همان صراط مستقیم و راه راست به سوی خدا است.

لذا باید از همین راه پیروی کرد و استاد آنچه می‌گوید، باید از همین دستورات استفاده کند و از صراط مستقیم یعنی کلمات خدا و «پیامبر» و «ائمّه معصومین» (علیهم السّلام) تجاوز نکند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بخش سوم

توبه

- توبه و بازگشت
- شرایط توبه
- گریهٔ بر سیّدالشّهدا (علیه‌السّلام) کیمیا است
- زیارت امام هشتم (علیه‌السّلام)
- توبهٔ حضرت آدم
- همسایه شفاعت کرد
- قرآن خواندن
- خدا به من توفیق نداده!
- استاد به من توبه را آموخت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«توبه و بازگشت»

توبه، یعنی بازگشت به سوی خدا، این اوّلین قدمی است که باید یک سالک الی اللّه پس از مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت بردارد.

در این مرحله، تمام هدف او پاک شدن از گناهان گذشته و شستشوی قلب از کثافتها و آلودگیهای روحی است.

و چون «توبه» در تمام عمر یک مرتبه انجام می‌شود باید در آن دقّت بیشتری گردد تا کامل و صحیح انجام شود.

لذا در این بخش شرایط «توبه» و کیفیّت انجام «مرحله توبه» و علائم قبولی «توبه» از زبان شاگردانی که این مرحله را گذرانده‌اند می‌خوانیم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«شـرایـط تـوبـه»

یکی از شاگردان که استعداد خوبی داشـت و بحمداللّـه موفّقیّت کاملی در سیر الی اللّه نیز داشت، می‌گفت:

در اوائل پس از چند روز که به درِ خانه استاد رفـت و آمـد مـی‌کـردم و او کـاملاً عطش مرا برای پیمودن مراحل سیر و سلوک احساس کرد و دانست که:

هرگز از دوست نگسلم پیوند گر جدایم کنند بند از بند

به من گفت: باید توبه کنی، یعنی به سوی خدا برگردی و به فکـر هـیچ چیـز جـز بازگشت به سوی خدا و نظافت قلـب و روح خـود نباشـی و ایـن کـار مـدّتی طـول می‌کشد. اگر طبق دستور عمل کنی، ممکن است خدای تعالی به تو راه دهد و توبه تـو را قبول کند.

من گفتم: انشاءاللّه عمل می‌کنم، هر چه بفرمائید همان کار را خواهم کرد.

در اینجا استاد مانند طبیبی کـه اوّل مریـضش را معاینـه می‌کند و امـراض او را تـشخیص مـی‌دهـد و بعـد بـرای او داروئی تجویز می‌نماید، استادم دستوراتی به من فرمـود کـه من موفّق به توبه شدم و بحمداللّه آثار قبولی توبه را مشاهده کردم.

حالا شما ممکن است سؤال کنید که: آن دستورات چه بود؟ چقدر طول کـشید؟ و چگونه شما متوجّه شدید که توبه‌تان قبول شده؟ و آثار قبولی توبه چه بوده است؟

من در جواب می‌گویم: همان طور کـه یـک طبیـب وقتـی بـرای مـریض خاصّـی نسخه‌ای می‌نویسد، آن مریض حقّ ندارد که نـسخه‌اش را بـرای دیگـری تجـویز کنـد همچنین من حقّ ندارم دستور استادم را که می‌دانم فقط برای من تجویز شده بـه شـما بگویم، بخصوص که می‌دانم، به خاطر تنبلی که نمی‌خواهید در پی استادی بروید، فورا آنچه او برای من گفته شما هم عمل می‌کنید، ولی در عین حال عمده‌ترین مطلب را که تمام رمز موفّقیّت من مربوط به آن بوده برای شما می‌گویم و آن این اسـت کـه: اسـتاد به من گفته بود: «باید مثل کسی که می‌خواهد یک خانـه را کـاملاً خانـه تکـانی کنـد».

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مدّتی تنها توجّهت به توبه و جاروب کردن خانه دل باشد، در این مدّت به هیچ چیز دیگر توجّه نکنی و از خدا جز قبولی توبه و غفران گناهان خود چیزی نخواهی. و زمان این توبه لااقل چهل روز است. زیرا یکی از فوائد طول کشیدن زمان توبه این است که خود را در این مدّت عادت به ترک گناهان می‌دهی و علاوه، به این آسانیها توبه‌ات را نمی‌شکنی. یعنی هر وقت شیطان می‌خواهد تو را وادار به شکستن توبه کند با خود می‌گوئی: من مدّتها زحمت کشیده‌ام تا توانسته‌ام کاملاً خود را از آلودگیها پاک کنم و به این آسانی نباید زحمت چهل روزه خود را از دست بدهم و در همه این مدّت باید فکرت را متمرکز به مسأله توبه بنمائی، در نمازها و بعد از نمازها و در مواقع استجابت دعا و بالأخره در نیمه‌های شب، دائما درخواستت از خدا قبولی توبه‌ات باشد.

و همان گونه که اگر مشغول کاری باشی و بخواهی آن کار را دقیق انجام دهی، نباید حواست پرت شود و به چیز دیگری فکر کنی، همچنین نباید در مدّتی که در مرحله توبه هستی به چیز دیگر، به حاجت دیگر و به فکر چیز دیگری باشی، این یک راز موفّقیّت است که به تو می‌گویم.

به هر حال، من هم طبق دستور استاد در مدّت چهل روز همه ذکر و فکرم مسأله «توبه» بود تا آنکه در سه روز آخر که احساس سبکی عجیبی در خود می‌کردم، استاد به من برنامه اضافه‌ای داد که به آن وسیله از خدای تعالی درخواست می‌کردم که تمام گناهان مرا به حسنات تبدیل کند و روز آخر با توجّه به حسن ظنّ به پروردگارم کاملاً احساس کردم، دوشم از بار گناه سبک شده و دیگر خدای تعالی مرا قبول فرموده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«گریه بر سیّدالشّهداء (علیه السّلام) کیمیا است»

خدایا چه نعمت بزرگی به ما عنایت کردی که محبّت خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) را در قلوب ما جا دادی.

دوستان! من پس از مرحله یقظه و بیداری از خواب غفلت وقتی نزد استادم رفتم و از او تقاضای راهنمائی به سوی کمالات روحی و انسانی را کردم، به من فرمود: تو می‌توانی برای آمرزش گناهان و سبک شدنت از آلودگیها و آلام روحی مدّتی مقیّد باشی که با خواندن زیارتهای حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) و گریه بر آن حضرت و درخواست قبولی توبه از پروردگار و اظهار محبّتت به آن حضرت، از گناهانت پاک شوی.

استاد این مطلب را روز اوّل محرّم به من فرمود. و من هر صبح و شام می‌توانستم در آن ایّام به مجالس روضه خوانی بروم و برای «امام حسین» (علیه السّلام) زیاد گریه کنم و در تمام آن مجالس برای بخشش گناهانم دعا نمایم.

امّا حالاتی که به کمک استاد در این برنامه به من دست می‌داد، بسیار عجیب بود.

احساس سبکی عجیبی در خود می‌کردم، مثل این بود که بار سنگینی که روی دوشم بوده، به زمین گذاشته‌ام، پس از مجلس روضه تصوّر می‌کردم که همه چیز، که در حقیقت آثار قدرت و موجودیّت خدا بودند، به روی من لبخند می‌زنند و مرا دوست دارند. زیرا من برای مصائب محبوب خدا، یعنی حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) گریه کرده بودم.

زیارتهای آن حضرت را همه روزه می‌خواندم و به آن حضرت متوسّل بودم.

آخر «حسین بن علی» (علیهما السّلام) **رحمة اللّه الواسعه** است، او وسیله آمرزش گناهان است.

یک روز که «مفاتیح‌الجنان» را باز کرده بودم و می‌خواستم یکی از زیارتهای حضرت «ابی عبداللّه الحسین» (علیه السّلام) را بخوانم، به روایتی که در فضیلت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

زیارت آن حضرت به سند صحیح از کتب معتبره نقل شده بود برخوردم و آن روز بیش از پیش به حقّانیّت راهی که انتخاب کرده بودم پی بردم و آن روایت این است:

معاویة بن وهب بجلّی کوفی می‌گوید: روزی خدمت «امام صادق» (علیه السّلام) مشرّف شدم دیدم، آن حضرت مشغول نماز است، نشستم تا نمازش تمام شد، دیدم بعد از نماز دست به دعا برداشته و می‌گوید: ای خدائی که کرامت را مخصوص ما کردی. و شفاعت را به ما وعده دادی و علوم پیامبر را به ما عنایت کردی و ما را وارث پیغمبرت گردانیدی و امّتهای گذشته را به ما ختم فرمودی و ما را وصیّ مخصوص پیامبرت نمودی و علم گذشته و آینده را به ما مرحمت فرمودی و قلوب مردم را به سوی ما متوجّه گردانیدی.

بیامرز من و برادرانم و کسانی را که حضرت «ابی عبداللّه» (علیه السّلام) را زیارت می‌کنند، (تا آنکه می‌فرماید:) و مهربانی کن بر آن چشمهائی که اشکشان برای محبّت و ترحّم به ما جاری گردیده و مهربانی کن بر آن دلهائی که برای مصیبت ما سوخته است و رحم کن بر آن شیونها و گریه‌های بلندی که در مصیبت ما از روی محبّت به ما به وجود آمده است.

بله این روایت و ده‌ها روایت دیگر، به ما می‌گوید که: گریه و محبّت به «سیّدالشهداء» (علیه السّلام) سبب جلب محبّت و مهربانی خدا می‌گردد و وقتی یک انسان معصیت کار توانست محبّت خدا را به سوی خود جلب کند آمرزش و توبه‌اش قطعی است، بخصوص که در زیارت اوّل «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) می‌خوانیم:

«**من اراد اللّه بدأبکم**» کسی که خدا را بخواهد، باید از شما شروع کند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«**بکم یبیّن اللّه الکذب**» و به وسیله شما خدای تعالی دروغگویان را رسوا می‌کند.

«**و بکم یباعداللّه الزّمان الکلب**» و به وسیله شما خدای تعالی زمانی را که سخت و گزنده است، سپری می‌کند.

«**و بکم فتح اللّه**» و به وسیله شما خدا درهای بسته را باز می‌کند.

«**و بکم یختم اللّه**» و به وسیله شما خدای تعالی گرفتاریها را پایان می‌دهد.

«**و بکم یمحو مایشاء**» و به خاطر شما خدای تعالی محو می‌کند آنچه را که بخواهد.

«**و بکم یثبت**» و به وسیله شما خدای تعالی هر چیزی را ثابت نگه می‌دارد.

«**و بکم یفک الذل من رقابنا**» و به وسیله شما خدای تعالی ذلّت را از گردن ما برمی‌دارد.

«**و بکم یدرک اللّه ترة کل مؤمن یطلبها**» و به وسیله شما خدای تعالی انتقام خون پاک مؤمنین را می‌گیرد وقتی به طلب خون آنها در دولت حقّه شما برخیزند.

«**و بکم تنبت الارض اشجارها**» و به وسیله شما خدای تعالی از زمین درختها را بیرون می‌آورد.

«**و بکم تنزل السمآء قطرها**» و به وسیله شما آسمان قطرات رحمت الهی و روزی بندگان را فرو می‌ریزد.

«**و بکم یکشف اللّه الکرب**» و به وسیله شما خدای تعالی غم و اندوه را برطرف می‌کند.

«**و بکم ینزل اللّه الغیث**» و به وسیله شما خدای تعالی باران را فرو می‌ریزد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«**و بکم تسبح الارض التی تحمل ابدانکم وتستقر جبالها عن مراسیها**» و به وسیله شما زمینی که بدنهایتان را حمل می‌کند تسبیح الهی را می‌گوید و کوههای آن در محلّ خود استقرار می‌یابد.

«**ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم وتصدر من بیوتکم والصّادر عما فصل من احکام العباد**» اراده حضرت حقّ جلّ‌وعلا در تقدیرات امورش، بر شما فرود می‌آید و از منازل شما صادر می‌گردد و احکام و قوانین زندگی بندگان خدا از اجمال به تفصیل از ناحیه شما انجام می‌گردد.

«**لعنت امة قتلتکم**» لعنت بر آنهائی باد که شما را کشتند.

«**وامة خالفتکم**» و بر آنهائی باد که با شما مخالفت کردند.

«**وامة جحدت ولایتکم**» و بر آنهائی باد که ولایت شما را انکار کردند.

«**وامة ظاهرت علیکم**» و بر آنهائی باد که علیه شما تظاهر نمودند.

«**وامة شهدت ولم تستشهد**» و بر آنهائی باد که حقّ شما را شناختند ولی در موقعش آن را گواهی نکردند.

«**الحمدللّه الذ ی جعل النّار مأویهم وبئس ورد الواردین و بئس الورد المورود**» سپاس خدائی را که جایگاه آنها را آتش قرار داده که بد مسکن و مَأوائی است.

بالأخره آن قدر در مصائب حضرت «سیّدالشّهداء» و «فاطمه زهراء» (سلام اللّه علیهما) و سائر «ائمّه هدی» (علیهم السّلام) اشک ریختم و مدّتها به این عمل پر فائده مبادرت کردم، تا آنکه شبی در عالم رؤیا دیدم مثل آنکه ملکی مأموریّت داشته که اشکهای مرا در این مدّت جمع‌آوری کند و مرا با آنها شستشو دهد و آن شب مثل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

کسی که از حمّام بیرون آمده باشد و سـر سـوزنی چـرک در بـدنش نباشـد، خـود را احساس می‌کردم.

فردای آن روز نزد استادم رفتم و به او بشارت حال خوب خودم را دادم، او بـرای تشویق من این احادیث را خواند.

«امام سجّاد» (علیه السّلام) فرمود: هر مـؤمنی کـه بـرای شهادت و کشته شدن حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه الـسّلام) از چشمش اشک بریزد و بر گونه‌هایش جاری گردد، خدای تعالی در مقابل این عملش در بهشت غرفه‌ای بـه او خواهـد داد و زمانی طولانی در آن سکونت خواهد نمود.[1]

حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) فرمـود: «**فعلی مثل الحسین فلیبـک البـاکون فـان البکـاء علیـه یحـط الذنوب العظام**».

یعنی: بر مثل حسینی باید گریه کنندگان گریه کنند، زیرا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را از انسان پاک می‌کند.[2]

«امام صـادق» (علیـه الـسّلام) فرمـود: کـسی کـه وقتـی مصائب ما اهل بیـت عـصمت نـزد او یـاد مـی‌شـود و او از چشمش برای ما اشکی جاری می‌گردد و لو مثل بال مگسی باشد خدای تعالی گناهانش را می‌بخشد اگر چـه مثـل کـف دریاها باشد.[3]

حضرت «علیّ بن موسـی الرّضـا» (علیهمـا الـسّلام) بـه «ریّان بن شبیب» فرمود: ای پسر شـبیب، اگـر بـر «حـسین» (علیه السّلام) به قدری گریـه کنـی کـه اشـک بـر صـورتت

۱- بحار جلد ٤٤، صفحه ۲۸۱، حدیث ۱۳.

۲- بحار جلد ٤٤، صفحه ۲۸٤.

۳- بحار جلد ٤٤، صفحه ۲۸۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جاری گردد، خدای تعالی همه گناهانت را چه گناه کبیره باشد و چه گناه صغیره و چه کم باشد و چه زیاد، همه را خواهد آمرزید.[1]

«عبداللّه بن بکیر» می‌گوید: من با «امام صادق» (علیه السّلام) به حجّ رفته بودم، در ضمن راه به آن حضرت گفتم: اگر قبر حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) را نبش کنند، چیزی در آن یافت می‌شود؟ آن حضرت فرمود:

سؤالات مهمّی می‌کنی! حضرت «حسین بن علی» (علیه السّلام) با پدر و مادر و برادرش در محضر «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) در عرش روزی می‌خورند و زندگی می‌کنند و آن حضرت به طرف راست عرش قرار دارد و می‌گوید:

پروردگارا، وعده‌ای را که به من داده‌ای وفا کن و آن حضرت به کسانی که بر مصائب او گریه می‌کنند، نگاه می‌کند و برای آنها طلب آمرزش می‌کند و از پدرش حضرت «علیّ بن ابیطالب» (علیه السّلام) هم می‌خواهد که برای آنها از خدا طلب آمرزش نماید و از همان جا می‌گوید: ای گریه کننده، اگر بدانی که خدا برایت چه اجری مهیّا فرموده خوشحالیت از حزنت بیشتر خواهد بود و آن حضرت برای این گریه کننده طلب بخشش تمام خطاها و گناهانش را از خدای تعالی می‌نماید.[2]

۱- بحار جلد ٤٤، صفحه ٢٨٦.

۲- بحار جلد ٤٤، صفحه ٢٩٢.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سپس استاد قصّه‌ای را برای من از کتاب بحارالانوار[1] نقل کرد که: مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد و آن قضیّه این بود.

مرحوم «سیّد علی الحسینی» می‌گوید که: من در مشهد مقدّس کنار قبر حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیه السّلام) با عدّه‌ای از مؤمنین مجاور بودم، روز عاشورائی، یکی از دوستان روضه حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) را می‌خواند، در ضمن گفت: از «امام باقر» (علیه السّلام) نقل شده که فرمود: کسی که از چشمش به مقدار بال مگسی اشک جاری شود، خدای تعالی گناهانش را اگر چه مثل کف دریاها باشد می‌آمرزد.

در بین ما مرد جاهل و نادانی بود که مدّعی علم و دانش بود و مقام مقدّس حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) را نمی‌شناخت، گفت: این روایت صحیح نیست، عقل قبولش نمی‌کند، میان ما بحث زیادی آن روز در این باره درگرفت و بالأخره مجلس بهم خورد و متفرّق شدیم و او تا آخر مجلس بر عناد و دشمنی خود و تکذیب حدیث افزود و اصرار داشت که این روایت صحیح نیست، ولی در همان شب، در عالم رؤیا می‌بیند که قیامت برپا شده و مردم در یک سرزمین برانگیخته شده‌اند و نامه‌های اعمال به دست مردم رسیده. و آتش جهنّم برافروخته شده. و بهشت آماده پذیرائی گردیده. و بر مردم حرارت قیامت شدید شده. و بر او تشنگی عجیبی مستولی گردیده. و هر چه در پی آب می‌گردد، آبی پیدا نمی‌کند! بالأخره به طرف راست و چپ می‌رود، تا آنکه به حوض بزرگی می‌رسد و با خود می‌گوید حتما این حوض کوثر است. در آن حوض آب سرد و شیرین و زلالی می‌بیند ولی در کنار آن حوض دو مرد و یک زن مشاهده می‌کند که نورشان بر تمام اهل محشر تابیده، آنها سیاه پوشند و گریه می‌کنند.

۱- بحار جلد ٤٤، صفحه ۲۹۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

او می‌گوید: من پرسیدم، اینها چه کسانی هستند؟ کسی به من گفت: آن یکی «محمّد مصطفی» (صلی الله علیه و آله و سلّم) است و این «علیّ مرتضی» (علیه السّلام) است و آن «فاطمه زهرا» (سلام الله علیها) است.

گفتم: چرا آنها لباس سیاه پوشیده و گریه می‌کنند و این قدر محزونند؟ به من گفت: مگر نمی‌دانی که امروز، روز عاشورا بوده است، روز شهادت حضرت «امام حسین» (علیه السّلام) بوده است، آنها به خاطر همین محزون‌اند.

بالأخره خودم را به حضرت «فاطمه زهراء» (سلام اللّه علیها) رساندم و گفتم: ای دختر «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) من تشنه‌ام.

دیدم آن حضرت با غضب به من نگاه کرد و فرمود: تو که منکر فضیلت گریه بر پسرم «حسین» و عزیز دلم و نور چشمم، آن شهیدی که روی ظلم و دشمنی کشته شد، بودی خدا لعنت کند کسانی را که او را کشتند و به او ظلم کردند و از آب منعش نمودند.

در این موقع از خواب بیدار شدم، در حالتی که بدنم می‌لرزید و اشکم می‌ریخت و فریاد می‌زدم و استغفار می‌کردم و به دوستانم خوابم را گفتم و توبه نمودم.

پس از آن استادم به من گفت: فرزندم، اگر می‌خواهی خدا را کاملاً از خود راضی کنی هم برای حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) گریه کن و هم دیگران را برای آن حضرت بگریان که خدای تعالی به این وسیله تو را می‌آمرزد و توبه‌ات را قبول می‌کند.

من پس از آن روز بسیار بر آن حضرت گریه می‌کردم و برای خودم روضه می‌خواندم و گاهی اهل خانه‌ام را جمع می‌کردم و از روی کتاب برای آنها اشعار مصیبت را می‌خواندم و آنها را وادار به گریه می‌کردم، زیرا که استادم به من فرموده بود که:

روزی «ابو هارون مکفوف» خدمت «امام صادق» (علیه السّلام) رسید، آن حضرت به او فرمودند: ای ابا هارون شعری درباره حضرت «حسین بن علی» (علیهما السّلام) برایم بخوان، من اشعاری برای آن حضرت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خواندم فرمودند: نه این طور نشد، همان گونه که برای یکدیگر در مجالستان با حزن و رقّت می‌خوانید! برای من هم بخوان، من دوباره همان گونه که او فرموده بود اشعاری را برای آن حضرت خواندم، دیدم حضرت «صادق» (علیه السّلام) گریه کرد و از پشت پرده هم صدای گریه می‌آمد، وقتی از خواندن اشعار فارغ شدم، حضرت «صادق» (علیه السّلام) به من فرمود: ای ابا هارون، کسی که در مصائب حضرت «حسین بن علی» (علیهما السّلام) شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند خدای تعالی بهشت را برای آنها می‌نویسد و ثبت می‌کند و نیز کسی که شعر بگوید و بگرید و پنج نفر را بگریاند خدای تعالی برای آنها بهشت را می‌نویسد و کسی که در مصیبت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) شعر بگوید و بگرید و حتّی یک نفر را بگریاند خدای تعالی برای آنها بهشت را می‌نویسد، و کسی که اسم «امام حسین» (علیه السّلام) نزد او برده شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک بیاید ثواب او به عهده خدا است و خدای تعالی به غیر از بهشت برای او چیز دیگری راضی نمی‌شود.[1]

و مثل این روایت از «صالح بن عقبه» و «علی بن مهزیار» و «محمّد بن اسماعیل» نقل شده است. به هر حال، با این برنامه مرحلهٔ توبه را گذراندم و موفّق به پیمودن این مرحله پر اهمّیّت شدم.

۱- بحار جلد ٤٤، صفحه ۲۸۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«زیارت امام هشتم (علیه السّلام)»

یکی از دوستان برایم نقل می‌کرد و می‌گفت:

من در یکی از شهرهای غرب ایران زندگی می‌کنم و چون در محیط ما فساد زیاد بود، به گناه زیادی آلوده شده بودم، یک روز به قبرستان شهر برای تدفین یکی از آشنایان رفته بودم، در آنجا چند لحظه‌ای به عالم بعد از این عالم فکر کردم و با خود گفتم که:

اگر خدای تعالی الآن اجل مرا برساند، با این همه گناهی که کرده‌ام، جواب او را چگونه بدهم؟ کم‌کم حالم منقلب شد، در کنار قبرستان نشستم و های‌های گریه کردم، نزدیک بود دیوانه شوم، آیا من چه باید بکنم و چگونه این زیانها و ضررها را جبران نمایم؟ بالأخره پس از مدّتی از جا برخاستم و به منزل رفتم، نمی‌دانستم به کجا بروم؟ دردم را به که بگویم؟ و به چه کسی پناه ببرم؟ به یادم آمد دوستی دارم، او بسیار مرد خوبی است، بد نیست مشکلم را با او درمیان بگذارم، وقتی شرح حالم را به او گفتم. او در جواب گفت: من استادی در این موضوع دارم که باید مشکل شما را از او سؤال کنم، او که در شهر دیگری زندگی می‌کرد و دوستم با زحمت زیاد توانسته بود با او تماس تلفنی بگیرد، در جواب او گفته بود که باید برای زیارت حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) به مشهد برود، زیرا زیارت آن حضرت تمام گناهان را پاک می‌کند، من تصمیم گرفتم که این کار را بکنم ولی قبل از سفر زیارت به محضر آن استاد مشرّف شدم و آداب زیارت آن حضرت را از آن استاد سؤال نمودم، زیرا فکر می‌کردم که اگر با آداب مخصوص به زیارت مشرّف شوم بهتر خواهد بود.

وقتی سرِ راه به محضر آن استاد رفتم او مقداری از اهمّیّت زیارت و تأثیر آن در آمرزش گناهان با من حرف زد و گفت:

حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) فرموده: مردی از اولاد من در سرزمین خراسان، به وسیله سمّ (زهر) کشته

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

می‌شود در حالی که به او ظلم شده است، اسم او اسم من و اسم پدرش اسم حضرت «موسی بـن عمـران» اسـت، همـه بدانید کسی که او را در آن سرزمین غربت زیارت کند، خدا گناهان گذشته و آینده او را می‌بخـشد، اگـر چـه مثـل عـدد ستارگان و قطره‌های باران و برگ درختان باشد.[1]

و «امام جواد» (علیه السّلام) فرمود: کسی که قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد و روز قیامت جایگـاهی بـرای او کنـار جایگـاه «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) قرار می‌دهد، تـا زمـانی که مردم از حساب فارغ شوند.[2](این روایت به اسناد مختلف نقل شده است).

و «امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: فرزند فرزند من در سرزمین خراسان در شهری کـه نـام فعلـیش طـوس اسـت، کشته می‌شود، کسی که در آن سرزمین او را زیارت کند، در حالی که حقّ او را بشناسد مـن بـا دسـت خـودم او را روز قیامت می‌گیرم و وارد بهشتش می‌کنم، اگر چه اهل گناهـان کبیره باشد.[3]

حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) فرمـود: کسی که برای زیـارت مـن «شـدّ رحـال» و مـسافرت کنـد دعایش مستجاب می‌شود و گناهانش آمرزیده می‌گردد.[4]

۱- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳٤.

۲- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳٤.

۳- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۷.

٤- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شخصی به نام «هروی» می‌گوید: در خدمت حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) وارد بقعه‌ای که هارون الرّشید در آنجا دفن است شدیم.

حضرت در آن مکان کنار قبر هارون الرّشید با دستش خطّی به روی زمین کشید و فرمود: این خاک من است و من در این جا به همین زودی دفن می‌شوم.

این مکان محلّ رفت و آمد شیعیان من و دوستان من خواهد شد.

به خدا قسم کسی از این شیعیان و دوستان مرا زیارت نمی‌کند و به من سلام نمی‌دهد، مگر آنکه خدای تعالی رحمت و بخشش را برای او واجب قرار می‌دهد.[1]

«امام هادی» (علیه السّلام) فرمود: اهل «قم» و اهل «آبه» به خاطر آنکه جدّم حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) را در «طوس» زیارت می‌کنند، بخشیده شده‌اند. آگاه باشید، کسی که آن حضرت را زیارت کند و در راه، قطره‌ای از باران بر او بریزد، خدای تعالی بدن او را بر آتش جهنّم حرام می‌گرداند.[2]

استاد وقتی این احادیث را خواند، گفت: مبادا گمان کنی که اینها مبالغه است، زیرا خدای تعالی انسان را برای بهشت خلق کرده و به بهانه‌ای (اگر واقعاً از گناهانش پشیمان شود)، او را می‌آمرزد، بخصوص اگر نسبت به دوستان خدا اظهار محبّت کند و قبر آنها را زیارت نماید، پس من به شما توصیه می‌کنم که برای پاک شدن از گناهان، به زیارت آن حضرت با آدابی که دستور داده شده بروید، سپس استاد به من گفت:

۱- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۷.

۲- بحار جلد ۱۰۲، صفحه ۳۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اوّلین کاری که می‌کنی، باید معتقد باشی که آن حضرت زنده است و تو را می‌بیند و از حوائجت اطّلاع دارد.

دوّم: آنکه او را امام **واجب الاطاعة** بدانی و به دستوراتی که از ناحیه مقدّسه «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) رسیده توجّه کاملی بنمائی و اگر با این توجّه و آدابی که دستور داده شده و من آنها را برای تو خلاصه می‌کنم، عمل کنی، عینا مانند کسی که به حمّام رفته و خود را از تمام آلودگیها شستشو کرده و لباس تمیز پوشیده و احساس سبکی عجیبی در خود می‌کند، خواهی شد.

امّا خلاصه آداب زیارت حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) (طبق روایات).

اوّل:

باید غسل کنی که در تمام آدابی که از «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) برای زیارت آن حضرت رسیده موضوع غسل کردن تذکّر داده شده است.

دوّم:

بهترین و پاکیزه‌ترین لباسهایت را بپوشی و خود را معطّر نمائی.

سوّم:

در راه که به سوی مشهد و به سوی حرم مطهّر می‌روی مکرّر این چهار جمله را بگوئی: «**سبحان الله الحمدللّه لااله‌الاالله اللّه اکبر**».

و توجّه به معانی این کلمات داشته باشی و بدانی که باید در ضمن راه خود را برای ملاقات با عظیم‌ترین، محبوب‌ترین، پرقدرت‌ترین و پاک‌ترین مخلوق خدای تعالی آماده کنی و بعد به دستوراتی که در کتب زیارت وارد شده

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

عمل نمائی و متوجّه باشی که منظـور از تمـام ایـن آداب و جملاتی که در زیارت نامه‌ها می‌خوانی، توجه دادن تو است بـه مقـام مقـدّس حـضرت «علـیّ بـن موسـی‌الرّضـا» (علیهما السّلام).

وقتی با آن حضور قلـب وارد حـرم مطهّـر شـدی بایـد بیشتر از هر چیز به فکر بخشش گناهانت باشی، زیرا خـدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

((وَلَو أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا))[1]

یعنی: زمانی که مسلمانها گناه کردند و سپس خدمت تو (ای رسول ما) رسیدند و از خدا طلب آمرزش گناهان خـود را نمودند و برای آنها «رسول» هم طلب آمرزش کرد، آنگـاه خدا را بخشنده گناهان و قبول کننده توبه خود می‌یابند.

و از نظر یک مسلمان خلفاءِ «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آلـه) در تمـام شـئون غیر از نبوّت همدوش «رسول اکرم» (صلی اللّه علیـه و آلـه)انـد و آنهـا مـرده و زنـده ندارند و لذا اگر در حرم مطهّر حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما الـسّلام) و یـا سائر «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) مقابل ضریح مقدّس بنشینی و اقرار به گناهـان خـود بکنی و برای هر یک از گناهان خود طلب آمرزش بنمائی و اگر گناه حقّ‌النّـاس اسـت ادا کنی و اگر واجبی است که قابل جبران است و باید قضایش را به جا آوری تـصمیم بگیری که آنها را در اوّلین فرصت انجـام دهـی و بـه هـر حـال «توبـه نـصوح» یعنـی بازگشت غیرقابل برگشت به سوی خدا از تمام بدیها بنمائی، توبه‌ات قبول است.

زیرا گناهان گذشته با زیارت حضرت «علیّ بـن موسـی الرّضـا» (علیهمـا الـسّلام) آمرزیده شده و با توبه و اقرار به گناهان و تصمیم بر ترک گناهان در آینده، دیگر گنـاه

۱- سوره نساء، آیه ٦٤.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نمی‌کنی، پس توبه‌ات قبول می‌گردد والاّ اگر به زیارت آن حضرت نرفته بودی می‌بایست برای پاک شدن از گناهان گذشته‌ات زحمات طاقت فرسائی از قبیل روزه تا گوشت بدنت آب شود و نماز شب و قیام لیل و کم‌خوابی و ریاضتهای شرعی پرزحمتی بکشی تا خدای تعالی گناهان گذشته‌ات را بیامرزد.

حالا با این توجّه به زیارت آن حضرت برو و کوشش کن که شیطان در قلب تو سوءظنّ به خدا را ایجاد نکند و بعد از زیارت به بالای سر مقدّس می‌روی و دو رکعت نماز زیارت می‌خوانی و سر به سجده می‌گذاری و به یاد بدیهایت اشک می‌ریزی، تا احساس سبکی عجیبی که علامت بخشش گناهان است بنمائی، اگر این برنامه را انجام دادی، لوحه قلبت را پاک نموده و خود را آماده برای دریافت کمالات روحی و رسیدن به مقصد اصلی نموده‌ای.

ضمنا با خود فکر نکنی، حالا که از گناهانت پاک شده‌ای، حتما به مقصد اصلی رسیده‌ای، زیرا تو در این مرحله توانسته‌ای تنها خودت را آماده برای پذیرفتن حقایق و سیر الی اللّه بنمائی و هنوز حتی یک قدم به طرف کمال برنداشته‌ای.

زیرا طبق بعضی از روایات حدّاکثر، تو پس از زیارت آن حضرت مثل وقتی هستی که از مادر متولّد شده‌ای یا مانند کودک قبل از تکلیف که هیچ گناه ندارد خواهی بود، طبیعی است که انسان نمی‌تواند به این حدّ اکتفا کند بلکه از اینجا تازه باید به سوی کمالات روحی حرکت نماید و بالأخره با پاک شدن از گناه و قبولی توبه انسان از اولیاء خدا محسوب نمی‌شود.

در این جا من از استاد خدا حافظی کردم و طبق دستورات او به زیارت حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام)مشرّف شدم، پس از زیارت، آثار قبولی توبه و پاک شدن از گناه را در خود کاملاً احساس نمودم و خدا را شکر کردم، که بحمداللّه مرا هدایت فرموده و از آن پس به پیمودن مراحل سیر و سلوک پرداختم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«توبه حضرت آدم»

یکی از دوستان مکرّر این قضیّه را برای ما نقل می‌کرد و می‌گفت:

روز ۲۵ ماه رجب، یعنی روز شهادت حضرت «موسی بن جعفر» (علیهما السّلام) من در مجلسی که برای آن حضرت عزاداری می‌کردند، حضور یافتم شخصی که به منبر رفته بود، مرد باتقوائی بود، وی در منبر قصّه توبه «حضرت آدم » را که دویست سال طول کشید نقل می‌کرد، من با شنیدن این موضوع فوق العاده متوحّش شدم، بلکه باید بگویم که در آن مجلس از خواب غفلت بیدار گردیدم، با خود می‌اندیشیدم که اگر «حضرت آدم» با انجام یک عمل مکروه (طبق گفته منبری) توبه‌اش این همه معطّلی داشته باشد، من با این گناهان کبیره و معاصی بسیار زیاد چگونه می‌توانم موفّق به توبه شوم.

چند روز خواب و خوراکی نداشتم و بیشتر اوقات در گوشه‌ای می‌نشستم و با حال یأس گریه می‌کردم.

یک روز یکی از علماء اهل معنی که از حال من مطّلع شده بود، به سراغم آمد و مرا موعظه کرد و گفت: خدای تعالی از هر کس توقّعی دارد، اگر به «حضرت آدم » که ابوالبشر است و پیامبر است، این قدر سخت نگیرد، دیگران مسأله قوانین الهی و مخالفت با او را خیلی بیشتر از این بی‌اهمّیّت تلقّی می‌کنند و در قرآن برای امّت «پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) به خاطر آن حضرت این آیه نازل شده:

((قُلْ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا)) [1]

۱- سوره زمر، آیه ۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بگو: ای کسانی که در گناه زیاده روی کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس نشوید، زیرا خدای تعالی تمام گناهان را می‌بخشد.

پس تو از رحمت خدا مأیوس نباش و کوشش کن تا از منجلاب گناه نجات یابی.

من طبق دستور آن عالم بزرگ به فکر توبه افتادم و قلبم با گفته او مملوّ از امید به رحمت الهی شد و همه روزه غسل توبه می‌کردم و نماز توبه می‌خواندم و مناجات «تائبین»[1] و صیغه استغفار را که از «امام صادق»(علیه السّلام)[2] نقل شده، بعد از نماز توبه مداومت می‌نمودم و مکرّر می‌گفتم:

«اَسْتَغْفِرُاللّهَ الَّذی لااِلهَ اِلاّ هُوَالْحَیُّ الْقَیُّومُ بَدیعُ السَّمواتِ وَالْأَرْض ذُوالْجَلالِ وَالاِکْرامِ وَ اَسْأَلُهُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیَّ».[3]

شبهای جمعه دعای «کمیل» و دعای «ابو حمزه ثمالی» را مقیّد بودم که بخوانم و چون تا حدی عربی را می‌فهمیدم، این دعاها را با توجّه بیشتری می‌خواندم و نیز همه روزه می‌گفتم:

«اَسْتَغْفِرُاللّهَ الَّذی لااِلهَ اِلاّ هُوَالْحَیُّ الْقَیُّومُ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ بَدیعُ السَّمواتِ وَالأَرْضِ مِنْ جَمیعِ ظُلْمی وَ جُرْمی وَ اِسْرافی عَلی نَفْسی وَ اَتُوبُ اِلَیْه».[4]

که «امام صادق» (علیه السّلام) برای کسی که در دو ماه چهارصد مرتبه این استغفار را بگوید، علم و مال را هم وعده فرموده است.

و چون در حدیث آمده که «امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) هر روز هفتاد مرتبه می‌فرمود: «**اَسْتَغْفِرُاللّه**» و هفتاد مرتبه

۱- مفاتیح‌الجنان، مناجات اوّل از مناجات **خمسة** عشر.

۲- مفاتیح‌الجنان.

۳- مفاتیح‌الجنان.

٤- مفاتیح‌الجنان.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

می‌فرمود: «اَتُوبُ اِلَی اللّه» من هم به خاطر تأسّی به آن حضرت این کار را می‌کـردم و حال خوشی پیدا می‌نمودم و همه روزه مقیّد بودم، این مناجات را بخوانم:

«اَللّهُمَّ اِنّی قَصَدْتُ اِلَیْکَ بِاِخْلاص تَوْبَـة نَـصُوح وَ تَثْبیـت عَقْدٍ صَحیح وَ دُعآءِ قَلْب قَریح وَ اِعْلانِ قَوْلٍ صَریح، اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْ مِنّی مُخْلَصَ التَّوْبَـة وَ اِقْبـالَ سَـریع الأَوْبَـة وَ مَـصارِعَ تَخَـشُّع الْحَوْبَة وَ قابِلْ رَبِّ تَوْبَتی بِجَزیلِ الثَّوابِ وَ کَریمِ الْمَآبِ وَ حَـطِّ الْعِقابِ وَ صَرْفِ الْعَذابِ وَ غُنْمِ الأیابِ وَ سِتْرِ الْحِجابِ وَ امْـحُ اللّهُمَّ ما ثَبَتَ مِنْ ذُنُوبی وَ اغْسِلْ بِقَبُولِها جَمیعَ عُیُوبی وَ اجْعَلْهـا جالِیَةً لِقَلْبی شاخِصَةً لِبَصیرَةِ لُبّی، غاسِلَةً لِدرَنی، مُطَهِّرَةً لِنَجاسَـة بَدَنی، مُصَحِّحَةً فیها ضَمیری ، عاجِلَةً اِلَی الْوَفـاءِ بِهـا بَـصیرَتی وَاقْبَلْ یا رَبِّ تَوْبَتی فَاِنَّها تَصْدُرُ مِنْ اِخْلاص نِیَّتی وَ مَحْض مِـنْ تَصْحیحِ بَصیرَتی وَاحْتِفالاًفی طَوِیَّتی وَاجْتِهادٍ فی نَقاءِ سَریرَتی وَ تَثْبیتا لاِنابَتی وَ مُسارِعَةً اِلی اَمْرِکَ بِطاعَتی وَاجْلُ اللّهُمَّ بِالتَّوْبَـة عَنّی ظُلْمَةَ الاْصْرارِ وَامْحُ بِها مـا قَدَّمْتُـهُ مِـنَ الأَوْزارِ وَاکْـسُنی لِباسَ التَّقْوی وَجَلابیبَ الْهُدی فَقَدْ خَلَعْـتُ رِبْـقَ الْمَعاصـی عَـنْ جَلَدی وَ نَزَعْتُ سِـرْبالَ الـذُّنُوب عَـنْ جَـسَدی مُسْتَمْـسِکا رَبِّ بِقُدْرَتِکَ مُسْتَعینا عَلـی نَفْـسی بِعِزَّتِـکَ مُـسْتَوْدِعا تَـوْبَتی مِـنَ النَّکْثِ بِخَفْرَتِکَ، مُعْتَصِما مِـنَ الْخِـذْلانِ بِعِـصْمَتِکَ مُقارِنـا بِـهِ لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِکَ.».[1]

و همه روزه دعای طلب توبه را که در کتاب صحیفه سجّادیّه از حضرت «امام زین العابدین» (علیه السّلام) نقل شده می‌خواندم و بالأخره دائماً هر دعائی که بـرای قبـولی توبه مفید بود، از کتب ادعیّه انتخاب می‌کردم و مداومت داشتم.

۱- حواشی مفاتیح‌الجنان، **ادعیة**الوسائل الی المسائل، مناجات طلب توبه.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تا آنکه بحمدالله و با حسن ظنّ به پروردگار احساس کردم کـه خـدای تعـالی مـرا بخشیده و توبه‌ام را قبول کرده است.

حالاتی که از این اعمال، با راهنمائی استادم به من دست داده بود، عبارت بودند از: احساس سبکی عجیبی که غیرقابل وصف بود و لذّت فوق‌العاده معنوی، مثل کسی که صددرصد نابسامان بوده و حالا صد در صد سامان گرفته است.

توجّهم به قدری زیاد بود که فکر می‌کردم خدای تعالی صددرصد بـا مـن مـأنوس شده و با من حرف می‌زند و من او را می‌بینم.

طبعاً اینها علامت قبولی توبه من بود. و من با حسن ظنّی که به پروردگارم داشـتم، یقین کردم که خدای تعالی مرا بخشیده است و بایـد بـه بقیّـه مراحـل سـیر و سـلوک بپردازم. لذا نزد استادم رفتم وقتی او از حالات و اعمالم جویا شد و من مطالب فوق را مشروحا برای وی شرح دادم، قبولی توبه مرا تأیید کرد و مراحل بعد از توبه را به مـن تعلیم داد و من طبق دستور او آن مراحل را پیمودم و توانستم توبه نصوح بکنم و خود را به کمال نسبی برسانم.

«همسایه شفاعت کرد»

بچّه بودم، یک روز کاری را که پدرم چنـد مرتبـه بـه مـن تـذکّر داده بـود نکـنم، برخلاف میلش انجام دادم، او فوق‌العاده از من عصبانی بود و مـی‌خواسـت مـرا کتـک بزند ولی مِهر پدریش از تنبیه من مانع می‌شد، بالأخره تصمیمی گرفت (که من از راهی متوجّه آن شدم)، رفته بود همسایه را دیده بود و از او تقاضا کـرده بـود کـه وقتـی در فلان ساعت من چوب را برداشتم و می‌خواستم فرزندم را بـزنم، تـو فـورا خـودت را برسان و نگذار که من او را کتک بزنم. همسایه گفته بود: خودت تصمیم بگیر که او را کتک نزنی پدرم در جواب گفته بود که این عمل چند فائده دارد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اوّل:آنکه او متوجّه گناهش که چقدر زشت است می‌شود و بر او معلوم مـی‌گـردد که مجازاتش کتک بوده است.

دوّم:می‌فهمد که من برای همسایه یعنی جنابعالی احترامی قائلم و به خاطر شـما از مجازاتش صرف نظر می‌کنم.

سوّم:چون من او را دوست دارم، نمی‌خواهم آزرده شود و کتک بخورد طبعـا او را نمی‌زنم و بعلاوه نمی‌خواهم در تربیتش کوتاهی کرده باشم و جلو کارهای زشـتش را نگرفته باشم. لذا از شما تقاضا دارم که وقتی من چوب را بلند کـردم و خواسـتم او را کتک بزنم فورا دست مرا بگیرید و نگذارید من او را بزنم. او هم این کار را انجـام داد و من آن روز کتک نخوردم ولی زشتی عملم را متوجّه شدم و در همان کودکی با خود فکر می‌کردم پدرم عجب مرد با عقل و باهوش و حکیمی است و عجیب‌تر آنکه پـس از آن قضیّه من یک مورد دیگر هم عمل خلافی را مرتکب شدم! ولی این دفعه خـودم از همسایه درخواست کردم که شفاعت مرا بکند، او هم شفاعت کرد و من دیـدم ایـن دفعه پدرم بهتر خوشش آمد، زیرا می‌گفت: تو خودت قبـل از کتـک خـوردن، زشـتی کارت را فهمیده‌ای و ارزش و احترام همسایه را نزد من متوجّه شده‌ای.

بالأخره این قضایا در ذهن من بود، تا آنکه بعدها یعنـی وقتـی بـزرگ شـدم و بـه مسأله شفاعت در اسلام برخوردم. متوجّه شدم که شفاعت عینا همـان حکمتـی را کـه پدرم از عملش در نظر گرفته بود، دارا است.

یعنی از جائی که خدای تعالی می‌خواهد، اولیائش را نزد مردم محبوب قرار دهد. و می‌خواهد بندگانش را عذاب نکند. و می‌خواهد زشتی و جزای اعمال بدشان را به آنان بفهماند.

شفاعت را قرار داد و لذا من بعد از آنکه سالهائی از جوانیم گذشته بود و مبتلا بـه معاصی و گناهان زیادی شده بودم و سنگینی گناه پشتم را خم کرده بود و نمی‌دانـستم چگونه از این همه معاصی نجات پیدا کنم، به یکی از علماء علم اخلاق مراجعه کـردم دیدم، به من می‌گوید: با توسّل به خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) بالأخص امامزادگان و اولیاء خدا و مظلومین دوران اوّل اسلام که جان خود را فـدای ایـن دیـن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مقدّس کرده‌اند و تقاضای شفاعت از آنها و طلب عفو و بخشش از خدای تعالی کن، زیرا خدای تعالی آنها را شفیع بندگانش قرار داده و اگر آنها تو را شفاعت کنند، گناهانت بخشیده می‌شود من چون معنی شفاعت را از کودکی فهمیده بودم، سخن او خیلی بر دلم نشست و دانستم تنها راه نجات من همین معنی است.

لذا از آن عالم بزرگ سؤال کردم که: به نظر شما در چه مدّت؟ و با چه خصوصیّات؟ این برنامه را باید انجام دهم، تا زودتر به هدف برسم؟ استادم به من فرمود: اوّل بدان که ارواح اولیاء خدا آزادند و آنها دارای نیروی فوق العاده الهی و معنوی هستند و آنان با خدای تعالی مأنوس‌اند و با او حرف می‌زنند و دعای آنها مستجاب است و خدای تعالی به آنها محبّت زیادی دارد. لذا اگر واسطه تو شوند و تو را شفاعت کنند، خدای تعالی تمام گناهان تو را می‌بخشد. سپس استاد فرمود: اگر بتوانی به «چهارده معصوم» (علیهم السّلام) توسّل کنی بسیار خوب است ولی چون در شفاعت، خدای تعالی می‌خواهد اولیائش را اکرام کند و چند نفر تجربه کرده‌اند و من آنها را برخلاف دستور اسلام نمی‌دانم و فکر می‌کنم بسیار مؤثّر باشد، اگر چهل روز به این اولیاء خدا که کمتر مردم به آنها متوسّل می‌شوند و آنها نزد خدا خیلی عزیزند، توسّل کنی و از آنها طلب شفاعت نمائی و آنها را واسطه خود قرار دهی و آنان نزد پروردگار برای تو طلب عفو نمایند، خدای تعالی توبه تو را قبول خواهد کرد.

اوّل:حضرت «ابراهیم پسر پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) که قبرش در قبرستان بقیع است.

دوّم:حضرت «ابوالفضل العبّاس» (علیه السّلام) که مرقد پاکش در کربلاءِ معلاّ است.

سوّم: حضرت «علیّ اکبر» (علیه السّلام) که قبر مقدّسش در کربلاء پائین پای حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) است.

چهارم:حضرت «علی اصغر» (علیه السّلام) پسر حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) که می‌گویند: حضرت «حسین بن علی» (علیهما السّلام) او را در کنار خیام حرم دفن کرده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پنجم:حضرت «قاسم بن الحسن» (علیهما السّلام) که در کربلاء در میان شهداء دفن است.

ششم:حضرت «زید بن علیّ بن الحسین» (علیهم السّلام) که بدن او را در کنار شهر کوفه آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.

هفتم:حضرت «یحیی بن زید بن علیّ بن الحسین» (علیهم السّلام) که ظاهرا در میامی شصت کیلومتری «مشهد» و یا در «گنبد کاووس» دفن است.

هشتم: حضرت «معصومه بنت موسی بن جعفر» (علیهم السّلام) که در شهر «قم» مدفون است.

نهم:حضرت «احمد بن موسی بن جعفر» (علیهم السّلام) که در شیراز مدفون است و معروف به «شاهچراغ» است.

دهم:حضرت «ابراهیم بن موسی بن جعفر» (علیهم السّلام) که در «زنجان» مدفون است.

یازدهم: حضرت «حمزة بن موسی بن جعفر» (علیهم السّلام) که در «کاشمر» در «باغ مزار» و یا در کنار قبر حضرت «عبدالعظیم» (علیه السّلام) در شهر «ری» مدفون است.

دوازدهم: حضرت «سیّد محمّد بن الامام علیّ الهادی» (علیهما السّلام) که بین راه سامراء و بغداد مدفون است.

سیزدهم: حضرت «علی بن جعفر» (علیهما السّلام) که در شهر قم مدفون است.

چهاردهم:حضرت «موسی مبرقع» (علیه السّلام) که در شهر قم مدفون است.

پانزدهم: حضرت «زینب کبری دختر امیرالمؤمنین» (علیهما السّلام) که در ده کیلومتری شهر دمشق سوریه مدفون است.

شانزدهم:حضرت «امّ کلثوم زینب صغری» (علیها السّلام) که در قاهره مصر مدفون است.

هفدهم:حضرت «سکینه بنت الحسین» (علیهم السّلام) که در باب الصغیر شهر دمشق سوریه مدفون است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هیجدهم:حضرت «رقیّه بنت الحسین» (علیهما السّلام) که در محلّه خراب شهر دمشق سوریه مدفون است.

نوزدهم:حضرت «خدیجه کبری» (علیها السّلام) که در قبرستان ابوطالب شهر مکه مدفون است.

بیستم:حضرت «آمنه» بنت وهب مادر «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) که در شهر مکّه مدفون است.

بیست و یکم:حضرت «امّ‌البنین» مادر محترمه حضرت «ابوالفضل‌العبّاس» (علیه السّلام) که در مدینه منوره مدفون است.

بیست و دوّم:حضرت «نرجس» (علیها السّلام) مادر حضرت «ولیّ‌عصر» روحی فداه که در سامراء مدفون است.

بیست و سوّم:حضرت «حکیمه» دختر «امام محمّد تقی» (علیهما السّلام) که در سامراء مدفون است.

بیست و چهارم:حضرت «سلمان» که در مدائن مدفون است.

بیست و پنجم:حضرت «ابوذر» که در واسطه (ربذه) بین مکّه و مدینه مدفون است.

بیست و ششم:«سیّد رضی» که در کاظمین مدفون است.

بیست و هفتم:«سیّد مرتضی» که در کاظمین مدفون است.

بیست و هشتم:«سیّد بحرالعلوم» که در نجف اشرف مدفون است.

بیست و نهم:«سیّد بن طاووس» که در نجف اشرف مدفون است.

سی‌ام:«علاّمه مجلسی» (رضوان‌اللّه تعالی علیه) که در شهر اصفهان مدفون است.

سی و یکم:«علاّمه حلّی» که در نجف اشرف مدفون است.

سی و دوّم:«مقدّس اردبیلی» که در نجف اشرف مدفون است.

سی و سوّم:«سیّد ابوالحسن اصفهانی» که در نجف اشرف مدفون است.

سی و چهارم:«آیةاللّه بروجردی» که در شهر قم مدفون است.

سی و پنجم:«شیخ مرتضی انصاری» که در نجف اشرف مدفون است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سی و ششم:حضرت «مسلم بن عقیل» (علیهما السّلام) که در کوفه مدفون است.

سی و هفتم:حضرت «عثمان بن سعید عمروی» نائب خاصّ حضرت «ولیّ عصر» (عجّل اللّه تعالی فرجه).

سی و هشتم:حضرت «محمّد بن عثمان بن سعید عمروی» نائب دوّم حضرت «ولیّ عصر» روحی فداه.

سی و نهم:حضرت «حسین بن روح» نائب سوّم حضرت «**بقیّةاللّه**» روحی فداه.

چهلم:حضرت «علیّ بن محمّد سمری» که این چهار نائب خاصّ در بغداد مدفون‌اند.

اگر در مدّت چهل روز توانستی به ارواح این اولیاء خدا توسّل کنی و جز بخشش گناهانت از آنها چیز دیگری نخواهی قطعاً بدان که تمام گناهانت آمرزیده خواهد شد زیرا این افراد نزد خدا آبرو دارند و خدای تعالی به خاطر آنها هم که شده به تو لطف و محبّت خواهد فرمود.

من در مدّت چهل روز طبق دستور استاد همه روزه به این عزیزان با زبان خودم یعنی اوّل به روح پاک یک‌یک آنان سلام می‌گفتم و سپس از هر یک از آنان می‌خواستم مرا شفاعت کنند و برای گناهانم از خدای تعالی طلب آمرزش نمایند و خوب یادم هست که مکرّر در همان مدّت در خواب و بیداری در رؤیا و مکاشفه احساس می‌کردم که آنها به من جواب مثبت می‌دهند و بالأخره با وساطت آنان خدای تعالی مرا آمرزید و بلکه در چند روز آخر استاد به من گفته بود حالا که این عزیزان به تو عنایت پیدا کرده‌اند از آنان بخواه که آنها از خدا بخواهند تا خدای تعالی گناهانت را به حسنات تبدیل کند و من این کار را کردم و بحمداللّه کاملاً احساس نمودم که خدای تعالی به من این لطف را فرموده، چرا این لطف را نداشته باشد! با آنکه خودش در قرآنش فرموده: خدا گناهان بندگانی را که توبه کنند به حسنات تبدیل می‌کند، پس چرا من از این فیض عظمی بهره‌مند نگردم و بالأخره موفق شدم از این راه به حقیقت توبه برسم و از آن به بعد خانه دلم را مثل اطاقی که انسان زحمت زیادی کشیده تا صددرصد تمیزش کند و کاملاً آن را جاروب نماید، چگونه دوست ندارد کوچک‌ترین

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آشغالی در آن بیفتد! من هم دوست نمی‌داشتم بعد از آن زحمات چهل روزه خانه دلـم به کوچک‌ترین گناهی آلوده شود و حتّی بعدها استاد به من می‌گفت: اگر خدای نکرده یک وقت از تو گناهی سرزد، همان گونه که وقتـی در اطـاق تمیـزی کـه کـاملاً آن را نظافت کرده‌اند، آشغالی بیفتد فورا آن را برمی‌دارند و نمی‌گذارند بماند، تا باز اطاق بـه صورت اوّل برگردد، همین طور تو نباید بگذاری گناهت بر دوشت بمانـد بلکـه بایـد فورا توبه کنی و خانه دلت را همیشه پاکیزه نگهداری.

این دستورات بسیار پرارزش بود و من به آنها عمل کردم و بعد از آن استاد مرا بـه مرحله بعدی سیر الی اللّه راهنمائی فرمود.

«قرآن خواندن»

پدرم در جوانی به من گفته بود: همه روزه لااقل نیم جزء قرآن با تدبّر و توجّه بـه معانی آن بخوان. من هم به این دستور عمل می‌کردم و زنگارهای آینه قلب خود را بـه وسیله تلاوت آیات قرآن شستشو می‌نمودم. امّا فکر نمی‌کردم که تلاوت قـرآن مجیـد این همه فائده داشته باشد، زیرا روزی که من و دوستم که صددرصد با من همفکر بود و خواستیم با هم راه کمالات روحی را در پیش بگیریم و از استادی کمـک خواسـتیم، استاد به دوستم گفت تو باید مدّتها در مرحله «توبه» کار کنی تا بتوانی قدم بـه مراحـل کمالات روحی بگذاری، دوستم از استاد خواست که برنامه‌ها را طوری تنظیم کنـد کـه ما هر دو با هم به پیش برویم ولی استاد به او گفت: من در روح تو تاریکیهائی می‌بینم که مدّتی طول می‌کشد تا آنها رفع شود ولی در این شخص چنـین تاریکیهـائی وجـود ندارد، دوستم به استاد گفت: ما هر دو صددرصد با هم در اعمال و رفتار و اخلاقیّـات یکی هستیم او هر چه می‌کند من هم انجام می‌دهم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

استاد گفت: فکر نمی‌کنم این چنین باشد، به همین خاطر از من پرسیدند: آیا تو عبادت خاصّی داری که تو را از آلودگیها پاک کرده و این چنین قلب تو را صاف نموده است؟

من با آنکه نمی‌خواستم قرآن خواندن همه روزه خود را برای کسی بگویم ولی چون استاد امر کرد، به آنها گفتم: بله، من همه روزه نیم جزء قرآن می‌خوانم، استاد فرمود: همین است که تو نیازی به توبه با زحماتی که دوستت باید بکشد نداری.

آن وقت استاد نسخه‌ای به دوستم برای توبه‌اش داد که فوق‌العاده پر زحمت بود، دوستم به استاد گفت: اگر من از حالا تصمیم بگیرم که همه روزه یک جزء قرآن بخوانم آیا نمی‌توانم خود را از آلودگیهای گناه پاک کنم؟ استاد فرمود: تو باید همین نسخه را که من گفته‌ام انجام دهی تا بتوانی به مراحل کمالات روحی قدم بگذاری. اوّل آنکه باید تو هم مثل رفیقت همه روزه نیم جزء لااقل قرآن بخوانی و بعد به دستوراتی که «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) در ضمن روایتی بیان فرموده عمل کنی.

اوّل:باید کسانی را که با تو خصومتی دارند راضی نمائی.

دوّم:باید بر عبادات مستحبّه‌ای که انجام می‌دادی عبادتی را اضافه کنی.

سوّم:باید آن گونه که قبلاً برای گناه لباس می‌پوشیدی، دیگر نپوشی و لباست را تغییر دهی.

چهارم: دوستانی را که با آنها در زمان معصیت آشنائی و رفاقت داشتی، همه را ترک کنی زیرا آنها تو را باز هم ممکن است وسوسه کنند و به گناه بکشانند.

پنجم: مجالسی که در گذشته داشته‌ای، باید تغییرش دهی و آنها را به مجالس یاد خدا تبدیل نمائی.

ششم:باید زندگی و وسائل منزل و تزئیناتی که تو را به سوی گناه می‌کشانده، تغییر دهی و به وسائل و تزئیناتی که تو را به سوی خدا بکشاند تبدیلشان نمائی.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هفتـم:باید اخلاق و افکارت را تغییر دهـی و جـز نیّـت خیر و صفات حسنه چیز دیگر نداشته باشی.

هشتـم: باید وسعت نظر و شرح صدر و دستی باز داشته باشی.

نهـــم: باید آرزوهای دنیائی را کم کنی و زبانت را حفظ کنی.

دهـــم: باید زیادی خوراک و قوّت خـود را در راه خـدا بـــدهی و ماننـــد گذشـــته در خـــوردن و تـــشریفات ســـفره زیاده‌روی نکنی.

وقتی این صفات در تو خوب جایگزین گردید و تو بـه اینها عادت کردی، آن وقت توبه‌ات قبول است.[1]

سپس استاد برای به وجود آمدن هر یک از این صفات دستوری داد که مـن بیـشتر از همه متوجّه شدم که باید به هر نحوه‌ای که ممکن است انـسان ماشـین وجـودش را صددرصد به سوی خدا و راه خدا برگرداند، زیرا اگر قلبش توبه کرد ولی در اعمال باز هم معصیتکار بود و یا به عکس اگر اعمالش صحیح بود ولـی قلـبش محبّـت گنـاه را داشت کاملاً توبه نکرده و صددرصد به سوی خدا بر نگشته است.

استاد زیاد گفتن ذکر «یا توّاب» را توصیه می‌کرد و مـی‌گفـت: لااقـل روزی هـزار مرتبه این نام مقدّس را به زبان جاری کنید و مطمئن باشید خـدا توبـه معـصیتکاران را قبول می‌کند و اگر شما یک گام به سوی او برداشتید او ده قدم به سوی شما برمی‌دارد.

استاد بسیار استغفار کردن را توصیه می‌کرد و می‌گفت: «امام صادق» (علیه الـسّلام) فرموده:

«**من اعطی الاستغفار لم یحرم التوبة**» کـسی کـه از خـدا طلب بخشش کند از رسیدن به توبه واقعی محـروم نخواهـد شد.

۱- بحار جلد ٦، صفحه ۳۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

استاد توصیه می‌کرد که حالت پشیمانی از گناه را به خود بسیار تلقین کنید و بکوشید تا از گناهان گذشته واقعا پشیمان گردید. زیرا توبه در حقیقت همان پشیمانی است.

«امام باقر» (علیه السّلام) فرمود: «**کفی بالندم توبة**»[1] توبه با پشیمانی حاصل می‌گردد و کفایت آن را می‌کند».

سپس استاد فرمود: توبه کنید تا محبوب خدا باشید و خدا شما را دوست بدارد زیرا «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) فرمود:

«**توبوا الی اللّه عزوجل و ادخلوا فی محبته فان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین، والمؤمن توّاب**».[2]

یعنی: برگردید به سوی خدای عزّوجل و داخل شوید تحت عنایت و محبّت پروردگار زیرا خدای تعالی توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد و اساسا مؤمن بسیار بسیار توبه‌کننده است.

استاد اضافه کرد و فرمود: بلکه توبه کننده نزد خدای تعالی محبوب‌ترین کسان است، زیرا حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) فرمودند:

«**مثل المؤمن عنداللّه عزوجلّ کمثل ملک مقرَّب و ان المؤمن عنداللّه عزوجل اعظم من ذلک و لیس شیء احبَّ الی اللّه من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة**».[3] یعنی: مَثَل مؤمن در نزد خدای تعالی مثل مَلک مقرّب است بلکه مؤمن بالاتر و عظیم‌تر از مَلک مقرّب است و در نزد خدا چیزی محبوب‌تر از مرد و زن توبه‌کننده نیست.

۱- بحار جلد ٦، صفحه ۲۰.

۲- بحار جلد ٦، صفحه ۲۱.

۳- بحار جلد ٦، صفحه ۲۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و این را هم بدانید که اگر واقعا توبه کنید، مثل این است که از روز اوّل گناه نکرده‌اید زیرا حضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) از قول جدّ بزرگوارش «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

«**التّائب من الذّنب کمن لاذنب له**»[1] کسی که از گناه توبه کند مثل کسی است که گناه ندارد.

سپس استاد به من دستور داد که: روز چهارشنبه و روز پنجشنبه و روز جمعه را روزه بگیرم[2] و شب شنبه غسل توبه کنم و بعد دو رکعت نماز توبه بخوانم و از خدای تعالی تقاضا کنم که مرا عفو نماید و بعد فرمود: اگر این توبه را انجام دادید و این استغفار را نمودید به قدری معطّر می‌شوید که دیگر بوی گند گناهان از شما به شامّه اولیاء خدا نمی‌رسد[3] به شرط آنکه توبه نصوح کنید یعنی تصمیم بگیرید به هیچ وجه به آن گناهان برنگردید[4] و ظاهر شما با باطنتان یکی باشد.[5]

در اینجا دوستم به استاد گفت: می‌ترسم خدای تعالی مرا نبخشد زیرا گناهان من زیاد است و من فکر نمی‌کنم به این آسانی بخشیده شوم یا بتوانم به سوی خدا با این همه معاصی برگردم.

استاد فرمود: پس بیائید قصّه‌ای را که «شیخ صدوق» **رحمة‌اللّه** در کتاب «امالی» آورده برای شما نقل کنم تا از سوءظنّ به پروردگار نجات پیدا کنید و بدانید که اگر کسی واقعا توبه کند خدای تعالی توبه‌اش را قبول می‌کند اگر چه انحرافش زیاد و گناهش بسیار پر اهمّیّت باشد.

۱- بحار جلد ٦، صفحه ۲۱.

۲- بحار جلد ٦، صفحه ۲۲.

۳- بحار جلد ٦، صفحه ۲۲.

٤- بحار جلد ٦، صفحه ۲۲.

۵- بحار جلد ٦، صفحه ۲۲.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یک روز «معاذ بن جبل» به منزل «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) برای ملاقات با آن حضرت در حالی که شدیداً گریه می‌کرد وارد شد و سلام کرد و در گوشه‌ای نشست «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) جواب سلام او را داد و فرمود: ای معاذ چرا این قدر گریه می‌کنی؟ چه باعث گریه تو شده است؟ عرض کرد: یا «رسول‌اللّه» دَمِ در جوان لاغراندام خوش رنگ و زیبا صورتی ایستاده و می‌خواهد خدمتتان برسد، امّا با آن که جوان است مانند زن بچّه مرده اشک می‌ریزد و ناله می‌کند که گریه او سبب ناراحتی و گریه من شده است.

«پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: ای معاذ برخیز و برو او را به داخل منزل راهنمائی کن، تا ببینم چرا او این چنین می‌گرید؟ معاذ برخاست و رفت آن جوان را به محضر مقدّس «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) مشرّف نمود، آن جوان به «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) سلام کرد، آن حضرت جواب سلام او را داد و به او فرمودند: برای چه ای جوان این قدر گریه می‌کنی؟

عرض کرد: چطور گریه نکنم و حال آنکه گناهانی کرده‌ام که اگر خدای تعالی بخواهد مرا به بعضی از آنها مؤاخذه کند قطعا باید مرا وارد جهنّم نماید و من می‌دانم که او مرا مؤاخذه خواهد کرد و هرگز مرا نخواهد بخشید.

«رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: آیا مشرک شده‌ای؟ و چیز دیگری را در مقابل خدا پرستیده‌ای؟

گفت: پناه می‌برم به خدا از اینکه برای پروردگارم شریک قائل باشم، فرمود: شاید کسی را که خدا حرام کرده بکشی به قتل رسانده‌ای؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

گفت: نه این کار را هم نکرده‌ام، «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بنابر این خدا تو را خواهد بخشید اگر چه گناهت بزرگتر از کوههای بلند باشد.

جوان گفت: گناه من از آنها بزرگتر است.

«رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: خدا تو را می‌بخشد اگر چه گناهانت از زمین هفت گانه و دریاهای آن و ریگهای بیابان و درختان و آنچه در آن از خلق خدا هست بیشتر باشد.

جوان گفت: گناهان من از آنها هم بزرگتر است.

«پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: خدا گناهان تو را می‌بخشد اگر چه مانند آسمانهای هفت گانه و ستارگانش و عرش و کرسی باشد.

جوان گفت: گناهان من از آن هم بزرگتر است.

در این موقع «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) به حال غضب او را نگاه کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان گناه تو بزرگتر است یا پروردگارت؟

جوان به خاک افتاد در حالی که می‌گفت: منزّه است خدای من چیزی باعظمت‌تر از او نیست یا «رسول اللّه»! خدای من باعظمت‌تر از هر عظیمی است.

«پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: آیا گناه با عظمت را به غیر از خدای عظیم می‌تواند ببخشد؟

جوان گفت: نه به خدا قسم! و دیگر جوان ساکت شد.

«پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: حالا ای جوان برای من یکی از گناهانت را شرح بده، تا ببینم چه کرده‌ای؟!

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آن جوان گفت: یا «رسول‌اللّه» من هفت سال است که کفن دزدی می‌کنم. یعنی قبرها را نبش می‌کنم و کفن مرده‌ها را بیرون می‌آورم و می‌فروشم.

روزی دختری از دختران انصار از دنیا رفت، وقتی او را به قبرستان بردند و دفن کردند و خویشاوندانش از سر قبر برگشتند و شب همه جا را تاریک کرد. من به سر قبر او رفتم و قبر او را باز کردم و کفن او را برداشتم و بدن او را لخت کنار قبر انداختم و تصمیم گرفتم که برگردم، ناگهان شیطان او را به من جلوه داد و به من گفت: آیا سفیدی شکم و رانش را نمی‌بینی و مرتّب مرا وسوسه می‌کرد، تا آنکه من برگشتم و بی‌اختیار با او مجامعت کردم وقتی او را گذاشتم و می‌رفتم صدائی از پشت سرم آمد که می‌گفت: ای جوان وای بر تو آیا نترسیدی از خدائی که جزا دهنده است؟ روز قیامت من و تو نزد او می‌ایستیم! تو مرا عریان و جُنب باقی گذاشتی و من روز قیامت با این وضع در محکمه الهی می‌ایستم، پس وای بر جوانی تو و آتش جهنّم، لذا من ای رسول خدا گمان نمی‌کنم که با این عملی که انجام داده‌ام بوی بهشت را استشمام کنم.

«پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: ای فاسق از من دور شو که می‌ترسم من هم به آتش تو بسوزم، چقدر تو خود را به آتش جهنّم نزدیک کرده‌ای و آن قدر «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) این جملات را تکرار کرد و به او اشاره فرمود، تا او را از خانه‌اش بیرون نمود.

آن جوان هم به راه افتاد و از شهر خارج شد و به کوهی از کوههای مدینه پناه برد و لباسی از موی که بدنش را می‌خورد پوشید و دستهایش را به گردن خودش غُل زد و مشغول دعا شد و گفت: این بنده تو بهلول است که در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مقابلت غُل به دستهایش زده است، خدایا تو کسی هستی که مرا می‌شناسی و می‌دانی که من چکاره‌ام، خدایا از گناهانم پشیمانم، به خدمت پیامبرت با حال توبه رفتم، او مرا طرد کرد و بیشتر مرا به وحشت انداخت، پس از تو می‌خواهم و قَسمت می‌دهم، به اسم و جلال و عظمت سلطنتت که امید مرا به یأس مبدّل نفرمائی، آقای من درخواست مرا رد مکن و مرا از رحمت خود مأیوس نفرما و بالأخره چهل شبانه روز از این کلمات در میان کوههای مدینه می‌گفت و گریه می‌کرد که درنده‌ها و وحوش به حال او می‌گریستند، روز چهلم دستها را به آسمان دراز کرد و گفت: خدایا آنچه توانستم درباره درخواستم عرض کردم، حال اگر دعا مرا مستجاب کرده و گناهان مرا بخشیده‌ای به پیامبرت وحی کن تا به من اطّلاع دهد و اگر مرا نبخشیده‌ای و گناهانم را نیامرزیده‌ای و می‌خواهی مرا مؤاخذه کنی در همین ساعت آتشی بفرست تا مرا بسوزاند و در همین دنیا مرا عقوبت کن و از افتضاح روز قیامت مرا خلاص فرما، در این موقع خدای تعالی این آیه را بر «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نازل فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا۟ فَٰحِشَةً﴾ یعنی: کسانی که زنا می‌کنند ﴿أَوْ ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ﴾ یعنی: کاری بدتر از زنا مثل نبش قبر و کفن دزدی می‌نمایند ﴿ذَكَرُوا۟ ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ لِذُنُوبِهِمْ﴾ یعنی: از خدا می‌ترسند و او را یاد می‌کنند و از او طلب بخشش می‌کنند ﴿وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ یعنی خدا می‌فرماید: ای محمّد بنده‌ام نزد تو برای توبه آمد، تو او را طرد کردی او کجا برود و که

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

را قصد کند و از که غیر از من بخواهد؟ گناهانش را ببخشد و چه کسی غیر از خدا گناهانش را می‌بخشد؟ پس خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ یعنی: دیگر زنا نمی‌کنند و نبش قبور و کفن دزدی نمی‌نمایند ﴿أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ﴾یعنی: جزای اینها آمرزش از طرف پروردگار است و باغهائی که جاری می‌گردد، از زیر آنها نهرها و آنها همیشه در آن بهشتها هستند، نیکو است اجر عمل‌کنندگان.[1]

وقتی این آیه بر «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نازل شد دیدند آن حضرت از منزل بیرون آمد و این آیه را تلاوت می‌کند و تبسّم می‌نماید سپس به اصحابش فرمود: کیست مرا به جائی که این جوان تائب مشغول توبه است راهنمائی کند؟

«معاذ بن جبل» عرض کرد: یا « رسول‌اللّه» شنیده‌ام که در فلان کوه مشغول توبه و ریاضت است، «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) با اصحابشان به پای آن کوه رفته و از آن کوه بالا رفتند، دیدند آن جوان بین دو صخره دستهای خود را به گردنش غُل کرده، صورتش در اثر آفتاب سیاه شده و از بس گریه کرده پلکهای چشمش از بین رفته و می‌گوید: خدای من، آقای من، مرا نیکو خلقت کردی و صورت مرا زیبا آفریدی، ای کاش می‌دانستم درباره من چه

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۵تا ۱۳٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

می‌کنی؟ آیا در آتش مرا می‌سوزانی؟ یا در جوار رحمتت مرا اسکان می‌دهی؟ خدایا بسیار به من احسان فرموده‌ای و نعمتت را زیاد به من عنایت کرده‌ای، ای کاش می‌دانستم بالأخره با من چه می‌کنی؟ آیا مرا در بهشت متنعّم می‌نمائی و یا به سوی جهنّم می‌فرستی؟ خدایا گناهان من از آسمانها و زمین و عرش و کرسی عظیم‌تر است! ای کاش می‌دانستم تو مرا می‌بخشی یا روز قیامت مرا مفتضح می‌کنی؟

بالأخره آن جوان این کلمات را ورد خود قرار داده بود و دائما همینها را مناجات می‌نمود و خاک بر سر می‌ریخت و گریه می‌کرد که درنده‌ها دورش جمع شده بودند و پرندگان اطرافش پر می‌زدند و به حال او می‌گریستند، «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نزد او رفت دستش را از گردنش باز کرد و خاک از سر و صورتش پاک نمود و فرمود: ای بهلول به تو بشارت می‌دهم که خدا تو را از آتش جهنّم آزاد کرد، سپس به اصحابش فرمود: این گونه گناهان را جبران کنید و بعد آن حضرت آیه‌ای را که خدای تعالی درباره‌اش نازل فرموده بود، تلاوت نمود و به او بشارت بهشت داد.[1]

پس از نقل این قضیّه استاد فرمود: بنابراین نباید به پروردگار سوءظنّ داشته باشید، زیرا اوست که «سریع‌الرّضا» است، اوست که «غفّارالذّنوب» است، اوست که «توّاب» است و حضرت «موسی بن جعفر» (علیهما السّلام) فرمود:

«هرگز به مؤمن خیر دنیا و آخرت داده نمی‌شود مگر آنکه حسن ظن به خدا داشته باشد».[2]

۱- امالی صدوق صفحه ۲۶ و بحارالانوار جلد ٦، صفحه ۲۳.

۲- بحارالانوار جلد ٦، صفحه ۲۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«خدا به من توفیق نداده!»

چندین ماه بود که به نزد استادم نرفته بودم و از او اطّلاعی نداشتم یک روز عازم سفر شدم، در راه با خود می‌اندیشیدم که چگونه عذر طولانی شدن مفارقتم را با او به اثبات برسانم و چه بگویم! که بتوانم عذر خود را موجّه نشان بدهم، به نظرم رسید که به او عرض کنم: خدای تعالی توفیقم را سلب کرده و موفّقم ننموده که به خدمت برسم، زیرا مکرّر از او می‌شنیدم که می‌فرمود: همه کارها در دست خدا است.

لذا وقتی با او ملاقات کردم و او از طولانی شدن ملاقاتم با خودش گِلِه کرد، به او گفتم: خدای تعالی به من توفیق نداده که زودتر از این به محضرتان مشرّف گردم، دیدم آهی کشید و اشکی در چشمش حلقه زد و گفت: خدای مظلوم، که وقتی ما هر کار بد و یا نامنظّمی را می‌کنیم (چون او فعلاً از خود دفاع نمی‌کند) تقصیرش را به او نسبت می‌دهیم و بلکه تمام تقصیر را به گردن او می‌اندازیم، من ابتداءً از این جملات چیزی نفهمیدم. ولی بعد از آنکه مرا در کنار خود نشاند و پذیرائی مختصری از من نمود به من گفت: فرزندم، یکی از صفات زشت بعضی از انسانها که طبعا از «شیطان» کسب کرده‌اند، این است که هیچگاه نمی‌خواهند خطا و تقصیر و گناهان خود را به گردن بگیرند و اصرار دارند، به هر وسیله‌ای که شده آن را به کس دیگری نسبت دهند و تقصیر خود را به گردن دیگری بار کنند، بعضی انسانها هر قدر هم مقصّر باشند و وجدانشان کاملاً شهادت دهد که مقصّرند، باز می‌بینیم تلاش می‌کنند که خود را مقصّر معرّفی نکنند، اگر این حالت از میان مردم برداشته شود، یعنی عادلانه هر کسی تقصیرش را به گردن بگیرد، هشتاد درصد نزاعها از بین می‌رود، دیگر احتیاجی به این همه محاکم قضائی و دادگستریها نیست.

و ضمناً این را بدان که هر قدر شخصیّتی که انسان گناهش را به گردن او بار می‌کند بزرگتر باشد، زشتی عملش بیشتر است، مثلاً اگر کسی در اثر تنبلی و یا به علل دیگری به زیارت یکی از «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) نرفته و می‌گوید: آقا مرا نطلبیده

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است و یا مثلاً حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) مرا دعوت نکـرده، و یـا حـضرت «علیّ بن موسی الرّضا» (علیهما السّلام) مرا لایق محضر خود نمـی‌دانـد، بـسیار عمـل زشتی کرده و قطعا آنها از این شـخص و گفتـه‌اش متنفّرنـد. و بـدتر از آن اگـر کـسی کوتاهیها و اعمال زشتش را به پروردگار نسبت بدهد، مثلاً بگوید: در فلان عمـل (کـه خودش کوتاهی کرده و انجام نداده) خدا به من توفیق عنایت نفرموده است، چـون بـه خدای عظیم نسبت ناروا داده، بدترین عمل را انجام داده است.

ما بسیار دیده‌ایم، افرادی را که به علل مختلفی اعمال خیری را انجام نمـی‌دهنـد و حتّی بعضی از واجبات را ترک می‌کنند، می‌گویند: خدای تعالی توفیقش را به ما نـداده است!

اینها نمی‌دانند که چقدر خدای تعالی از این نسبت ناروا به غضب در می‌آیـد و تـا انسان از این اشتباه بیرون نیاید، پروردگار متعـال او را نخواهـد بخـشید و توبـه‌اش را قبول نمی‌کند.

لذا یکی از شرایط توبه، اعتراف به گناه است، یعنی انـسان بایـد گنـاه خـود را بـه گردن بگیرد و آن را به خود نسبت بدهد و به عهده بی‌توفیقی و کـم‌لطفـی پروردگـار نگذارد، نگوید اگر من با فلانی معاشرت نمی‌کردم، یا اگر با فلانی حرف نمـی‌زدم، یـا اگر غذای فلانی را نمی‌خوردم تاریک نمی‌شدم، نماز شبم قضا نمـی‌شـد، یـاد خـدا را فراموش نمی‌کردم. بلکه اگر به انسان هر آسیبی می‌رسد باید اوّل در اعمال خـودش و واکنش آن، فکر کند و تقصیرش را به گردن بگیرد. زیرا لااقـل نـود و نـه درصـد ایـن تاریکیها و کم‌توفیقیها و غفلت از یاد خدا و امثال اینها مربوط به اعمال خود او است و وقتی می‌خواهد توبه کند باید رو به قبله بنشیند و وجدان خـود را قاضـی قـرار داده و گناهان خود را یک‌یک به نظر بیاورد و اقرار به گناه بکند، تا خدای تعـالی توبـه‌اش را قبول کند و یا به اصطلاح توبه واقعی و با توجّه کرده باشـد، در اینجـا مناسـب اسـت قضیّه حضرت «یونس» را برایت نقل کنم، تا بدانی که چگونه خدای تعالی بدون اقـرار به گناه کسی را مشمول عفو و مغفرت خود قرار نمی‌دهد.

در سوره «صافّات» و سوره «انبیاء» خدای تعالی می‌فرماید:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«یونس» از رسولان الهی بود و چون به قومش وعده عذاب داده بود و آنها توبه کرده بودند و عذاب از آنها برداشته شده بود و او خجالت می‌کشید که در میان آنها ظاهر شود، از میان آنها با غضب به طرف کشتی پرجمعیّتی فرار کرد و وارد کشتی شد، تا از قومش دور شود. ناگهان کشتی به خطر افتاد و قرار شد طبق قرعه یکی را به دریا بیندازند و قرعه به نام حضرت «یونس» اصابت کرد و او از غرق شوندگان شد و ماهی دریا او را به کام برد و قومش او را ملامت می‌کردند و گمان می‌کرد که ما بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم! ولی او در آن ظلمات (یعنی شکم ماهی) به اشتباه خودش پی برد و خدا را ندا داد و گفت: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[1] یعنی: هیچ مؤثّر مستقلّی در عالم جز تو پروردگارا نیست، نه آنکه تو مرا به این مصیبت و عذاب مبتلا کرده باشی، نه، تو پاکی (از تو جز خوبی و زیبائی نباشد) ولی من از ظالمین و ستمگرانم.

آن وقت ما او را نجات دادیم و اگر او ما را تبرئه و تسبیح و تنزیه نمی‌کرد و همچنان خود را بی‌تقصیر تصوّر می‌نمود، تا قیامت در شکم ماهی می‌ماند، ولی او را پس از چند روز از شکم ماهی در حالی که مریض شده بود، در بیابان خشکی کنار ساحل انداختیم و از کنارش درخت کدو بیرون آوردیم که بر او سایه افکند و او از حرارت آفتاب محفوظ ماند و باز او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر از جمعیّت گمراهان برای هدایت آنها فرستادیم و او را از غم

۱- سوره انبیاء آیه ۸۷.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و اندوه به خاطر به عهده گرفتن گناه و ظلم را به گردن خودش نجات دادیم و این کار را اگر مؤمنین هم انجام دهند، یعنی خدا را از ظلم کردن بر بندگان منزّه بدانند و در مقابل خود را از ظالمین بدانند و اعتراف به گناه خود بکنند ما آنها را هم از غم نجات خواهیم داد.

از سرگذشت فوق کاملاً استفاده می‌شود که اگر حضرت «یونس» همچنان به تبرئه خدای تعالی و تنزیه و تسبیح او نمی‌پرداخت و خود را از ظالمین و گناهکاران نمی‌دانست و بالأخره اگر او گناه و تقصیر خود را به عهده نمی‌گرفت و اعتراف نمی‌کرد تا روز قیامت معذّب بود. و در شکم ماهی باقی می‌ماند.

و نیز خدای تعالی به طور کلّی در سوره شوری آیه ۳۰ می‌فرماید:

((وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُواْ عَن كَثِيرٍ))

یعنی: آنچه مصیبت به شما می‌رسد! به خاطر دست آورد خودتان است و حال آن که خدای تعالی از بیشتر خطاها و گناهانتان می‌گذرد و نمی‌گذارد برای شما مصیبتی به بار آورد.

سپس استادم فرمود: پس فرزندم بکوش تا گناه خود را به عهده بگیری و به گردن دیگری بار نکنی.

و بکوش تا خود را از این صفت زشت شیطانی نجات دهی و ضمنا این را بدان که بعضی از صفات رذیله، حیوانی است و بعضی از صفات رذیله، نفسانی است و بعضی از صفات رذیله، شیطانی است یعنی شیطان القاء می‌کند و حتّی آنها در حیوانات هم یافت نمی‌شوند مثلاً همین صفت رذیله‌ای که بحثش را مکرّر می‌کردیم که حتّی حیوانات هم این صفت بد را ندارند یعنی آنها هیچگاه گناه خود را به گردن دیگری نمی‌اندازند، مؤسّس این کار از روز اوّل شیطان بوده آنجا که گناه و انحراف خود را به

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خدای تعالی نسبت می‌دهد و می‌گوید: **((قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِي))**[1] یعنی: به خاطر آن که تو مرا گمراه کردی چنین و چنان می‌کنم.

پس این صفت از صفات شیطانی است و چقدر زشت است که انسان با آنکه می‌خواسته «**خَلِيفَةُاللّه**» باشد و هدف از خلقتش این بوده که مظهر صفات جلال و جمال الهی و آئینه تمام نمای او باشد، در آینه قلبش صورت کریه شیطان را نشان دهد و مظهر صفات شیطانی باشد.

بنابراین یکی از شرایط پراهمیّت توبه این است که انسان به گناه خود نزد خدای تعالی اعتراف کند و همه قصورها و تقصیرها را به عهده خود بگیرد و ذات اقدس پروردگار را تسبیح و تنزیه کند و بگوید که: خدایا تو پاکی، تو منزّهی، تو عزیزی و من مقصّر و گناهکارم.

من آن روز به استاد گفتم: از این راهنمائی بسیار استفاده کردم و پس از آن مقیّد بودم، حتّی برای شکسته نفسی به اصطلاح، از کم‌توفیقی حرف نزنم و هر زمان به من مصیبتی وارد می‌شود، در مرحله اوّل فکر می‌کنم که چه کرده‌ام و چه گناهی انجام داده‌ام که خدای تعالی برای گوشمالی من این مصیبت و غم و اندوه را متوجّه من کرده و سپس استغفار و توبه می‌نمایم و جبران خطا و اشتباه خود را می‌کنم.

«استاد به من توبه را آموخت»

یک روز خود را با گناهان بسیاری مشاهده می‌کردم، رویم سیاه، پشتم خم، از کثرت گناه و کسی را کمک و یار خود نمی‌دیدم! به نزد یکی از علماء تهران رفتم و من با آنکه به او چیزی نگفته بودم او کتاب «در محضر استاد» را باز کرد و بخش توبه‌اش را برایم خواند.

۱- سوره اعراف آیه ۱۶.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در مدّتی که او آن عبارات را می‌خواند من گریه می‌کردم و بعـد خـود را تائـب از گناه یافتم و علائم توبه را در خود احساس کردم و آن مطالب اینها بودند:[1]

او می‌گفت:[2]

من شبها را خیلی دوست دارم، همین که چشمهای مردم به خواب می‌رود به اطاق مخصوص عبادتم می‌روم و مشغول مناجات با پروردگارم می‌گردم.

من از حرف زدن با خدا خیلی لذّت می‌برم.

سابقاً که بار گناه و معصیت زیادی بدوشم بود، حجابهای گناه مرا ماننـد حـضرت «یونس» که در شکم ماهی قرار گرفته بود، در ظلمات عجیبی فرو برده بود.

از مناجات با خدا لذّت نمی‌بردم و حتّی نمـاز و عبادتهـای واجـب را بـه زحمـت انجام می‌دادم. ولی یک روز تصمیم گرفتم حجابها را پاره کنم و خود را از زیر بار گناه خلاص نمایم، به آیات قرآن مراجعه کردم، همه‌اش امیدبخش بود، همه‌اش خدا را بـه رحمت و مغفرت معرّفی می‌کرد.

بلکه در چند آیه از قرآن خدای تعالی معصیت‌کاران را به حضور دعوت کرده بـود و به آنها قول عفو تمام گناهان را داده بود.[3]

در اوّل هر سوره‌ای از قرآن خدا خودش را به «رحمن و رحیم» توصـیف فرمـوده بود، رحمت خود را بر غضبش سبقت داده بود، او خود را «غفور» و «رئوف» و «عفـوّ» دانسته بود.

۱- مطالب بخش توبه کتاب «در محضر استاد» را به خاطر مناسبت بیشترش به این کتاب انتقال دادیم و از آن کتاب حذفش نمودیم.

۲- در مقدّمه کتاب «در محضر استاد» نامی از آن استاد نمی‌برد و به همین کلمه او می‌گفت: در تمام کتاب اکتفا کرده است. شاید منظور مؤلّف اساتیدی بوده که در علـم اخلاق دیده و سخنانی از آنها شنیده و در آن کتاب نقل کرده است.

۳- سوره زمر آیه ۵۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خوشحال شدم و از خدا خواستم مرا ببخشد، ناگهان صدائی شنیدم، «نه با گوش سر بلکه با گوش دل» که اگر به توبه‌ات وفادار باشی، توبه نصوح کرده باشی، توبه‌ای که اگر قطعه قطعه‌ات بکنند، به گناهان گذشته‌ات باز نگردی،[1] ما علاوه بر آنکه از گناهانت می‌گذریم، جبران عقب افتادگیهایت را هم می‌کنیم. گناهانت را به حسنات تبدیل می‌کنیم.[2] نامه اعمالت را که در تمام لیستهایش گناه نوشته شده عوض می‌کنیم و به جای آن گناهان ثواب می‌نویسیم و تو را به کمالات روحی می‌رسانیم.

به به؛ چه بشارتی، چه کسی در عالَم، کریمی را غیر از خدا سراغ دارد که یک نفر در تمام عمر معصیت او را بکند، او علاوه بر آنکه آن شخص را عفو نماید، تمام گناهانش را هم به حسنات تبدیل کند.

بر این اساس مگر من می‌توانستم، توبه با تمام شرائطش نکنم، استغفار ننمایم.

از خدای به این مهربانی، از پروردگار به این کریمی، از آن ذات اقدس ربوبی، عذر نخواهم و جان را در راه او فدا ننمایم!

نه، ممکن نیست، نه معقول نیست، بلکه در اسرع وقت توبه می‌کنم، از او عذر می‌خواهم.

توبه و عذرخواهی زمان و مکان ندارد، زیرا برای انسان هر لحظه احتمال مرگ هست و فرموده‌اند: «**عجّلوا بالتّوبة قبل الموت**».[3]

لذا همان طوری که اشک می‌ریختم و می‌خواستم با یک زبانی از خدای بزرگ طلب عفو کنم، به یادم آمد که بهترین کلام که حقّ ادب را رعایت کرده و آنچه من می‌خواهم، با زبان الکن بگویم او با بهترین بیان عرض کرده، مناجات «تائبین» حضرت «امام سجّاد» (علیه السّلام) است.

۱- سوره تحریم آیه ۹.

۲- سوره فرقان آیه ۷۱.

۳- بحارالانوار باب وقت نماز.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

من آن دعا را آهسته آهسته با توجّه به معنای پر مغزش خواندم و با زبان خودم گفتم:

خدایا، محبوبا، معبودا، گناهانم لباس ذلّت به تنم کرده، دوری از تو مرا بیچاره کرده، جنایات بزرگ، دل مرا می‌رانده، بیا به وسیله این توبه‌ای که امروز من کرده‌ام دلم را زنده کن، ای کسی که تمام امید و انتظارم توئی، ای کسی که تنها از تو می‌توانم سؤال کنم، به عزّتت قسم برای گناهانم جز تو بخشنده‌ای سراغ ندارم، و کسی جز تو این ورشکستگی را جبران نمی‌کند، من هم که با خضوع و توبه درِ خانه‌ات آمده‌ام، درمانده‌ای هستم که در مقابلت ایستاده‌ام، اگر مرا از درِ خانه‌ات برانی به که پناه ببرم و اگر دست رد به سینه‌ام بگذاری به کجا بروم و به که رو کنم، افسوس بر من، چقدر از تو خجالت می‌کشم و چقدر بد است وقتی که تو مرا نیامرزی و من بین مردم مفتضح گردم، ای دریغ از کارهای بد من، خواهش می‌کنم، ای معبودی که گناهان بزرگ را بخشیده‌ای و ای خدائی که ورشکستگی‌ها را جبران کرده‌ای، گناهان مرا هم ببخش، مرا مفتضح نکن و مرا در روز قیامت از بخششت دور نگه ندار.

محبوبم، معبودم، به ابر رحمتت دستور ده تا بر گناهانم سایه افکند، آن را بفرست تا عیوب مرا بشوید.

معبودم، مولایم، آیا بنده فراری غیر از نزد مولایش به کجا می‌تواند برگردد.

آیا او را غیر از مولایش کس دیگری از غضب او می‌تواند پناه دهد.

محبوبم، معبودم، اگر پشیمانی از گناه توبه است، من که به عزّت و جلالت قسم از همه پشیمان‌ترم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و اگر طلب بخشش از تو گناهان را می‌ریزد، من که الآن طلب بخشش می‌کنم، تو می‌توانی عتاب کنی تا از من راضی شوی.

محبوبم، معبودم، تو که می‌توانی، پس با توانائیت به سوی من برگرد و توبه مرا قبول کن و با حِلمت مرا عفو کن و با علمت (که می‌دانی خیلی ضعیفم) با من مدارا کن.

معبودم، عزیزم، تو به روی بندگانت دری باز کرده‌ای که نامش را «توبه» گذاشته‌ای و در قرآنت فرموده‌ای: توبه کنید، برگردید به سوی خدا، آن چنان توبه‌ای که بازگشت نداشته باشد.

بنابراین عذر کسی که توبه نمی‌کند و از ورود به این درِ رحمت که باز شده غفلت می‌کند، چیست؟

محبوبم، معبودم، اگر گناه از من قبیح بوده که انجام داده‌ام، ولی از جانب تو، عفو نیکو است که انجام می‌دهی.

محبوبم، معبودم، من که اوّل کسی نیستم که گناه کرده باشم.

تو از گناهکاران قبلی گذشته‌ای و به درگاه کرمت آمده‌اند، تو به آنها احسان نموده‌ای. ای دادرس بیچارگان، ای برطرف کننده غم و اندوه بینوایان، ای محبوبی که نیکوکاریت زیاد است.

ای کسی که به اسرار و مخفیّات آگاهی، ای مولائی که عیوب را خوب می‌پوشانی.

من جود و کرم تو را درِ خانه‌ات شفیع قرار می‌دهم و متوسّل به خودت و رحمتت می‌گردم، دعای مرا امروز مستجاب کن و امید مرا تبدیل به یأس نفرما.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

توبه مرا قبول کن و به رحمت و کرمت اشتباهات و معاصی مرا ندیده بگیر، ای مهربان‌ترین مهربانان.[1]

۱- مفاتیح الجنان، مناجات اوّل خمس عشر.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

اِلهی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتی وَ جَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتی وَ اَماتَ قَلْبی عَظیمُ جِنایَتی فَاَحْیِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْکَ یا اَمَلی وَ بُغْیَتی وَ یا سُؤْلی وَ مُنْیَتی فَوَعِزَّتِکَ ما اَجِدُ لِذُنُوبی سِواکَ غافِرا وَ لااَری لِکَسْری غَیْرَکَ جابِرا وَ قَدْ خَضَعْتُ بِالْأِنابَةِ اِلَیْکَ وَ عَنَوْتُ بِالْأِسْتِکانَةِ لَدَیْکَ فَاِنْ طَرَدْتَنی مِنْ بابِکَ فَبِمَنْ اَلُوذُ وَ اِنْ رَدَدْتَنی عَنْ جَنابِکَ فَبِمَنْ اَعُوذُ فَوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتی وَافْتِضاحی وَ والَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلی وَاجْتِراحی اَسْئَلُکَ یا غافِرَ الذَّنْبِ الْکَبیرِ وَ یا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسیرِ اَنْ تَهَبَ لی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ وَ تَسْتُرَ عَلَیَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ وَ لاتُخْلِنی فی مَشْهَدِ الْقِیامَةِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِکَ وَ غَفْرِکَ وَ لاتُعْرِنی مِنْ جَمیلِ صَفْحِکَ وَ سَتْرِکَ.

اِلهی ظَلِّلْ عَلی ذُنُوبی غَمامَ رَحْمَتِکَ وَ اَرْسِلْ عَلی عُیُوبی سَحابَ رَأْفَتِکَ.

اِلهی هَلْ یَرْجِعُ الْعَبْدُ الاْبِقُ اِلاّ اِلی مَوْلاهُ اَمْ هَلْ یُجیرُهُ مِنْ سَخَطِهِ اَحَدٌ سِواهُ.

اِلهی اِنْ کانَ النَّدَمُ عَلَی الذَّنْبِ تَوْبَةً فَاِنّی وَ عِزَّتِکَ مِنَ النّادِمینَ وَ اِنْ کانَ الْأِسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطیئَةِ حِطَّةً فَاِنّی لَکَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرینَ لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی.

اِلهی بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ تُبْ عَلَیَّ وَ بِحِلْمِکَ عَنّی اعْفُ عَنّی وَ بِعِلْمِکَ بی اِرْفَقْ بی.

اِلهی اَنْتَ الَّذی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ بابا اِلی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا فَما عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُولَ الْباب بَعْدَ فَتْحِهِ.

اِلهی اِنْ کانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ.

اِلهی ما اَنَا بِاَوَّلِ مَنْ عَصاکَ فَتُبْتَ عَلَیْهِ وَ تَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِکَ فَجُدْتَ عَلَیْهِ یا مُجیبَ الْمُضْطَرِّ یا کاشِفَ الضُّرِّ یا عَظیمَ الْبِرِّ یا عَلیما بِما فِی السِّرِّ یا جَمیلَ السَّتْرِ اسْتَشْفَعْتُ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ اِلَیْکَ وَ تَوَسَّلْتُ بِجَنابِکَ وَ تَرَحُّمِکَ لَدَیْکَ فَاسْتَجِبْ دُعائی وَ لاتُخَیِّبْ فیکَ رَجائی وَ تَقَبَّلْ تَوْبَتی وَ کَفِّرْ خَطیئَتی بِمَنِّکَ وَ رَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پس از این مناجات و آن تصمیم و توبه واقعی که کرده بودم دلم کم‌کم روشن شد، دیگر لذّت مناجات را کاملاً احساس می‌کردم، ذائقه‌ام احیاء شده بود و سلامتیش را دوباره باز یافته بود.

امّا دریغ که شیطان و نفس امّاره دست بردار نبودند، مرا اذیّت می‌کردند، برای ترک گناه فشار زیادی بر من وارد می‌شد، آنها گناهان را برای من جلوه می‌دادند، مرا به سوی فحشا تشویق می‌کردند، راههای گناه را به روی من باز می‌کردند، بندگی خدا را به من دشوار معرّفی می‌نمودند، حتّی یک روز با همه تصمیمی که بر ترک گناه داشتم مرا وادار به گناه کردند، تمام آنچه رشته بودم پنبه شد و بالأخره مرا بیچاره و بدبخت نمودند.

عصر آن روز که ساعت آخرش متعلّق به حضرت «**بقیّةاللّه الاعظم صاحب الزّمان**» (علیه السّلام) بود سر به بیابان گذاشتم، جای خلوتی را در آن بیابان پیدا کردم، ابتدا نماز استغاثه حضرت «**بقیّةاللّه**» (علیه السّلام) را با کمال توجّه و خضوع خواندم، بعد از نماز با زیارت «سلام الله الکامل التّام»[1] آن حضرت را زیارت کردم عرض حاجت که

۱- مفاتیح الجنان، صفحه ۱۱۷.

سَلامُ اللّهِ الْکامِلُ التّامُّ الشّامِلُ الْعامُّ وَ صَلَواتُهُ الدّائِمَةُ وَ بَرَکاتُهُ الْقائِمَةُ التّامَّةُ عَلی حُجَّةِاللّهِ وَ وَلِیِّهِ فی اَرْضِهِ وَ بِلادِهِ وَ خَلیفَتِهِ عَلی خَلْقِهِ وَ عِبادِهِ وَ سُلالَةِ النُّبُوَّةِ وَ بَقِیَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ صاحِبِ الزَّمانِ وَ مُظْهِرِ الْأیمانِ وَ مُلَقِّنِ اَحْکامِ الْقُرْانِ وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَ ناشِرِ الْعَدْلِ فِی الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْحُجَّةِ الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الأمامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِیِّ وَابْنِ الأئِمَّةِ الطّاهِرینَ الْوَصِیِّ بْنِ الأوْصِیاءِ الْمَرْضِیّینَ الْهادِی الْمَعْصُومِ ابْنِ الأئِمَّةِ الْهُداةِ الْمَعْصُومینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُعِزَّ الْمُؤْمِنینَ الْمُسْتَضْعَفینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذِلَّ الْکافِرینَ الْمُتَکَبِّرینَ الظّالِمینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ الْأئِمَّةِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومینَ وَ الأمامِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ سَلامَ مُخْلِصٍ لَکَ فِی الْوِلایَةِ اَشْهَدُ اَنَّکَ الأمامُ الْمَهْدِیُّ قَوْلاً وَ فِعْلاً وَ اَنْتَ الَّذی تَمْلَاءُ الأرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَعَجَّلَ

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نجات از نفس امّاره و شیطان باشد به آن حضرت نمودم، سپس با خدای مهربان مناجاتی را که در مصباح المتهجّد آمده خواندم «دعای حزین»[1] و گفتم:

اللّهُ فَرَجَکَ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَکَ وَ قَرَّبَ زَمانَکَ وَ کَثَّرَ اَنْصارَکَ وَ اَعْوانَکَ وَ اَنْجَزَ لَکَ ما وَعَدَکَ فَهُوَ اَصْدَقُ الْقائِلینَ وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ حاجَتی کَذا وَ کَذا و به جای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کند فَاشْفَعْ لی فی نَجاحِها فَقَدْ تَوَجَّهْتُ اِلَیْکَ بِحاجَتی لِعِلْمی اَنَّ لَکَ عِنْدَ اللّهِ شَفاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقامًا مَحْمُودًا فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّکُمْ بِاَمْرِهِ وَ ارْتَضاکُمْ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّأْنِ الَّذی لَکُمْ عِنْدَاللّهِ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ سَلِ اللّهَ تَعالی فی نُجْحِ طَلِبَتی وَ اِجابَةِ دَعْوَتی وَ کَشْفِ کُرْبَتی.

۱- مصباح المتهجّد و مفاتیح الجنان.

اُناجیکَ یا مَوْجُودا فی کُلِّ مَکانٍ لَعَلَّکَ تَسْمَعُ نِدائی فَقَدْ عَظُمَ جُرْمی وَ قَلَّ حَیائی مَوْلایَ یا مَوْلایَ اَیَّ الْأَهْوالِ اَتَذَکَّرُ وَ اَیَّها اَنْسی وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ اِلاَّ الْمَوْتُ لَکَفی کَیْفَ وَ ما بَعْدَ الْمَوْتِ اَعْظَمُ وَ اَدْهی مَوْلایَ یا مَوْلایَ حَتّی مَتی وَ اِلی مَتی اَقُولُ لَکَ الْعُتْبی مَرَّةً بَعْدَ اُخْری ثُمَّ لاتَجِدُ عِنْدی صِدْقا وَ لا وَفاءً فَیاغَوْثاهُ ثُمَّ واغَوْثاهُ بِکَ یا اَللّهُ مِنْ هَوًی قَدْ غَلَبَنی وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدِ اسْتَکْلَبَ عَلَیَّ وَ مِنْ دُنْیا قَدْ تَزَیَّنَتْ لی وَ مِنْ نَفْسٍ اَمّارَةٍ بِالسُّوءِ اِلاّ ما رَحِمَ رَبّی مَوْلایَ یا مَوْلایَ اِنْ کُنْتَ رَحِمْتَ مِثْلی فَارْحَمْنی وَ اِنْ کُنْتَ قَبِلْتَ مِثْلی فَاقْبَلْنی یا قابِلَ السَّحَرَةِ اقْبَلْنی یا مَنْ لَمْ اَزَلْ اَتَعَرَّفُ مِنْهُ الْحُسْنی یا مَنْ یُغَذّینی بِالنِّعَمِ صَباحا وَ مَساءً اِرْحَمْنی یَوْمَ اتیکَ فَرْدا شاخِصا اِلَیْکَ بَصَری مُقَلَّدا عَمَلی قَدْ تَبَرَّءَ جَمیعُ الْخَلْقِ مِنّی نَعَمْ وَ اَبی وَ اُمّی وَ مَنْ کانَ لَهُ کَدّی وَ سَعْیی فَاِنْ لَمْ تَرْحَمْنی فَمَنْ یَرْحَمْنی وَ مَنْ یُونِسُ فِی الْقَبْرِ وَحْشَتی وَ مَنْ یُنْطِقُ لِسانی اِذا خَلَوْتُ بِعَمَلی وَ سائَلْتَنی عَمّا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّی فَاِنْ قُلْتُ نَعَمْ فَاَیْنَ الْمَهْرَبُ مِنْ عَدْلِکَ وَ اِنْ قُلْتُ لَمْ اَفْعَلْ قُلْتَ لَمْ اَکُنِ الشّاهِدَ عَلَیْکَ فَعَفْوُکَ عَفْوُکَ یا مَوْلایَ قَبْلَ سَرابیلِ الْقَطِرانِ عَفْوُکَ عَفْوُکَ یا مَوْلایَ قَبْلَ جَهَنَّمَ وَ النّیرانِ عَفْوُکَ عَفْوُکَ یا مَوْلایَ قَبْلَ اَنْ تُغَلَّ الْأَیْدی اِلَی الْأَعْناقِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ وَ خَیْرَ الْغافِرینَ.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مولایم با تو در تمام جاها مناجات می‌کنم، شاید به فریادم گوش دهی، آخر جرم من زیاد و حیای من کم است.

آقای من، مولای من، کدام ترس را یاد کنم و کدام را فراموش نمایم؟

اگر هیچ ترسی جز ترس از مرگ نبود کافی بود، تا چه رسد بعد از مرگ که وحشتش بیشتر و سخت‌تر است.

آقای من، مولای من، تا کی و تا چه وقت هی من بگویم، معذرت می‌خواهم و توبه کنم ولی تو درستی و صداقت و وفا را در من نبینی.

فریاد، باز هم فریاد، پناه، باز هم پناه به تو ای خدا از هوای نفس که بر من غلبه کرده است.

و از دست دنیا که خود را برای من زینت کرده است و از نفس امّاره‌ای که همیشه مرا به بدی سوق می‌دهد، مگر به من خدا رحم کند.

ای آقای من، ای مولای من، اگر قبلاً مثل مرا مورد لطف و مرحمت قرار داده‌ای؟ به من هم رحم کن و اگر مثل مرا قبول کرده‌ای؟ مرا هم قبول کن.

ای خدائی که ساحرها را قبول کردی، مرا هم قبول کن.

ای محبوبی که من همیشه از تو خوبی دیده‌ام.

ای معبودی که صبح و شام به من غذا می‌دهی، در روزی که تنها به نزدت می‌آیم و چشم به رحمت تو دارم و همه مردم، همه، حتّی پدر و مادر و کسانی که من به آنها کمک کرده‌ام از من دوری می‌کنند، به من رحم کن.

اگر تو به من رحم نکنی! چه کسی می‌خواهد به من رحم کند؟ و چه کسی در قبر با من انس می‌گیرد؟ و مرا از آن وحشت نجات می‌دهد و چه کسی زبان مرا گویا می‌کند؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وقتی که تو سؤال کنی از چیزی که خودت بهتر از من می‌دانی.

اگر بگویم آن گناهان را من کرده‌ام چطور از عدالتت فرار کنم؟ و اگر بگویم من نکرده‌ام می‌گوئی مگر خودم شاهد بر اعمالت نبوده‌ام.

پس تنها راه نجات عفو تو است.

ای مولای من، عفو تو است که مرا نجات می‌دهد، قبل از آنکه لباس عذاب بر بدنم پوشیده شود.

گذشت تو مایه نجات است، قبل از آنکه دستهایم بر گردنم غُل و زنجیر گردد.

ای مهربان‌ترین مهربانان و ای بهترین بخشندگان.

وقتی این دعا را به عربی خواندم و گریه زیادی کردم در آن بیابان، با خودم فکر می‌کردم که خدای تعالی دیگر گناهانم را بخشیده و مرا از گناه پاک کرده است ولی غافل از آنکه به قدری گناهان من زیاد بود که با این حرفها معلوم نبود آمرزیده شوم.

ناگهان به یادم آمد روایتی از «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) رسیده که فرموده است: کسی که یک مرتبه بر من صلوات بفرستد ذرّه‌ای از گناهانش باقی نمی‌ماند.[1] من تسبیح به دست گرفتم و صد مرتبه صلوات فرستادم، باز هم علامت آمرزش کامل، ظاهر نشد، نه آنکه بخواهم منکر این حدیث باشم، شاید شرایطی دارد که در من وجود نداشت و یا آنکه گناهان من بیشتر از آن بود که با این مقدار از فعّالیّت آمرزیده شود.

پس باید چه کنم؟ یادم آمد که روزی یکی از علماء می‌گفت:

شخصی در حضور «امام صادق» (علیه السّلام) می‌خواست با یک «**استغفراللّه ربّی و اتوب الیه**» تقاضا کند که یک گناه صغیره‌اش بخشیده شود، آن حضرت فرمود: این

۱- قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: من صلّی علیّ مرّة، لم‌یبق من ذنوبه ذرّة (بحارالانوار جلد ۹٤ صفحه ٦۳ حدیث ۵۲).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

طور نمی‌شود، باید به حمّام بروی غسل توبه کنی، بعد دو رکعت نماز توبه بخوانی و از خدا طلب آمرزش بکنی تا خدا توبه‌ات را قبول کند.[1]

من هم این کار را کردم، یعنی قبلاً غسل توبه کرده بودم و سپس از جا برخاستم و دو رکعت نماز توبه خواندم و سه مرتبه استغفار را تکرار نمودم، باز هم خبری از بخشش گناهان به طور کامل نشد! یعنی آن علامت ظاهر نگردید.

اشک زیادی می‌ریختم، فکرم به جائی نمی‌رسید، نمی‌دانستم چه باید بکنم، بعد از آن، یک دور تاریخ گذشتگان را در ارتباط با گناهانشان و چگونه آنها از خدا طلب عفو کرده‌اند، را از نظر گذراندم، دیدم همه انبیاء و تمام اولیاء گریه و عزاداری بر «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) را بهترین وسیله آمرزش گناهان می‌دانند.[2]

حضرت آدم برای یک عمل مکروه، دویست سال گریه کرد ولی آمرزیده نشد، امّا وقتی گفت:

«یا حمید بحقّ محمّد و یا عالی بحقّ علی و یا فاطر بحقّ فاطمهٔ و یا محسن بحقّ الحسن و یا قدیم الاحسان بحقّ الحسین»[3]

و برای حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) اشک ریخت و عزاداری کرد، خدا گناهانش را بخشید.

۱- عن ابی‌بصیر قال: کنت عند ابی‌عبداللّه علیه السّلام فقال له رجل .... انّی استغفراللّه فقاله (علیه السّلام) قم فاغتسل و صلّ ما بدالک، فانّک کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوأ حالک لومت علی ذالک.بحارالانوار جلد ٦ صفحه ٣٤.

۲- مرحوم شیخ جعفر شوشتری رضوان اللّه تعالی علیه در کتاب «خصائص الحسینیّه» این مطلب را ثابت کرده و همچنین در کتاب «بکاءالحسین علیه السّلام» احادیثی در تأئید این مطلب آورده شده است.

۳- بحارالانوار جلد ٢٦ صفحه ٣٢٢.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پس من هم باید همین کار را بکنم، امّا چگونه در این بیابان تنها مجلس عـزاداری بر پا کنم؟ به یادم آمد که چند فراز از مصائب حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) را در نظر دارم، با خود گفتم: همانها را می‌خوانم و گریه می‌کنم، خدا به خاطر آنکـه مـن اظهار محبّت به محبوبش کرده‌ام، گناهان مرا می‌بخشد. لـذا از روی زمـین برخاسـتم و رو به قبله ایستادم، اوّل به حضرت «سیّدالشّهداء» (علیـه السّلام) سـلام دادم و سـپس گفتم: حسین جان «قتلوک و ما عرفوک» تو را کشتند و تو را نشناختند.

حسین جان فراموش نمی‌کنم! آن ساعتی را که «ذوالجناح» با یال پر از خون و زین واژگون فریاد می‌زد: «**الظّلیمة الظّلیمة من امّة قتلت ابن بنت نبیّها**».[1]

حسین جان طفل شیرخوارت را روی دستت هدف تیر سه شعبه زهرآلود کردند.[2]

حسین جان بدنت را پایمال سُم اسبها نمودند.

و بالأخره چند جمله از این قبیل مصیبتها را خواندم، اشک زیـادی بـر مـصائب آن حضرت ریختم. بحمداللّه قلبم روشن و چشم دلم باز شـد، علامـت آمـرزش گناهـان ظاهر شد و ناگهان بوی عطر عجیبی که با تمام وجودم آن را استشمام می‌کردم، فضای بیابان اطرافم را پر کرد.

آری نابرده رنج گنج میسّر نمی‌شود،**((وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى))**[3]

من یک قدم دیگر به طرف حقیقت برداشته بودم، یک حجاب دیگر از من برطرف شده بود، دیگر محال بود که شیطان بتواند مرا فریب دهد، مگر من می‌توانستم! از لذّت

۱- مقتل خوارزمی جلد ۲ صفحه ۳۷.

۲- از ناحیه مقدّسه امام عصر علیه السّلام نقل شده: **السّلام علی عبداللّه بـن الحـسین الطّفل الرّضیع المرمیّ الصّریح المتشحطّ دماء المصعد دمه فی السّماء المذبوح بالتشّهم فی حجـر ابیه لعن اللّه رامیه حرملة بن کاهل الاسدی**.(بحارالانوار جلد ۱۰۱ صـفحه ۲۶۹ تـا صـفحه ۲۷٤).

۳- سوره نجم آیه ۳۹.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مناجات با خدا و از سبک شدن در اثر غفران و از استشمام آن عطر معنوی دست بکشم و خدای نکرده دوباره خود را به گناه آلوده کنم و از شیطان پیروی نمایم، دیگر شیطان به من کاری نداشت، خدای تعالی به او نهیب زده بود که: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾[1] تو بر بندگانم تسلّط نخواهی یافت.

علاوه من که ولایت شیطان را قبول نکرده بودم که او بر من مسلّط باشد. ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾[2]

بلکه آن روز و امروز در این بیابان با این آه و ناله توبه نصوح کرده‌ام و خدای تعالی طبق وعده‌اش مرا بخشیده و گناهانم را به حسنات تبدیل فرموده و با علامت باز شدن ذائقه معنوی که لذّت مناجات را درک می‌کنم و باز شدن شامّه معنوی که الآن در این بیابان آن عطر معنوی را استشمام می‌کنم، مرا به طرف خود کشانده و از بندگان خودش قرارم داده و قطعاً از شرّ شیطان هم مرا پناه داده است.

امّا نفس امّاره‌ام را چه کنم؟

این همان نفسی است! که انبیاء از دست او نالیده‌اند.

این همان نفسی است که با همکاری شیطان آدم را وادار به خوردن گندم کرد و او را از بهشت بیرون نمود.

این همان نفسی است که یونس را به دهان ماهی انداخت.

این همان نفسی است! که خدای تعالی در قرآن از قول بندگانش فرموده:

﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[3]

۱- سوره حجر آیه ٤٢.

۲- سوره نحل آیه ۱۰۰.

۳- سوره یوسف آیه ۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

(من نگهدارنده نفس خود نیستم، زیـرا او مـرا زیـاد بـه بدی امر می‌کند، مگر آنکه خدا به من رحم کند).

پس تا من موفّق به تزکیه او نشوم و به دست خود او را تسلیم خدای خود نکنم. و او را مطمئنّه و راضیه و مرضیّه تربیت ننمایم، راحت نمی‌نشینم و بالأخره مـن در ایـن دنیا و در عوالم بعد بدون این عمل، خوشبخت و سعادتمند نخواهم شد.

امّا چگونه این کار دشوار را انجام دهم، از کِه و از چه کمک بگیـرم، همـه کارهـا حتّی آسان‌ترین آنها استاد می‌خواهد، پس چگونه کار به این پر زحمتی بـدون معلّـم و استاد ممکن است انجام شود؟!

نه، به هیچ وجه امکان ندارد، بلکه استادش باید بزرگترین اسـتادها باشـد، معـصوم باشد، قلب عالم امکان باشد، بر همه علوم احاطه داشته باشد و آن کسی جـز حـضرت «**بقیّةاللّه**» ارواحنا فداه نخواهد بود.

امّا چگونه دامن او را بدست آورم؟

عنقا شکار هر کس نشود!

یوسف با کلافی خریداری نگردد!

اینجا بود که باز ناله‌ام بلند شد، آن قدر گریه کردم تا از حال رفتم.

در آن حال دانستم که باید نفسم را تزکیه کنم تا به حقایق عالیه برسـم و از شـرّ او نجات پیدا کنم.

* * *

در پایان توضیح این مطلب لازم است که بدانیم استغفار و توبه از نظر قرآن فوائدی دارد که خدای تعالی در چند آیه آنها را تصریح فرموده است.

در مرحله اوّل توبه امر الهی است که در چند آیـه آن را متذکّر شده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱ـ مـی‌فرمایـد: ((يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا))[1] یعنی ای کسانی که ایمـان آورده‌ایـد توبـه کنید توبه‌ای که برگشت به گناه نداشته باشد.

۲ـــ ((وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ))[2] یعنی بسوی خدا برگردید و توبـه کنیـد ای مؤمنین شاید رستگار شوید.

بنابراین توبه یکی از واجبات الهی و عقلی است که باید هر مسلمانی آن را در تمام طول زندگی انجام دهد.

و امّا فوائد آن:

اوّلین و مهم‌ترین فوائد توبه این است که اگر صـحیح و دائمی انجام شود، انسان را بـه کمـالات روحـی و بـه مقـام عبودیّت و **خلیفةاللّهی** می‌رساند زیرا اگر حرکت و بازگـشت به سوی خدا نباشد و انسان سیر الی اللّه نکند چگونه ممکن است به مقصد و مقصود الهی نائل گردد.

دوّم: کسی که توبه می‌کند لذّت خوبی از زندگی مـادّی و معنوی خود تا دم مرگ مـی‌بـرد. زیـرا قـرآن مـی‌فرمایـد:

((وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُمَتِّعۡكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّى))[3]

۱- سوره تحریم آیه ۸.

۲- سوره نور آیه ۳۱.

۳- سوره هود آیه ۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سوّم: کسی که توبه کند خدای تعالی از آسمان بر او رحمت فراوانی نازل می‌فرماید که فرموده: ((وَيَٰقَوۡمِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا))[1]

چهارم: خدای تعالی به کسی که توبه کند قوّت و قدرت روحی و بدنی زیادی عنایت می‌کند زیرا می‌فرماید:

((وَيَزِدۡكُمۡ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمۡ))[2]

پنجم: کسی که توبه کند به خدای تعالی نزدیک می‌شود و با او انس می‌گیرد زیرا می‌فرماید: ((فَٱسۡتَغۡفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٞ مُّجِيبٞ))[3]

ششم: کسی که توبه کند از مودّت و رحمت خاصّه الهی که مخصوص مؤمنین است برخوردار می‌شود زیرا می‌فرماید: ((وَٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٞ وَدُودٞ))[4]

۱- سوره هود آیه ۵۲.

۲- سوره هود آیه ۵۲.

۳- سوره هود آیه ٦١.

٤- سوره هود آیه ۹۰.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هفتم: کسی که توبه کند فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت نصیبش می‌شود، زیرا فرموده: ((وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ))[1]

هشتم: کسی که توبه کند خدای تعالی گناهانش را محو می‌کند و شاید آنها را تبدیل به حسنات فرماید. زیرا می‌فرماید:((تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ))[2]

نهم: کسی که توبه کند خدای تعالی او را وارد بهشتی که از زیر آن آبهائی جاری است می‌فرماید. زیرا فرموده:

((وَيُدۡخِلَكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ))[3]

دهم: کسی که توبه کند خدای تعالی روز قیامت نور او را از جلو و طرف راست پیشاپیش او قرار می‌دهد تا راه بهشت را به آسانی پیدا کند. زیرا می‌فرماید:

((نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ))[4]

۱- سوره نور آیه ۳۱.

۲- سوره تحریم آیه ۸.

۳- سوره تحریم آیه ۸ و سوره صف آیه ۱۲.

٤- سوره تحریم آیه ۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یازدهم: کسی که استغفار کند مال و اولادش زیاد می‌شود و از آنها کمک و نیرو می‌گیرد. زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

((فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّٰتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَٰرًا))[1]

بنابراین سالک الی اللّه در تمام مراحل سیر و سلوک باید ذکر استغفار را بگوید و همیشه متذکّر توبه و انابه و استغفار باشد و اگر این استغفار در سحرها انجام شود بهتر است.

۱- سوره نوح آیات ۱۰ تا۱۲.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بخش چهارم

استقامت

- مرحلهٔ استقامت
- تنبلی و نا امیدی رفع می‌شود
- مرا ترسو بار آوردند
- تحمّل مصائب
- صبر در مقابل مشقّات عبادی
- استقامت و صبر در مقابل گناه
- کسل و بی‌حال نباشید
- با ارادهٔ قوی خوددار باشیم
- سوءِ ظنّ به مردم
- آنچه نزد خدا است باقی است
- استقامت یا رمز جمیع موفقیتها
- ارزش فکرکردن
- اهمیّت تمرکز فکر
- دستورات تمرکز فکر
- نظرات یک مرتاض
- نظم در امور
- دستورات نظم در زندگی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«مرحلهٔ استقامت»

استقامت به معنی طلب مقاومت و نیرومندی و پابرجا بودن و راست ایستادن در همه چیز و در همه کار و بلکه ایجاد نیرو، در وجود خود که در پی آورد این روحیّه، انسان دارای عزمی راسخ و مقاومتی بی‌نظیر و قاطعیّتی بی‌بدیل می‌گردد. زیرا یک سالک الی اللّه اگر استقامت نداشته باشد، در مقابل مشکلات و ناراحتیها از قبیل ریاضتهای شرعی و ترک گناهان و انجام واجبات و مبارزه بانفس و مخالفت با شیطان و عبودیّت کامل، نمی‌تواند به راه خود ادامه دهد و بلکه قطعا از پا درمی‌آید، لذا باید به مسائلی که لازم است ولو به اختصار در این مرحله در موضوع استقامت اشاره نمود که انشاءاللّه مفید خواهد بود.

«تنبلی و نا امیدی رفع می‌شود»

دوستی که مقامات عالیه سیر و سلوک را پیموده می‌گفت:

من یک آدم ترسو، ناامید، کم صبر، بدگمان به مردم، تنبل و منزوی بودم، آنقدر از حالات خودم متنفّر بودم که دائما از خدا مرگم را می‌طلبیدم و حتّی یک روز تصمیم گرفتم خودکشی کنم! زیرا وجود خودم را در دنیا بی‌فائده و باطل می‌دانستم، تا آنکه روزی به یک استاد بزرگوار، عالم و باتجربه که خدا او را اجر دهد، برخوردم و از او استمداد کردم، او دست مرا گرفت و به عنوان شاگردی قبولم کرد و اوّل مرا وادار به توبه نمود، مرحله توبه بسیار برایم سخت بود، زیرا اوّل شرط استاد این بود که باید

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اعمال مخصوصی را با جدیّت انجام دهم و حتّی یک روز آنها را تعطیل نکنم ولی من که به تنبلی و کم صبری عادت کرده بودم، به خصوص در اوائل برنامه توبه بسیار به من سخت می‌گذشت امّا به حمداللّه خدای تعالی ایمان و رعبی از استاد در دلم انداخته بود که هر زمان می‌خواستم در اعمالم کوتاهی و یا تنبلی کنم، با یک ابراز لطف و گفتن این که از تو توقّعی نیست که اهل مسامحه باشی، مرا دوباره وادار به کار می‌کرد، تا آنکه مرحله توبه را گذراندم و از گناهان و اشتباهات و خطاهای گذشته پاک شدم.

در آن روزی که استاد به من فرمود: اگر از این به بعد معتقد باشی که هنوز خدا از تو نگذشته است! سوءِ ظن به پروردگار داری و بالأخره آن روزی که او مرا از گناهان گذشته‌ام به خاطر ده‌ها روزی که به ریاضت مشغول بودم و توبه می‌کردم به من فرمود: حالا باید به مرحله استقامت وارد شوی، در این مرحله به تو طبعا بسیار سخت‌تر می‌گذرد ولی اگر بخواهی به کمالات روحی برسی، راهی جز پشت سر گذاشتن این منزل و این مرحله نداری.

من گفتم: بحمداللّه پنجاه درصد این مرحله در مدّت چهل روزی که مشغول توبه بودم به وجود آمده و به یاری پروردگار بقیّه آن را در این مرحله با محبّت شما انشاءاللّه به وجود می‌آید، استاد به من گفت: همه روزه سوره «کهف» را بخوان و متوجّه باش که انسان به هر مقامی که می‌رسد، در اثر استقامت و بردباری است.

در سوره «کهف» خدای تعالی قصّه «اصحاب کهف» را نقل کرده و آنها را به خاطر مقاومتشان در مقابل دقیانوس (سلطان ظالمی که ادعای خدائی می‌کرد) و ترک مقام و بلکه ترک همه چیزشان، به خاطر حفظ ایمان و اعتقاداتشان مدح فرموده و آنها به عنوان جوانمردانی در قرآن یاد شده‌اند و از آن ساعتی که آنها به خواب می‌روند، خدای تعالی به کمک آنها می‌رود و تا سیصد سال که لازم است آنها به خواب باشند تا خطر، کاملاً از آنها دور گردد، و فراموش شوند آنها را حفظ می‌کند و پس از یک بیدار شدن موقّت و کوتاه دوباره آنها را محفوظ نگه می‌دارد تا از اصحاب «امام عصر»

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

روحی فداه گردند، پس درنتیجه استقامت در راه دین، کمکهای فوق‌العاده پروردگار به بندگان می‌رسد و آنان از یاری خدای تعالی برخوردارند.

و نیز در سوره کهف خدای تعالی قصّه دو نفر که یکی بی‌ثبات و بدون مقاومت و با ضعف ایمانی وارد باغش می‌گردد و به خاطر زرق و برق دنیا منکر معاد می‌شود و دیگری رفیقش که او را سرزنش می‌کند و از بی‌ثباتی و عدم استقامت او متنفّر است و از او دوری می‌نماید و خدای تعالی به این وسیله به مردم می‌فرماید که: کسانی که دارای ضعف ایمانند مورد تنفّر خدا و مردم‌اند و پروردگار متعال برکت را از اموالش برمی‌دارد و بلکه اموالش را نابود می‌کند، امّا در اثر استقامت اگر چه انسان فقیر و تهیدست باشد خدای تعالی به او ثروت و برکت عنایت می‌فرماید.

و نیز در سوره کهف قصّه حضرت «موسی» و حضرت «خضر» (علیهما السّلام) را می‌خوانیم که حضرت «خضر» حضرت «موسی» را در صورتی به شاگردی و تبعیّت از خود می‌پذیرد که حضرت «موسی» دارای صبر و استقامت باشد و هر کجا کم صبری می‌کند حضرت «خضر» او را هشدار می‌دهد که: من نگفتم تو نمی‌توانی با من صبر کنی و او را تهدید به طرد شدن و جدائی از محضر خودش می‌کند و در آخر هم وقتی حضرت «موسی» صبرش تمام می‌شود و می‌خواهد از او جدا شود فلسفه آن چه را که او نتوانسته بر آنها صبر کند برای حضرت «موسی» بیان می‌نماید و می‌رود.

و نیز در سوره کهف قصّه «ذوالقرنین» را مفصّلاً توضیح می‌دهد و به بشریّت می‌فهماند که انسان در اثر پشتکارداری و استقامت می‌تواند، تمام کره زمین را تسخیر کند چنانکه «ذوالقرنین» با همّت و تمکّن و قدرت و استقامت به پیش می‌رود و خود را به منتهی‌الیه غرب یعنی کنار اقیانوسها رسانده و باز لشکرکشی کرده و به سوی بلوک شرق حرکت نموده و قسمتهائی از چین را تسخیر می‌نماید و او آن چنان با توکّل و استعانت از ذات اقدس متعال استقامت در راه اهداف عالیه خود را تعقیب می‌نماید که خدای تعالی او را به عنوان نمونه بارز کسی که به او تمکّن و قدرت و استقامت داده در قرآن کتاب جاودانی جهان بشریّت یاد می‌کند و مفصّل قصّه او را نقل می‌نماید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

استاد فرمود: از این قصّه‌ها که در سوره کهف نقل شده انسان باید پند بگیرد زیرا خدای تعالی در قرآن فرموده است:

((لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ)) [1]

یعنی: حکایتهای پیامبران و قصّه‌هائی که در قرآن آمده پند و اندرزی است برای صاحبان عقل.

پس همه روزه سوره «کهف» را بخوان و از این سوره مبارکه مدد بگیر و بدان که اگر انسان بخواهد به اهدافش برسد باید استقامت داشته باشد آن چنان که «اصحاب کهف» به وسیله استقامت به خدای تعالی و کمال معنوی رسیدند و آن چنان که «ذوالقرنین» به تسخیر دنیا و کشورگشائیهای فوق‌العاده رسید.

و اگر انسان در دنیا ضعف داشته باشد به نتیجه نمی‌رسد و برکت از جان و مال و وقتش برداشته می‌شود.

سپس استاد به من گفت: من هر زمان ضعف و سستی در امر تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر و انجام وظایف در خدمت به خلق در خود احساس می‌کنم سوره «نوح» را می‌خوانم و به تو هم توصیه می‌کنم که همه روزه این سوره مبارکه را بخوانی و از آن برای استقامتت کمک بگیری و توجّه داشته باش چگونه حضرت «نوح» نهصد و پنجاه سال شب و روز مردم را تبلیغ کرد و با وعده و وعید آنها را به سوی خدا دعوت نمود ولی کسی به او توجّه ننمود بلکه آنها انگشتها را درمیان گوش می‌گذاشتند که سخن او را نشنوند و لباسشان را بر سرشان می‌کشیدند تا او را نبینند ولی در عین حال او همچنان استقامت کرد تا بالأخره توانست چند نفری را به سوی خدا دعوت کند و سوار کشتی کند و آنها را از میان کسانی که حتّی نسلشان فاسد شده بود بیرون بیاورد.

من مدّت یک سال این دو سوره را می‌خواندم و مقیّد بودم که گناه نکنم و واجباتم را صحیح و در اوّل وقت انجام دهم پس از یک سال دیدم مثل کوه استوار شده‌ام همه

۱- سوره یوسف آیه ۱۱۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

امراض روحی‌ام از بین رفته و دیگر اثری از ترس و تنبلی و کم صبری در وجودم یافت نمی‌شود و آماده برای طی مراحل کمالیّه شده‌ام.

«مرا ترسو بار آوردند»

در اثر بدآموزیهای پدر و مادرم و یا بهتر بگویم در اثر محبّت زیادی که پدر و مادرم نسبت به من داشتند، مرا ترسو بار آوردند.

فراموش نمی‌کنم، در کودکی هر وقت در شب می‌خواستم، از خانه بیرون بروم مادرم می‌گفت: بچّه می‌ترسد، باید همراه او کسی باشد و نباید تنها بیرون برود یا آنکه از تاریکی مرا می‌ترساندند و می‌گفتند: بدون چراغ نباید در تاریکی وارد شود، از «گربه» مرا می‌ترساندند، از «لولو» مرا می‌ترساندند، از تنهائی مرا می‌ترساندند، از دیوانه مرا می‌ترساندند، از رفتن کنار حوض مرا می‌ترساندند، از اجنّه و اشباح مرا می‌ترساندند، از مرده هم که خودم می‌ترسیدم، ولی آنها با قصه‌های دورغین که گاهی اجنّه یا شیطان در بدن مرده وارد می‌شوند و با آن قیافه وحشتناک از میان تابوت حرکت می‌کند و به انسان حمله می‌کند، مرا بیشتر می‌ترساندند و بالأخره از همه چیز و همه صداها در من ایجاد رُعب و ترس می‌نمودند و آن قدر این اعمال و تلقینات در من اثر سوء گذاشته بود که اگر پدر و مادر چشم مرا کور می‌کردند و یا دستهای مرا در کودکی قطع می‌نمودند بهتر از این بود که مرا آن همه ترسو بارآوردند!

لذا وقتی می‌خواستم مراحل سیر و سلوک را بپیمایم و شنیده بودم که انسان وقتی پاک شود و روحش جلائی پیدا کند؛

انوار ملائکه را می‌بیند، ارواح اولیاء خدا را مشاهده می‌کند، مرده‌ها با او حرف می‌زنند، باید در خلوت با خدا مناجات کند، تاریکی و تنهائی بهترین وسیله دوری از ریا و سُمْعَه و ارتباط با خداست، اولیاء خدا در بیابانها تنها حرکت می‌کنند، باید در هفته یک روز به قبرستان برای زیارت اهل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قبور رفت و از مرگ دیگران عبرت گرفت و از مـرگ متنبّـه شد.

من می‌ترسیدم که وارد مراحل سیر و سلوک شوم. زیرا با خود می‌گفتم، وقتی مـن از اولیاء خدا شدم و چشم دلم باز شد و این چیزهای وحشتناک را دیدم چـه خـواهم کرد!.

حالا شما ببینید چقدر آنها به من صدمه زده بودند،

ولی در عـین حـال، شـوق وصـول بـه حقـایق و تزکیـه نفـس مـرا آنـی راحـت نمی‌گذاشت، در کشمکش روحی عجیبی واقع شده بودم. از طرفی می‌ترسیدم کـه اگـر من تزکیه نفس کنم، ممکن است از آن چه می‌ترسم به سراغم بیاید و از طـرف دیگـر می‌دانستم که اگر ناپاک بمانم و به کمال روحـی نرسـم، حیـوانی متولّـد شـده و مثـل حیوانات زندگی کرده و مثل حیوانی مرده‌ام.

لذا به محضر استاد بزرگواری که جانم به قربانش باد، مشرّف شدم و شرح حالم را به او گفتم، او به من گفت: من نمی‌گذارم تا زمانی که مرض ترست را معالجه نکرده‌ام، تو چیزی از انوار ملائکه و یا مسائل غیرعادی را ببینی، من بدون آن که متوجّه باشم او چه خواهد کرد، تسلیم دستورات او شدم، او ابتدا دستور توبه را به من داد و مدّتها در مرحله توبه برای پاک شدن از گناهان و عقب افتادگیهایم ریاضت می‌کشیدم. سپس بـه من دستور استقامت را داد و بیشتر روی مبارزه با ترس با من کار می‌کرد و چـون مـن مقیّد بودم، هر چه او می‌گوید، مو به مو عمل کنم و این تعهّد را به او داده بودم، او مرا با دستورات زیر، هم دارای استقامت و پایداری نمود، و هم به کلی تـرس را از وجـود من بیرون کرد.

اوّل به من گفت: ترس به خاطر نداشتن استقامت و پایداری است، بنابراین باید تـا مدّت ده شب هر شب هزار قدم در بیابان تاریک اطراف شـهر راه بـروی! شـب اوّل و دوّم می‌توانی، با یک نفر از دوستان و رفقای خودت این کار را بکنی و از شـب سـوّم حتما باید تنها این کار را انجام دهی و بدانی و بلکه به خـود تلقـین کنـی، محلـی کـه تاریک است نسبت به محلی که روشن است چیزی (که همان روشنائی باشد) کم دارد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و انسان نباید از عدم و نیستی بترسد، و بعد متوجّه باشی که وقتی با شخص دیگری به تاریکی می‌روی و نمی‌ترسی، علّتی جز انس با آن شخص و عدم تمرکز فکر به مسائل وحشتناک ندارد. زیرا اگر وهمیّات شخصی کنار گذاشته شود پنجاه درصد ترس در تاریکی از بین می‌رود و اگر متوجّه باشی که در تاریکی جز همان چیزهائی که در روشنائی هست چیز دیگری وجود ندارد و بلکه تاریکی، روشنائی را هم کم دارد. پنجاه درصد ترس باقی مانده هم از بین می‌رود، لذا من این دستور را ده شب عملی کردم، ولی شبهای اوّل به قدری می‌ترسیدم که حتّی نمی‌خواستم صدای نفس کشیدنم هم بلند شود و رفته رفته به کلی ترس از تاریکی و تنهائی در شبهای اواخر از دلم بیرون رفته بود و دیگر از تاریکی و تنهائی نمی‌ترسیدم.

دوّم به من گفت: پس از این ده شب و پس از آن که از تاریکی و تنهائی نترسیدی باید ده شب هر شب یک ساعت در اتاق خلوت و تاریک بنشینی و با خود فکر کنی که الآن اجنّه وارد اتاق می‌شوند و این تخیّل را هر چه می‌توانی بیشتر در خود تقویت کن، تا آن که مسأله جنّ در نظر تو کاملاً عادی گردد و احتمالاً تخیّلات در اوائل چیزهائی را در نظر تو مجسّم می‌کند ولی نباید به آنها اهمیّت بدهی و بلکه خود را خوشحال بگیر که می‌خواهی با موجوداتی که دیگران با آنها در ارتباط نیستند، ارتباط برقرار کنی.

من آن چه استاد فرموده بود انجام دادم، شبهای اوائل خیلی می‌ترسیدم و احیانا چشمهایم سیاه تاریکی می‌کرد و اشباحی به نظرم می‌رسید، ولی همان طوری که استاد گفته بود، خود را خوشحال می‌گرفتم و با خود می‌گفتم که چه خوب شد، می‌خواهم با موجوداتی که دیگران با آنها در ارتباط نیستند، من در ارتباط باشم و در شبهای آخر نه چیزی می‌دیدم و نه ترسی داشتم و بحمداللّه به کلّی ترسم از جنّ و ملائکه و ارواح ریخته بود و حتّی آرزو می‌کشیدم که آنها را ببینم، امّا هنوز از مرده می‌ترسیدم و درنتیجه از مرگ زیاد وحشت داشتم و استاد هم در این خصوص چیزی به من نمی‌گفت، ولی در هفته یک روز به من اصرار می‌کرد که با او به قبرستان بروم و برای اهل قبور فاتحه‌ای بخوانم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در یکی از این هفته‌ها، از استاد سؤال کردم که شما چرا مرا در موضوع مرگ و ترس از آن وادار به استقامت و نترسیدن از مرده نمی‌کنید؟ استاد به من گفت: به دو جهت هنوز وقت معالجه این مرض روحی از تو نشده، اوّل به خاطر آن که تو هنوز حقیقت مرگ و مردن را نمی‌دانی و دوّم آن که نمی‌توانی فکر کنی انسانی که مرده است، چیزی از او کم شده یعنی قدرت از او کم شده، تفکّرات موذیانه که باید انسان از آن بترسد از او کم شده، و بالأخره روح او که همه فعالیّت او بستگی به آن دارد، از او کم شده است، پس چرا باید انسان از او بترسد و من چون مقیّد بودم که بالای حرف استادم حرفی نزنم صبر کردم، تا آن که وقتش رسید و من به کلّی از ترس مرگ و مردن و مرده نجات پیدا کردم، یعنی در مرحله اوّل مقداری استاد برای من حقیقت مرگ و مردن را توضیح داد و بعد هم چون من دانشجوی دانشکده پزشکی بودم و لازم بود به اطاق تشریح بروم و با چاقو جنازه‌ای را تشریح کنم. اگر چه روزهای اوّل خیلی ترسیدم ولی کم‌کم به حقیقت گفتار استادم متوجّه شدم که گفته بود مرده نمی‌تواند علیه من کاری که من باید از آن بترسم انجام دهد و من رفته رفته مانند غسّالها که دائما مرده‌ها را می‌شویند و به هیچ وجه نمی‌ترسند، شده بودم و من در این جا پی بردم که انسان از هر چیزی که می‌ترسد، باید با کمال شجاعت از راه صحیحی به طرف آن حرکت و با زحمت مختصری یک عمر خود را از ناراحتی نجات بدهد.

و من با این ریاضت مختصر که توانسته بودم، ترس را از وجود خود برطرف کنم، احساس کردم آن چنان استقامتی در من پیدا شده که حتی همه کارهای مشکل را می‌توانم به آسانی انجام دهم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«تحمّل مصائب»

یکی از شاگردان مکتب «اهل بیت» می‌گفت:

من طفل خردسالی بودم که مادرم از دنیا رفت، مصیبت او آن چنان در روحیّه من اثر نامطلوبی گذاشت که هر وقت کسی از نزدیکانم دچار کسالت مختصری می‌شد، نمی‌توانستم خود را کنترل کنم و اگر یک فرد از آنهائی که من او را می‌شناختم، از دنیا می‌رفت بیشتر از صاحبان مصیبت جزع و فزع می‌کردم و برای احتمال خبرهای ناگوار فوق‌العاده متأثّر می‌شدم، این حالت مرا از پا درآورده بود، لذا نزد عالم بزرگواری که به گمان خودم می‌تواند مرض روحی مرا معالجه کند رفتم، او به من گفت: این حالت در اثر این است که تو پرعاطفه‌ای و لذا دلت برای دیگران بیش از معمول می‌سوزد و این یکی از صفات حمیده انسانی است و تو نباید ناراحت باشی ولی من متوجّه شدم که او از کسالت روحی من اطّلاعی ندارد. زیرا این مرض روحی نزدیک بود مرا به هلاکت بکشاند، من فوق‌العاده کم تحمّل و کم صبر شده بودم، من دیگر حاضر نبودم کوچک‌ترین مصیبتی را تحمّل کنم، لذا به خدمت استادی که هم اکنون هم استاد من است و از او بهره‌های فراوانی برده‌ام رفتم او به من گفت: این حالت که به تو عارض شده، در اثر همان ضربه مصیبت مادرت که در طفولیّت متوجّه تو شده، بوده است و انشاءاللّه با دستوراتی که من به تو می‌دهم و تو گوش به حرف خواهی داد، این حالت در تو تعادل پیدا می‌کند، من از او تشکّر کردم و تعهّد نمودم که هر چه می‌گوید عمل کنم و تحت فرمانش باشم، استاد به من گفت:

اوّل آنکه باید در شبانه روز بسیار بگوئی «یا صابر» (لااقل هزار مرتبه) که از اسماءِالهیّه است و این اسم مقدّس تو را مدد می‌کند که در مصائب دنیا صبور و با استقامت باشی.

دوّم: این آیه مبارکه را بسیار بخوان، که خدای تعالی در قرآن فرموده:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ[1]

و توجّه کاملی به معنی آن آیات داشته باش، زیرا توجّه به این آیات صبر و تحمّلت را در مصائب زیاد می‌کند و سپس باید همه روزه بلکه باید در تمام اوقات به خود القاء کنی که من باید در مقابل تمام مصائب مثل کوه استوار باشم و هیچ مصیبتی نمی‌تواند، مرا از پا درآورد، باید به خود بگوئی من قویّم، من از مردان بزرگ تاریخ که در مقابل مصائب بزرگ تحمّل می‌کردند و به کمال انسانیّت و بزرگی رسیدند، چه کم دارم!، حضرت «مریم» (علیها السّلام) اگر به بزرگ‌ترین مصیبت که حامله شدن بدون شوهر و تهمت زنا آن هم از طرف نزدیکانش مبتلا نمی‌شد، استقامت نمی‌کرد، بلکه مثل افراد ترسو و زبون خودکشی می‌نمود و به این همه عظمت که چند میلیارد مسیحی و مسلمان همه در مقابلش احترام کنند موفّق نمی‌گردید، حضرت «عیسی» (علیه السّلام) اگر در مقابل مصائبی که حواریّین و دشمنان یهودیش متوجّه او کردند، استقامت و صبر و تحمّل نمی‌داشت و صحنه را خالی می‌گذاشت، موفّق به عظمتی که امروز میلیاردها مسلمان و مسیحی او را به عنوان فرد بارز عالم خلقت بشناسند، نمی‌شد.

«رسول گرامی اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) اگر تحمّل مشقّات و مصائبی که در مدّت بیست و سه سال متوجّه او شد نمی‌کرد، یقیناً امروز دین مقدّس اسلام به این عظمت باقی نمی‌ماند. و بالأخره اگر به حالات انبیاء و اولیاء و بلکه دانشمندان و

۱- سوره بقره آیات ۱۵۵ تا۱۵۷.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بزرگان دقیقاً توجّه کنی! شاید کسی را که بدون تحمّل مصائب و استقامت در مقابل ناملایمات به جائی رسیده باشند، نمی‌یابی و اساسا بدان که دنیا مملوّ از مصائب و ناملایمات است، دنیا خانه‌ای است که به بلا پیچیده شده و بالأخره همه کس به نحوی مبتلای به آن بلیّات و مصائب می‌گردند و تنها کسی که در مقابل این ناملایمات صبور و دارای استقامت و ایمان است، می‌تواند زندگی راحتی داشته باشد.

یکی از بزرگان علم و دانش می‌گفت: من روستازاده بودم، پدرم مرد بسیار فقیر و بی‌بضاعتی بود، مصائب و گرفتاریهای زیادی متوجّه‌اش می‌شد، مثلاً فراموش نمی‌کنم که در زمستانی به خاطر مرضی که همه اهل خانه به آن مبتلا شدیم، تنها از پنج پسری که او داشت من جان سالم بدر بردم و چهار برادر و مادرم در ظرف یک هفته در مقابل چشم من و پدرم از دنیا رفتند، ما حتّی به خاطر برف سنگینی که راه ما را با شهر بسته بود، نتوانستیم پزشکی به بالین آنها بیاوریم، این مصیبتها به قدری پدرم را ناراحت کرده بود که من یک روز متوجّه شدم او می‌خواهد خود را در اصطبل با طناب حلق آویز کند، من او را دلداری دادم و دائما به خود می‌گفتم که اگر من هم در مقابل این مصیبتها کم صبری کنم کاری جز صدمه به خودم، جز نشان دادن ضعف، جز اظهار عجز و ناتوانی، نکرده‌ام، پس چرا خود را در مقابل این حوادث بشکنم و استقامتم را از دست بدهم و در تاریخ نامم را به عنوان یک فرد شکست خورده و ناتوان بگذارم ولی اگر محکم بایستم و مشغول کارهای علمی و معنوی و خود سازی بشوم و به این مصائب و بلاها اعتنائی نکنم. قطعا موفّق می‌شوم و به کمالات علمی و معنوی می‌رسم، لذا سینه را سپر بلاها کردم و مثل کوه استوار ایستادم و به قدر پشیزی به مصائب بزرگ و بلاهای به ظاهر خانمان سوز اعتنائی نکردم، رفته رفته بلاها کوچک شدند، مصائب حقیر گردیدند، فشارهای روزگار قابل تحمّل شدند و من موفّق به آنچه حالا دارم گردیدم.

طبق آماری که در یکی از روزنامه‌ها خواندم و در کتاب اتّحاد و دوستی نوشته است «در هر ۳۵ دقیقه یک نفر در آمریکا خودکشی می‌کند و در هر دو دقیقه یک نفر دیوانه می‌شود» اگر این مردم صبر و بردباری در مقابل مصائب روزگار می‌داشتند و با

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قوّه ایمان و نیروی اراده به پیش می‌رفتند، قطعا این آمار وحشتناک، بسیار کاهش پیدا می‌کرد و این همه جنایت در عالم به وجود نمی‌آمد.

سپس استاد به من گفت: اگر می‌خواهی در مقابل مصائب دنیا صبور و با استقامت باشی، کوشش کن که اعتقادت را به خدای تعالی تقویت کنی، زیرا وقتی خدا را شناختی و به او تکیه کردی و از این راه آرامش قلب و دلت را به دست آوردی می‌توانی، به آسانی مصائب را تحمّل کنی و دیگر خوف و حزنی نداری، خدای تعالی در این خصوص در قرآن کریم فرموده:

((إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَـٰمُواْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))[1]

یعنی: کسانی که می‌گویند، پروردگار ما خدای تعالی است و سپس پا برجا ایستاده‌اند، نه خوفی برای آنها خواهد بود و نه حزنی آنها را می‌گیرد.

استاد به من گفت: همه روزه لحظاتی که می‌خواهد خوابت ببرد و لحظات اوّلی که از خواب بیدار می‌شوی به خودت تلقین قوّت و قدرت کن با خود بگو من قویّ هستم من توانایم من در مقابل تمام مشکلات استقامت می‌کنم و مثل کوهی استوارم و امثال این کلمات را مدّت چند دقیقه به خود تلقین نما.[2]

من به مواعظ و دستورات استاد عمل کردم اگر چه چند، ماه معطّل شدم و تمام افکارم متمرکز در به دست آوردن صبر و استقامت در مقابل مصائب روزگار بود ولی به حمداللّه موفّق به استقامت و صبر کاملی گردیدم و آن ضعف و ناراحتی روحیم بکلّی از بین رفت و خدای تعالی مرا در این جهت مدد فرمود.

۱- سوره احقاف آیه ۱۳.

۲- مفصّل این مطلب در بخش تمرکز فکر خواهد آمد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«صبر در مقابل مشقّات عبادی»

من در عبادت خیلی کم صبر و کم حوصله بودم و فکر می‌کردم که اگر یک شب تا صبح مثلاً در حرم بیتوته کنم و یا یک عبادت پر زحمت را یک مرتبه انجام دهم و بقیّه اوقات به طرف عبادت نروم، باید به تمام کمالات روحی برسم. لذا همه روزه کتب ادعیه را باز می‌کردم و مقداری از دعاها را می‌خواندم و خیال می‌کردم که دعاها و اعمال مستحبّه مانند باغ گلی است که وقتی انسان در آن وارد می‌شود، باید هر روز گلی غیر از گل روز قبل بچیند و برگردد.

روزی استادی، مرشدی، حکیمی و بهتر بگویم طبیب روحی، که جانم به قربانش باد، مرا در این خصوص کاملاً راهنمائی کرد و از سرگردانی و حیرت نجاتم داد، زیرا سالها که من مشغول دعا و اعمال مستحبّه بودم و به نتیجه‌ای نرسیده بودم و خسته هم شده بودم، به نزد آن استاد بزرگوار رفتم و جریان خودم را برای او شرح دادم، او به من گفت: اعمال مستحبّه‌ای که در کتابها نوشته‌اند و از پیشوایان دین رسیده است در حقیقت مثل داروهائی است که در داروخانه‌ای گذاشته باشند، اگر شما هر روز وارد داروخانه‌ای بشوید و مقداری از آن داروها را بردارید و بخورید کار درستی نکرده‌اید بلکه باید اوّلاً اگر شما مریض هستید، مرضتان را یا خودتان و یا طبیب معالجتان تشخیص دهد و بعد داروی مورد نیازتان نیز تشخیص داده شود و سپس از آن دارو آن قدر استفاده کنید، تا اثرش را در وجودتان احساس نمائید، حتّی در بعضی از روایات آمده که یک عمل لااقل یک سال باید مداومت شود.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**من عمل عملاً من اعمال الخیر فلیدم علیه سنةً و لایقطعه دونها**».[1]

یعنی: کسی که عملی از اعمال مستحبّه و خیر را انجام می‌دهد باید لااقل یک سال مداومت کند و در وسط قطعش ننماید.

۱- مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«امام صادق»(علیه السّلام) فرمود: «**اذا کان الرجل علی عملٍ فلیدم علیه سنةً ثم یتحول عنه ان شاء الی غیره**».[1]

یعنی: وقتی انسان یک عمل مستحب عبادی را می‌خواهد انجام دهد، لااقل یک سال بر آن مداومت کند پس از آن اگر خواست می‌تواند به عمل عبادی دیگری بپردازد.

و نیز «امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**ایّاک ان تفرض علی نفسک فریضةً فتفارقها اثنی عشر هلالاً**».[2]

یعنی: مبادا عملی را تصمیم بگیری که انجام دهی و کمتر از دوازده ماه بشود.

و از طرف دیگر انسان نباید در خواندن دعا و یا عبادت افراط و زیاده‌روی کند، زیرا انسان از عبادت زده و خسته می‌شود.

«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) در وصایائی که به فرزندش فرموده می‌گوید: «**واقتصد یا بنی فی معیشتک، و اقتصد فی عبادتک و علیک فیها بالامر الدائم الذی تطیقه**».[3]

یعنی: ای پسرم در معیشت و عبادتت میانه رو باش و عبادت دائمی را که طاقتش را داشته باشی انتخاب کن و همیشه با همان کمیّت و کیفیّت عبادت نما.

۱- اصول کافی ج ۲، ص ۸۵.

۲- اصول کافی ج ۲، ص ۸۳.

۳- بحارالانوار ج ۷۱، ص ۲۱٤.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و باز فرمود: «**قلیل تدوم علیه ارجی من کثیر مملول فیه**».[1]

یعنی: عبادتی که کم باشد ولی ادامه داشته باشد امیدوار کننده‌تر است برای موفقیّت و رسیدن به کمالات، تا عبادت و اعمال مستحبّه‌ای که زیاد باشد ولی خسته کننده و ملال‌آور باشد.

«امام سجّاد» (علیه السّلام) فرمود: «**انی لاحب ان اداوم علی العمل و ان قل**».[2]

یعنی: من دوست دارم که به یک عبادت مداومت کنم اگر چه کم باشد.

«امام باقر» (علیه السّلام) فرمود: «**ما من شی احب الی اللّه عزوجل من عمل یداوم علیه و ان قل**».[3]

یعنی: چیزی محبوب‌تر از عملی که انسان بر آن مداومت داشته باشد نزد خدای عزوجل وجود ندارد، اگر چه آن عمل کم باشد.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**ان خیر العبادات ... ادومها و ان قل**».[4]

یعنی: بهترین عبادات آن عبادتی است که مداوم باشد اگر چه کم باشد.

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید.

۲- اصول کافی ج ۲، ص ۸۲.

۳- اصول کافی ج ۲، ص ۸۳.

٤- بحارالانوار ج ۷۱، ص ۲۱۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بنابراین باید اذکار و عبادات مستحبّه را به قدر طاقت و به قدر نیاز روح که انسان را خسته نکند و روح را کسل ننماید انجام داد و بعلاوه باید به یک ذکر و یک دعا و عبادتی که انتخاب می‌شود، مدّتی با تشخیص استاد مداومت نمود.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: من در جوانی در حال طواف بودم و بسیار کوشش در عبادت می‌کردم و در آن حال بسیار عرق کرده بودم، که پدرم بر من عبور کرد و فرمود: ای پسرم، ای «جعفر» خدای تعالی وقتی که بنده‌ای را دوست داشته باشد او را وارد بهشت می‌کند و از او راضی می‌شود به عمل کم و آسانی که او انجام می‌دهد.[1]

سپس استاد گفت: انسانی که دارای استقامت است، همیشه به هر کاری که وارد می‌شود، باید آن را مدّتها ادامه دهد، تا به نتیجه برسد، اگر شما بخواهید میخی را به دیوار بکوبید باید چکش را بر میخ مکرر بکوبید و به خصوص اگر دیوار محکم باشد و تا مداومت بر کوبیدن چکش به روی میخ نداشته باشید موفّق نخواهید شد.

دعاها هم همین طورند، اگر کسی بخواهد صد در صد به مسأله‌ای از مسائل و به مرحله‌ای از مراحل روحی موفّق شود، باید به وسیله یکی از عبادتها که متناسب آن مرحله هست مدّتی مداومت نماید و حتّی یک روز و یا یک نوبت هم آن را ترک ننماید، افرادی که هر روز به کاری مشغول‌اند و هنوز یک کار را به پایان نرسانده مشغول کار دیگر می‌شوند، هیچ زمان کار صحیحی انجام نمی‌دهند و توفیقی به دست نمی‌آورند.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**عدو العمل، الکسل**».[2]

۱- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١٣.

۲- اصول کافی ج ٥، ص ٨٥.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یعنی: دشمن اعمال صالحه و خوب کسالت و خستگی و بی‌حالی است.

و نیز فرمود: «**الکسل یضر بالدین و الدنیا**».[1]

یعنی: بی‌حالی و عدم استقامت، به دین و دنیای انسان ضرر می‌زند.

سپس استاد به من گفت: فرزندم، این که در احادیث وارد شده که باید انسان دارای صبر در عبادت باشد، منظور همین مداومت در عبادت و تحمّل مشقّاتی است که نصیب انسان در راه عبادت و بندگی خدا می‌گردد، می‌باشد.

«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) فرمود: «**المداومة، المداومة، فانّ اللّه لم یجعل لعمل المؤمن غایة الا الموت**».[2]

یعنی: به عبادت و اعمال خیر مداومت کنید، مداومت کنید، زیرا خدای تعالی قرار نداده برای اعمال خیر و عبادت پایانی مگر مرگ.

و من به تو، توصیه می‌کنم که اگر می‌خواهی از این کم حوصلگی و کم صبری نجات پیدا کنی، یک عبادت سبک که مناسب حال و روحیه‌ات باشد را انتخاب کن و سپس مقیّد باش که حتّی یک روز هم آن را ترک نکنی و لااقل یک سال به آن مداومت نمائی (البته بعدها آن عبادت را استاد مطابق حال من به من دستور می‌داد) و بکوش که اراده‌ات را تقویت کنی و حتّی به فکر ترک عبادت هم نیفتی.

۱- تحفه‌العقول ص ۲۱۹.

۲- مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«استقامت و صبر در مقابل گناه»

در وقتی که من جوان بودم شیطان و نفس امّاره مرا به زانو درآورده بودند، در آن وقت هر چه می‌کردم که به گِرد گناه نگردم، باز مرا آنها در وسط گناه می‌انداختند، به قدری خود را در مقابل شیطان و نفس، ضعیف می‌دیدم که کم‌کم می‌خواستم به کلّی از بندگی خدای تعالی و ترک گناه مأیوس شوم، به نزد استاد بزرگواری بار یافتم، او به من فرمود: اگر تو، به دو چیز متوجّه باشی در ترک گناه استقامت پیدا می‌کنی.

اوّل:آنکه بدانی گناه یعنی چه؟

دوّم:آنکه عظمت ذات اقدس پروردگار را متوجّه باشی!

توضیح آنکه: انسان اگر لااقل روحش را به قدر بدنش اهمّیّت بدهد و بداند که گناه مانند زهر است که اگر انسان کوچک‌ترین گناه را مرتکب شود، لااقل مثل این است که یک قطره زهر خورده و قطعا روح را مسموم می‌کند و سلامت روحی خود را از دست می‌دهد و اگر ادامه پیدا کند ممکن است، به کلّی روحش بمیرد، قطعاً به هیچ وجه گناه نمی‌کند.

و یا اگر انسان خدای تعالی را لااقل به قدر یک میزبان پرمحبّتی که او را دعوت کرده و تمام نعمتها را برای او فراهم ساخته و در مقابل او احترامات لازمه را انجام داده، بداند. همان گونه که حاضر نیست در حضور آن میزبان مهربان کاری بکند که او را به غضب درآورد، همچنین اگر کسی لااقل به محبّتهای خدای تعالی و نعمتهای او متوجّه باشد، کوچک‌ترین گناهی که خدای تعالی را به غضب دربیاورد، انجام نخواهد داد.

«امیرالمومنین» (علیه السّلام) فرمود: «**من استقام فالی الجنة و من ذل فالی النّار**».[1]

یعنی: کسی که در راه ترک گناه زحمت می‌کشد و استقامت در مقابل نفس و شیطان می‌نماید، به سوی بهشت

۱- نهج‌البلاغه خطبه ۱۱۹.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

روانه است و کسی که ذلّت گناهکاری را به دوش می‌کشد، به سوی جهنّم روانه خواهد بود.

و بدان که هر کسی در گرو اعمال خود است، خدای تعالی فرموده: **((كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ))**[1] و چون این چنین است، باید انسان برای آخرتش، برای استراحت در زندگی ابدیش، برای نجات از عذاب الهی، برای آنکه مبادا قلبش بمیرد، گناهان را ترک بنماید و حتّی کوچک‌ترین گناه در نظرش بزرگ و با عظمت باشد «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

«لاتحقروا شیئا من الشر و ان صغر فی اعینکم».[2]

یعنی: بدیها و گناهان را حقیر نشمارید، اگر چه در نظر شما کوچک باشند.

بنابراین انسان به خاطر ضررهائی که از گناه متوجّهش می‌شود، به خاطر درهم نشکستن عظمت اوامر پروردگار، به خاطر وفاداری و شکر نعمتهای الهی، به خاطر نجات از آتش جهنّم، باید خود را از گناه حفظ کند و در همه حال تقوی و پرهیزگاری را کاملاً رعایت نماید.

«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) به فرزندش حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) فرمود: «**یا بنی اوصیک بتقوی اللّه فی الغنی و الفقر**».[3]

یعنی: ای پسرم تو را به تقوی و دوری از گناه توصیه می‌کنم چه در حال ثروت و غنی و چه در حال فقر و نیازمندی باشی.

۱- سوره مدّثر آیه ۳۸.

۲- بحارالانوار ج ۷۳، ص ۳۵۵.

۳- بحارالانوار ج ۷۷، ص ۲۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سپس استاد به من گفت: اگر بدانی که خدای تعالی تا چه حدّ در مقابل گناه به غضب درمی‌آید هیچگاه گناه نمی‌کنی، گناه در حقیقت مبادرت به ایجاد غضب و سخط خدای تعالی است و آن چنان گناه پروردگار را به غضب درمی‌آورد که می‌فرماید:

((وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدْخِلْهُ نَارًا خَٰلِدًا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٌ مُّهِينٌ))[1]

یعنی: کسی که خدا و رسولش را عصیان کند و حدود الهی را درهم بشکند، خدای تعالی او را وارد آتش می‌کند که در آن مخلّد خواهد بود و برای او عذاب سختی در نظر گرفته شده است.

و من برای تو برنامه‌ای تنظیم می‌کنم که انشاءاللّه به هیچ وجه گناه نکنی و همیشه خدای تعالی را از خود راضی نگهداری.

اوّل: با ذکر «**یا رَحْمنُ یا رَحیم**» که لااقل پانزده دقیقه باید طول بکشد متوجّه مهربانیهای خدای تعالی باش و نعمتهای او را به یاد بیاور.

دوّم: با ذکر «**یا دَیّان**» که لااقل ده دقیقه باید طول بکشد و به معنی «جزا دهنده» است به یاد عذابهای الهی برای معصیت‌کاران و این که کوچک‌ترین گناه از نظر پروردگار محو نمی‌شود، باش و وقتی حالت خوف و خشیّت در تو پیدا شد و اشکی از دیدگانت جاری گردید، با خواندن صیغه استغفار (لااقل صد مرتبه)[2] تصمیم بگیر و با خود بگو که اگر قطعه قطعه‌ام کنند به سوی گناه نمی‌روم. و باید این عمل را لااقل تا چهل روز عمل کنی که انشاءاللّه ترک گناه برای تو آسان می‌گردد و موفّق خواهی شد.

۱- سوره نساء آیه ۱٤.

۲- **اَسْتَغْفِرُاللّه ربّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ.**

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و ضمناً این را بدان که ارزش انسان بستگی به اراده او دارد هر چه اراده‌اش قوی‌تر باشد ارزشش، انسانیّتش، بیشتر است، پس در آخر با یک اراده قوی خود را وادار به ترک گناه بکن و شدیدا پای این اراده بایست و از خدای تعالی درخواست موفّقیّت خود را بنما.

«کسل و بی‌حال نباشید»

روزی به دوستی که یکی دوبار در زندگی شکست خورده و به مقصدی که منظورش بود نرسیده و در نتیجه یأس و ناامیدی سر تا پای وجودش را فرا گرفته بود، برخوردم. و وجود او را در دنیا عاطل و باطل دیدم، او به طور کلّی در اثر پیشامدهای روزگار کسل و بی‌حال کناری نشسته و خود را تسلیم حوادث و بلاها نموده و به هیچ وجه از خود دفاعی نمی‌نمود، حال عبادت نداشت و به کلّی سر تا پای وجودش را بی‌رغبتی به عبادت فرا گرفته بود. و حال آنکه اگر انسان در مقابل هجوم بلاها و حوادث مانند کوه نایستد و به کار خود و عبادتهایش ادامه ندهد، یقیناً از پا در می‌آید و در دنیا و آخرت دچار زیانهای غیر قابل جبران می‌گردد.

من او را به محضر یکی از بزرگان و اساتید علم تزکیه نفس بردم و از او خواستم که شرح حال خود را برای آن استاد بزرگ بیان کند.

او خوشبختانه حرف مرا گوش کرد و شرح حالی از خود برای آن عالم بزرگوار بیان نمود.

استاد با مواعظ زیر و دستوراتی که به او داد او را موفّق به حیات مجدّدی گردانند. و بحمداللّه تا به حال از بهترین شاگردان برنامه‌های معنوی و روحی بوده است.

استاد ابتدا آیاتی از قرآن مجید که مربوط به نشاط و سرعت در خوبیها و استقامت در عبادت بود، برای او تلاوت کرد و معتقد بود که این آیات به تنهائی نورانیّت ایجاد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

می‌کند. و او را به نشاط در عبادت در می‌آورد. و از این کسالت و بی‌حالی بیرون می‌برد. و آن آیات قرآن اینها بودند:

((وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ))[1]

یعنی: هر کسی را راهی است به سوی خدای تعالی، پس بر یکدیگر به سوی خوبیها پیشی بگیرید، شما هر کجا باشید خدای تعالی همه‌تان را حاضر می‌کند، خدای عزّوجل بر هر چیزی قدرت دارد.

و فرموده:((وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ))[2]

یعنی: به سوی مغفرت پروردگارتان شتاب کنید. و بر یکدیگر پیشی بگیرید.

و فرمود: ((فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ))[3]

یعنی: به سوی خوبیها بر یکدیگر پیشی بگیرید.

و فرمود: ((أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ))[4]

یعنی: آنان به سوی خوبیها سرعت می‌گیرند.

۱- سوره بقره آیه ۱٤۸.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۳۳.

۳- سوره مائده آیه ٤۸.

٤- سوره مومنون آیه ٦۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پس بر همه مسلمانان لازم است که به سوی کارهای خوب اعمّ از کارهای خوب دنیائی یا کارهای خوب آخرتی بر یکدیگر سبقت بگیرند و لحظه‌ای از پیشرفت به سوی کمالات مادّی و معنوی کوتاهی نکنند.

سپس استاد به او گفت: این حالت روحی تو را در روایات «فترت» گفته‌اند، یعنی سکون و توقّف بعد از مدّتی عبادتهای بی‌رویّه و خسته‌کننده که منتهی به همین حالت طبعاً می‌شود.

«پیغمبراکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرموده: «**الا ان لکل عبادة شرة ثم تصیر الی فترة**».[1]

یعنی: همه بدانید که برای هر عبادتی مدّتی (به خصوص در اوائل) نشاط و رغبت زیادی است و انسان با شوق و شعفی به سوی آن عبادت می‌رود و چون توقّع دارد که زود به نتیجه برسد و طبعاً بدون برنامه‌ریزی و روش صحیحی که باید در عبادت اتّخاذ کند بوده لذا به آنچه می‌خواسته نخواهد رسید، خسته می‌شود و بعد متوقّف می‌گردد.

حال اگر این توقّف و ایستگاهش در زمانی باشد که هنوز انحراف پیدا نکرده و در منهج صحیح و صراط مستقیم لنگر انداخته باشد، خدای تعالی دست او را خواهد گرفت و او را هدایت خواهد فرمود، ولی کسی که افراط کرده و از صراط مستقیم خارج شده و به خاطر عشق در عبادت از این و آن دستور گرفته و به مسلکهای انحرافی کشیده شده و در آن انحراف لنگر انداخته و خسته شده گمراه خواهد بود و عملش بیهوده و خودش به هلاکت می‌رسد.

۱- اصول کافی چهار جلدی با ترجمه، کتاب الایمان و الکفر جلد ۳ صفحه ۱۳٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سپس «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

«اما انّی اصلّی و انام و اصوم و افطر و اضحک و ابکی فمن رغب عن منهاجی و سنتی فلیس منّی».[1]

یعنی: آیا نمی‌بینید که من، هم نماز می‌خوانم، و هم به موقع خود می‌خوابم و هم بعضی از روزها روزه می‌گیرم و هم روزها غذا می‌خورم و هم خنده می‌کنم و هم گریه می‌کنم.

توضیح آنکه من هم مثل شما زندگی عادی دارم و مانند بشری هستم که در تمام کارهای بشری شرکت می‌کنم، نه به جانب افراط می‌روم و نه به جانب تفریط، نه آنقدر عبادت می‌کنم که خسته شوم و خواب را بر خود حرام کنم و نه آن قدر تنبلی می‌کنم که از دائره بندگان خدا و عبادت کنندگان خارج شوم. شما هم مثل من باشید، کسی که از راه و روش و سنّت من سرپیچی کند از من نیست.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: **«انّ لکلّ احد شرّة و لکلّ شرّة فترة، فطوبی لمن کانت فترته الی خیر».**[2]

یعنی: برای هر کسی در هر کاری نشاطی و بی‌حالی و سکونی هست خوشا به حال آن کسی که نشاطش منتهی به کارهای خوب شود و در کارهای بد متوقّف نگردد، زیرا اگر در حال نشاط کارهای بد بکند و بعد در همان حال بماند به بدترین وضع مانده، ولی اگر در حال نشاط مشغول کارهای خوب باشد اگر چه بعدا متوقّف شود در جای خوبی متوقّف گردیده است.

۱- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١١.

۲- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١١.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و «امام باقر» (علیه السّلام) فرمود: «**ما من احد الا وله شرّة و فترة، فمن کانت فترته الی سنّة فقد اهتدی و من کان فترته الی بدعة فقد غوی**».[1]

یعنی: کسی نیست مگر آنکه دارای نشاط و بی‌حالی در مواقع مختلف زندگی است و اکثرا در اوائل دارای نشاطی هستند، پس کسی که سکونش در عبادت و دستورات الهی قرار بگیرد هدایت می‌شود ولی کسی که سکونش در بدعتها قرار بگیرد گمراه شده است.

سپس استاد به او گفت: طبق احادیث زیادی که از «معصومین» (علیهم السّلام) نقل شده انسان باید در عبادت میانه رو باشد.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود:«**لاتکرهوا الی انفسکم العبادة**».[2]

یعنی: عبادت و مستحبّات را بر خود با اکراه نفس تحمیل نکنید.

پس نباید انسان بیشتر از آنچه که از عبادت لذّت می‌برد و برای آن نشاط دارد عبادات مستحبّه را انجام دهد، تا به این روزی که تو در آن قرار گرفته‌ای بیفتد که اگر انسان در همین حال فترت و خستگی از عبادت بمیرد، به خصوص اگر در انحراف و بی‌رغبتی نسبت به خدای تعالی و بی‌توجّه به راه و روش «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) باشد به بدترین وضع مرده است.

«ابن مسعود» را دیدند که در وقت مرض بسیار می‌گرید، از او پرسیدند: که ای «ابن مسعود» چرا این قدر گریه می‌کنی؟ گفت: مرض در وقتی گریبان گیر من شده که

۱- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١٢.

۲- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١٣.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از عبادت کسل و خسته‌ام و بی‌رغبت نسبت به آن هستم و ای کاش این مرض در وقتی که کوشش در عبادت می‌کردم و نشاط داشتم متوجّه من می‌شد.[1]

پس اوّل دستوری که می‌خواست، تو درگذشته رعایت کرده باشی، تا خسته نشده باشی این بود که زیاده‌روی در عبادت نمی‌کردی.

در اینجا دوست ما به استاد گفت: آن زمان من به نزد یکی از علماء راه یافتم او به من دستور عبادات مستحبّه زیادی را می‌داد و حتّی گاهی شبها تا صبح مرا بیدار نگه می‌داشت و من مشغول عبادت می‌شدم و امروز من احتمال می‌دهم که مقداری از خستگی و یأس و نا امیدی‌ام مربوط به آن اعمال زیاد آن روزها باشد.

استاد در جواب او گفت: درست است، حقّ با شما است، استاد و مربّی نباید برنامه عبادی زیادی که کسل کننده باشد به شاگرد دستور دهد زیرا «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

«انَّ هذا الدّین متین فاوغلوا فیه برفق و لاتکرهوا عبادة اللّه الی عباد اللّه».

یعنی: این دین بسیار محکم و قوی است، پس در آن با کنترل کامل و مدارای صحیح وارد شوید و عبادت خدای تعالی را بر بندگان خدا به طوری که آنها کراهت داشته باشند تحمیل نکنید.

و ضمناً این را بدان از علائم جهل و نادانی این است که انسان جاهل در کارها یا زیاده‌روی می‌کند و یا کند روی می‌نماید.

حضرت «علی» (علیه السّلام) فرمود: **«لایری الجاهل الاّ مفرطا او مفرّطا».**[2]

۱- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١٠.

۲- بحارالانوار ج ٦٨، ص ٢١٧.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یعنی: همانگونه که یک انسان بی‌اطلاع از رانندگی وقتی پشت فرمان ماشین می‌نشیند، یا به طرف راست منحرف می‌گردد و یا به طرف چپ منحرف می‌شود، هم چنین شخص جاهل در هر کاری که راه و روشش را نمی‌داند اگر خودسرانه و بدون راهنما وارد شود منحرف می‌گردد، در عبادت و بندگی خدا و رسیدن به کمالات روحی هم همین گونه است البتّه باید راهنمای انسان به تمام دقائق سیر و سلوک و حرکت به سوی کمالات وارد باشد که فرموده‌اند:

«**هلک من لیس له حکیم یرشده**» یعنی: هلاک است کسی که حکیمی، استادی، مرشدی نداشته باشد که او را راهنمائی کند.

لذا من به تو دستور می‌دهم که برای رفع ناامیدی و یأس و این سستی که به تو عارض شده، باید با اراده کامل و جدّی همه روزه صد مرتبه «لااله الاّ اللّه» و صد مرتبه «صلوات» و صد مرتبه «استغفار» با توجّه به معنایش بگوئی و واجبات را صحیح و اوّل وقت انجام دهی و محرّمات را ترک کنی و این دستور را تا چهل روز لااقل تحمّل کنی، تا بعد ببینیم چه باید کرد.

دوستم می‌گفت: که من بعد از چهل روز کاملاً احساس می‌کردم که دوباره به نشاط آمده‌ام و حال عبادت خوبی مانند قبل پیدا کرده‌ام.

«با ارادهٔ قوی خوددار باشیم»

یکی از تجّار پرکار و محترم که در راه کمالات روحی کوشش زیادی داشت و به خاطر شغلش لازم بود که سالی چند مرتبه به خارج از کشور سفر کند، روزی به من گفت: می‌خواهم مسافرتهائی که به اروپا و سایر ممالک غیر اسلامی داشته‌ام ترک کنم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

زیرا وقتی در میان مردم فاسد و دور از معنویّت آن جا قرار می‌گیرم، تغییر حالی پیدا می‌کنم که نمی‌توانم خود را از گناه حفظ نمایم.

من به او گفتم: استادی داشتم که وقتی یک چنین حالتی را از خودم برای او گفتم، به من گفت: این تغییر حال به خاطر این است که تو مرحله «استقامت» را خوب نگذرانده‌ای. زیرا اگر دارای استقامت می‌بودی مثل کوهی می‌شدی که این بادها تو را تکان نمی‌داد، مثل کسی بودی که لباس ضدّ حریق پوشیده و میان آتش رفته که اگر این چنین می‌بودی آتش فساد غرب و اروپا تو را نمی‌سوزاند، مثل پیامبران الهی که در میان کفّار زندگی می‌کردند بودی. آنها علاوه بر آن که خود شان را حفظ می‌نمودند هادی و راهنمای دیگران هم بودند و ضمنا این را بدانید که انسانها در مقابل محیطی که در آن زندگی می‌کنند سه نوع ممکن است باشند:

اوّل آن که: کاملاً تحت تأثیر محیط واقع شوند و همچون کف روی آب که هر کجا آب می‌رود آنها را هم می‌برد و یا هم چون پشه‌هائی که در فضا مشغول پروازند و هر کجا باد می‌رود، آنها را هم می‌برد، می‌باشند که پر واضح است این دسته از مردم از نظر کلّیه جوامع علمی و دینی و سیاسی بسیار بی‌ارزش و بی‌قدر و قیمت‌اند، اینها به درد هیچ کاری نمی‌خورند و اکثرا بالأخره مورد سوء استفاده و آلت دست خائنین و طاغوتیان و یا مقهور اعتیادها و بی‌بند و باریها می‌شوند.

دوّم:جمعی هستند که صاحب اراده و دارای استقامت و در مقابل فساد محکم و به طور ساده تحت تأثیر محیط و یا فرد منحرف واقع نمی‌شوند ولی آن قدر هم قدرت ندارند که محیط را تحت تأثیر خود قرار دهند، از نفوذ کلمه و قدرت روح و روان برخوردار نیستند اینها اگر چه نسبتا خوب و دارای استقامت‌اند ولی به هر حال باید یک انسان با اراده و سالک الی اللّه از این قوی‌تر و با قدرت‌تر باشد.

سوّم:مردمی هستند که آن چنان پا برجا و قوی و دارای اراده و نفوذ کلمه، بدون خوف و ترس می‌باشند که هر کجا واقع می‌شوند محیط اطرافشان را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند، اینها مثل بنیان مرصوص، مثل کوه، مثل فولاد محکم‌اند و مثل باران،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سرزمین زیر نفوذ و اطراف خود را پر از برکت می‌کنند و مثل طوفان تمام بدیها و زشتیها را از جامعه دور می‌نمایند.

اینها را خدای تعالی به صریح قرآن محبوب خود قرار داده آنجا که می‌فرماید:

((إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ))[1]

یعنی: خدای تعالی کسانی را که در راه او با دشمن در یک صف می‌جنگند و مثل دیوار بتنی محکم‌اند شدیداً دوست می‌دارد.

اینها از نظر «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) مثل کوهی هستند که بادهای تند آنها را نمی‌لغزاند، آن جا که فرموده:

«**المؤمن کالجبل الرّاسخ لایحرّکه العواصف**» یعنی: مؤمن مانند کوه محکم و پا برجا است که او را عواصف و بادهای تند تکان نمی‌دهد.

حالا شما اظهار می‌کنید که به میان فساد نخواهید رفت زیرا تحت تأثیر آنها واقع می‌شوید و حال آن که باید بروید و فساد را برطرف کنید، اگر این کار را در توان خود نمی‌دانید، پس بیائید در مکتب خاندان «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) مدّتی به ریاضت نفس و خودسازی مشغول گردید و نفس و روح خود را تقویت کنید و استقامت که یکی از اصولی‌ترین مسائل اخلاقی اسلامی است، در خود به وجود بیاورید، آن وقت در میان مسلمانان، در میان اهل گناه و معصیت، در میان کفار و ستمگران وارد شوید و امر به معروف و نهی از منکر را که دو وظیفه واجب اسلامی است، با کمال قدرت و استقامت بدون حزن و ترس انجام دهید و مردم را به سوی خدای تعالی دعوت کنید، تا این آیات دربارهٔ شما صدق کند:

۱- سوره صف آیه ٤.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

((وَمَن أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ)) [1]

چه کسی نیکوتر کلامی از کسی که مردم را به سوی خدا می‌خواند و عمل صالح می‌کند، دارد و او می‌گوید: من از تسلیم شدگانم.

و می‌فرماید:

((إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأَخِرَةِ ۖ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيٓ أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ)) [2]

یعنی: کسانی که می‌گویند، پروردگار ما خدا است سپس بر سر این کلمه پا بر جا می‌ایستند و استقامت می‌کنند، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و می‌گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید.

ما اولیاء شمائیم و کمک‌کنندگان شمائیم در زندگی دنیا و در آخرت و از برای شما است آنچه دلتان بخواهد و هر چه طلب کنید.

۱- سوره فصلت آیه ۳۳.

۲- سوره فصلت آیات ۳۰ و ۳۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بعضی گمان کرده‌اند که ملائکه را خدای تعالی تنها پس از مرگ و از دنیا رفتن بر کسانی که دارای استقامت بوده‌اند نازل می‌کند و حال آنکه این چنین نیست، اگر کسی در راه خدا استقامت کند متوجّه می‌شود که در همین دنیا هم ملائکه بر او نازل می‌گردند و آنها ملائکه را بوسیله آثارشان می‌بینند و متوجّه می‌شود که او را به نحوی یاری می‌کنند که دیگر نه از کسی و نه از پیشامدی می‌ترسد و نه از چیزی محزون می‌گردد و این علامت یعنی نترسیدن و محزون نشدن از چیزی که در این آیه آمده نتیجه نزول ملائکه و یاری آنها است بخصوص که صریحا می‌گویند ما در زندگی دنیا کمک و ولیّ شمائیم و این حالت برای مؤمن در دنیا مناسب‌تر است که داشته باشد تا در آخرتی که مواجه با خدای مهربان است، و علاوه در سوره احقاف آیه ۱۳ برای کسانی که به قدری از حقایق دورند که دیدن ملائکه را با چشم دل و نزول آنها را در دنیا برای مؤمنین مشکل می‌دانند فرموده:

((إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَـٰمُواْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))

بنابراین کسی که دارای مقاومت در مقابل مشکلات «حفظ ایمان و امر به معروف و نهی از منکر» باشد نه خوفی از کسی و یا از چیزی دارد و نه او را موضوعی محزون می‌کند.

حالا اگر می‌خواهی در مقابل فساد قوی و با استقامت باشی اوّل باید اصول عقائد خود را محکم کنی که این کار نقش فوق‌العاده‌ای در به وجود آمدن استقامت دارد و سپس همه روزه چند دقیقه در جای خلوت بنشین و کمرت را راست نگه‌دار و با تصمیم و قاطعیّت فوق‌العاده‌ای با خود بگو، که:

من به هیچ بادی نمی‌لغزم.

تحت تأثیر هیچ چیز قرار نمی‌گیرم.

من متّکی به خدای قادر حکیم و توانا هستم.

او در همه حال پشتیبان من خواهد بود.

من هرگز شکست نخواهم خورد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از این گونه کلمات و جملاتی شبیه به آنها را لااقل ده دقیقه با خود تکرار کن و نفس عمیقی بکش و صد مرتبه «**لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمْ**» را بگو و از خدای تعالی طلب قدرت و استقامت و صبر بنما انشاءاللّه موفّق خواهی شد، آن وقت متوجّه خواهی شد که ملائکه بر تو نازل می‌شوند و تو را یاری می‌کنند و آن چنان آرامشی به تو می‌دهند که دیگر نه از چیزی بترسی و نه محزون شوی.

دوست تاجر من این برنامه را که استاد فرموده بود عملی کرد، اگر چه متجاوز از سه ماه ریاضتش طول کشید ولی بعد از آن آن چنان قوی و با قدرت شده بود که یقیناً مظهر «بنیان مرصوص» و جبل راسخ و مؤمن واقعی گردیده بود.

«سوءظنّ به مردم»

در دوران تحصیلم استادی داشتم که به خاطر یک برخورد کوتاه ولی مؤثّر با چند نفر اشخاص خائن و مکّار و ظالم به قدری نسبت به مردم بدبین شده بود که حاضر نبود با احدی طرح دوستی و رفاقت بریزد و چون خود را تنها می‌دید آن قدر در کارها متزلزل و کم استقامت بود که نمی‌توانست کوچک‌ترین کاری که مقداری زحمت داشت و یا به طول می‌انجامید به پایان برساند.

درنتیجه، تنبلی و انزواطلبی هم گریبان‌گیر او شده و با علم و دانشی که داشت وجودش به یک موجود بی‌ارزش و بی‌خاصیّت تبدیل گردیده بود، ولی در عین حال خودش متوجّه این نکته بود که سوءظنّ به مردم کار بسیار بدی است و همین حالت باعث شده بود که او به این بی‌ارزشی درمیان جامعه وجود داشته باشد.

من با آنکه از شاگردان او در فقه و اصول بودم ولی مطالب زیر را از باب تذکّر به او گفتم و بسیار مؤثّر بود. امید است برای شما هم مفید باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اوّل به استاد گفتم: شما به خاطر سوءظنّی که نسبت به مردم دارید خود را تنها می‌بینید و طبعا ضعف زیادی در خود احساس می‌کنید، این سوءظنّ و بدگمانی مورد نهی قرآن مجید واقع شده آنجا که می‌فرماید:

((يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُواْ))[1]

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پرهیزید از بیشتر گمانها، زیرا بعضی از گمانها گناه است و در زندگی مردم تجسّس هم نکنید.

«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) فرمود: «**اطرحوا سوءالظن بینکم فان اللّه عزوجل نهی عن ذلک**».[2]

یعنی: ای مسلمانان سوءظنّ و بدگمانی را از میان خود بردارید زیرا خدای تعالی شما را از آن نهی فرموده است.

از «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) سؤال شد که: «**کم بین الحق و الباطل؟ فقال: اربع اصابع و وضع امیرالمؤمنین (علیه السّلام) یده علی اذنه و عینه، فقال ما رأت عیناک فهو الحق و ما سمعته اذناک فاکثره باطل**».[3]

یعنی: چقدر فاصله بین حقّ و باطل هست؟ فرمود: چهار انگشت و آن حضرت دستش را گذاشت بین گوش و چشمش سپس فرمود: هر چه را دیدی حقّ است و هر چه را شنیدی بیشترش باطل است.

۱- سوره حجرات آیه ۱۲.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹٤.

۳- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) فرمودند: «**ضع امر اخیک علی احسنه حتّی یأتیک منه ما یغلبک و لاتظنن بکلمة خرجت من اخیک سوءا و انت تجد لها فی الخیر محملاً**».[1]

یعنی: چیزی که مربوط به برادر مسلمانت هست بر آنچه بهتر است حمل کن تا دلیلی بر تو برسد که برای تو حقیقت را روشن کند و هیچگاه کلمه‌ای را که از برادر مسلمانت به تو می‌رسد و تو می‌توانی آن را حمل به خوبی کنی بر بدی حمل مکن.

سپس به استاد گفتم: طبق احادیث متعدّده‌ای[2] اگر انسان از کسی چیزی که به ظاهر بد است دید باید تا هفتاد محمل و تأویل خوب برای آن درست کند و گمانش را بر آنها یا بر یکی از آنها حمل نماید و حتّی طبق آنچه از «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) رسیده باید برای برادر مسلمانت عذر بتراشی و نگذاری که او خود را به زحمت عذر آوردن در کار بدی که کرده است بیندازد.[3]

و باید طبق دستور «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) در کتاب «نهج‌البلاغه»، به هیچ وجه حرف مردم را علیه برادر مسلمانت نشنوی (سپس فرمود) باطل آن چیزی است که در بدی برادر مسلمانت بگوئی شنیدم و حقّ آن چیزی است که بگوئی دیدم.[4]

سپس به استاد گفتم:

۱- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹۶.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، ص ۱۹۶.

۳- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

٤- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**اذا اتهم المؤمن اخاه انهاث الایمان فی قلبه کما ینهاث الملح فی المآء**».[1]

یعنی: وقتی مؤمنی برادر مؤمنش را در قلب خود به بدی نسبت بدهد ایمانش به مثل نمک در آب حل می‌شود و تحلیل می‌گردد.

استاد به من گفت: خدای تعالی به تو جزای خیر عنایت کند که مرا موعظه کردی. ولی آیا می‌دانی که اگر در روزگاری فساد غلبه کند، انسان نباید به مردم حسن‌ظنّ داشته باشد؟ زیرا حضرت «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) در «نهج‌البلاغه» فرموده:

«**اذا استولی الفساد علی الزمان و اهله فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر**».[2]

یعنی: اگر فساد بر زمان و اهلش غلبه کرد و کسی به دیگری حسن ظنّ داشت گول خواهد خورد.

و حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السّلام) فرمودند: «**اذا کان زمان العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان تظن باحد سوء حتّی یعلم ذلک منه و اذا کان زمان الجور فیه اغلب من العدل فلیس لاحد ان یظن باحد خیرا حتّی یبدو ذلک منه**».[3]

یعنی: زمانی که عدل بر ظلم و جور غلبه داشته باشد بر تو حرام است که به کسی سوءظنّ داشته باشی. مگر آنکه از او بدی را ببینی و بدانی و به عکس اگر زمانی پیش آمد که ظلم و ستم بر عدل و داد غلبه نمود در اینجا لازم نیست که

۱- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

۳- بحارالانوار ج ۷۲، صفحات ۱۹۶ الی ۱۹۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حسن‌ظنّ به دیگران داشته باشی مگر آنکه ظاهر شود که برادر مؤمنت منظور خیری داشته است.

و فراموش نمی‌کنم که وقتی در حوزه علمیه قم درس می‌خواندیم استادمان هر روز جمله‌ای از مرحوم «شهید ثانی» به عنوان درس اخلاق نقل می‌کرد و من می‌نوشتم یک روز در موضوع زشتی سوءظنّ نقل می‌کرد که مرحوم «شهید ثانی» فرموده:

هم چنانکه فحّاشی و بدگوئی به شخص مؤمن در ظاهر حرام است، همان طور حرام است اگر در باطنش نسبت به برادر مؤمن خود بدگوئی کند و منظور از سوءظنّ حرام، آن است که انسان در باطن معتقد به بدی برادر مؤمنش باشد، در حالی که یقین به آن بدی نداشته باشد ولی خطور اینکه پیش می‌آید معفوّ است، خدای تعالی فرموده: به پرهیزید از بیشتر گمانهای بد زیرا بعضی از گمانها گناه است، سپس انسان حقّ ندارد که نسبت به غیر، بدگمان باشد مگر آنکه به بدی او طوری یقین کند که قابل تأویل و حمل بر صحّت نباشد و هر چه انسان نسبت به برادر مؤمنش گمان بد داشته باشد شیطان آن را القاء کرده است، پس باید شیطان را که فاسق‌ترین فاسقها است تکذیب کند زیرا خدای تعالی فرموده: اگر فاسقی خبری به تو داد آن را تحقیق کن و فورا نپذیر. زیرا ممکن است ندانسته به صدمه بیفتید.[1]

پس جایز نیست که ابلیس را تصدیق کنی از همین جا است که در دستورات دین مقدّس اسلام آمده که اگر دیدی شخصی، دهانش بوی مشروبات الکلی می‌دهد، نباید بگوئی که او مشروب خورده و نباید بر او حدّ جاری کنی. زیرا ممکن است، او مشروب را مضمضه کرده باشد و یا ظالمی او را مجبور به خوردن خمر نموده باشد. پس به هیچ وجه

۱- سوره حجرات آیه ۷.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جایز نیست که انسان به مسلمانی سوءظنّ پیدا کند «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: خدای تعالی ریختن خون مسلمان و از بین بردن مالش را حرام کرده و نیز حرام کرده است که نسبت به او سوءظنّ داشته باشید.

پس لازم است که اگر گمان بدی در دلت نسبت به برادر مسلمانت پیدا شد، فوراً آن را رفع کنی و بر خود مقرّر نمائی که حال او بر تو مانند گذشته پنهان است.

گاهی بعضی از مردم به ظاهر پاک و عادل‌اند و می‌آیند نزد تو از دیگران بدگوئی می‌کنند و حسادتی هم در کار نیست ولی عادت کرده‌اند که به دیگران دائما اعتراض کنند، این شخص را تو گمان کرده‌ای که عادل است زیرا کسی که غیبت می‌کند فاسق است و نمی‌تواند عادل باشد و اگر خدای نکرده عادت به ایراد گرفتن از مردم را دارد نمی‌تواند عادلی باشد که به عنوان شهود از او استفاده می‌گردد و متأسّفانه مردم در مسئله غیبت مسامحه می‌کنند. زیرا به آن عادت کرده‌اند.

و هر زمان سوءظنّی نسبت به برادر مسلمانت پیدا کردی برای او دعای خیر کن زیرا این عمل شیطان را ناراحت می‌کند و وسوسه او را از تو دفع می‌نماید و اگر از برادر مسلمانت منکری دیدی او را در پنهانی نصیحت کن و نگذار که شیطان تو را بفریبد و وادارت کند که غیبت او را بکنی و وقتی او را موعظه کردی مبادا کاری کنی که او مجبور باشد تو را با عظمت بداند و تو او را کوچک بشماری و این را بدان که یکی از بدیهای سوءظنّ به برادران مؤمن این است که انسان وادار به تجسّس در حالات مردم می‌شود، زیرا قلب انسان به ظنّ و گمان تنها قانع نیست،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بلکه می‌خواهد آنچه را که گمان کرده یقین کند لذا به تجسّس می‌پردازد و حال آنکه خدای تعالی فرمود:

((وَلا تَجَسَّسُواْ))[1] تجسّس نکنید.

و بدان که غیبت، سوءظنّ و تجسّس در یک آیه واقع شده و در همان آیه نهی شده است و معنی تجسّس این است که انسان نگذارد بندگان خدا زیر سایه ستر و پوشش الهی بمانند.[2]

در اینجا استاد و من در نتیجه‌گیری از این بحث به آنجا رسیدیم که یکی از چیزهائی که انسان را منزوی می‌کند و بلکه سستی و بی‌ارادگی به انسان می‌بخشد سوءظنّ و بدبینی نسبت به مردم و یا به روزگار است.

«آنچه نزد خدا است، باقی است»

پس از جنگ بین ایران و عراق به جوانی که یک دست و یک پایش را در جبهه جنگ از دست داده بود و او شاگرد یکی از اولیاء خدا در راه تزکیه نفس بود، برخوردم. به من می‌گفت: من یک پا و یک دستم را در راه خدا داده‌ام و یک پا و یک دست دیگرم را که الآن دارم در حقیقت معتقدم که اینها را از دست می‌دهم و آن دست و پایی که برایم می‌ماند همان دست و پایی است که با انفجار «مین» در جنگ از بین رفت.

من به او گفتم: حقّ با تو است، زیرا پروردگار متعال فرموده:

((مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍۗ))[3]

۱- سوره حجرات آیه ۱۲.

۲- بحارالانوار ج ۷۲، صفحه ۲۰۱ چاپ بیروت.

۳- سوره نحل آیه ۹۶.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یعنی: آنچه در راه خدا داده‌اید باقی است و آنچه در نزد شما مانده است از بین رفتنی است.

و من بسیاری از معلولین و کسانی که نقصی در اعضای بدنشان بوده دیده‌ام که با استقامت کامل کوچک‌ترین اهمّیّتی به آن نقص عضو نداده بلکه خوشحال هم بوده‌اند که چیزی برای عالم قیامتشان از بدنشان در نزد خدای تعالی دارند.

آنها معتقدند که دنیا زودگذر است و بالأخره انسان از دنیا خواهد رفت و اعضای بدنشان مربوط به همین دنیا است و یک روزی آنها هم باید از بین بروند و زیر خاک باشند، پس اگر انسان دست و پایی در راه خدا بدهد می‌تواند در آخرت از خدا صدها برابر بهترش را بگیرد و یا اگر خدای تعالی به او عضوی کمتر از معمول داده باشد، در قیامت جبران خواهد کرد. لذا هیچ انسان عاقلی چیزی را که همیشه باقی است فدای اشیاء فانی نمی‌کند، آنها در مقابل فشارهای دنیا استقامت می‌کنند و منتظر پایان زندگی زودگذر دنیا هستند.

خوشا به حال کسانی که این گونه اعتقادی داشته باشند که هم ناراحتیهای دنیا را با سهولت رد می‌کنند و هم در نزد خدای تعالی چیزی دارند و در دنیا خوش می‌گذرانند و کمبودهای موقّت، آنها را ناراحت نمی‌کند.

اگر به تاریخ مراجعه کنیم می‌بینیم که: در دنیا جمعی ظالم و ستمگر بوده و جمع دیگری مظلوم و مستضعف بوده‌اند ولی امروز همه آنها از دار دنیا رفته‌اند اما ظالم جز نام بد در دنیا و عذاب وجدان و عذابهای سخت عالم آخرت برایش چیزی باقی نمانده ولی مظلوم پاداشها و اجر فراوانی در نزد خدای تعالی برایش باقی است.

اصحاب حضرت «سیّدالشّهداء» (علیه السّلام) در اثر صبر و استقامت و نثار کردن خون و جان و مالشان در راه خدا به مقامی نائل شدند که «امام صادق» (علیه السّلام) در زیارتی که به «صفوان»دستور داده می‌فرماید:

پدر و مادرم فدای شما باد و یا در مکرّر از زیارات به آنها «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) خطاب فرموده که:

«فزتم واللّه فوزا عظیما فیالیتنی کنت معکم».

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یعنی: به خدا قسم شما به بزرگ‌ترین رستگاری و سعادتمندی نائل شدید ای کاش من هم با شما بودم و به این رستگاری می‌رسیدم.

و چون حضرت «ایّوب» در مقابل از دست دادن مال و اولاد و سلامتی خود صبر کرد، خدای تعالی او را به عنوان بنده خوب در قرآن یاد کرده است و با ملاطفت عجیبی به «پیامبر» گرامی اسلام دستور فرموده که: ((وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ)) [1] یعنی: یاد کن بنده‌مان «ایّوب» را.

آیا پاداشی بهتر از این می‌شود که نام یک فرد، به نیکوکاری در کتاب جاودانی الهی به عنوان بنده خوب خدا یاد شود و همیشه بهترین بندگان خدا متوجّه مقام عبودیّت او باشند.

بنابراین همیشه اعمال خوب و استقامت در راه وفاداری و بلکه هر کاری که با جدّیّت و استقامت صحیح انجام شود باقی می‌ماند.

امید است که خدای تعالی این درک و فهم را به ما مرحمت فرماید.

در پایان این بخش به خاطر یک برخورد که ذیلاً شرح داده می‌شود موضوع استقامت از کتاب «اتّحاد و دوستی» که اوّلین اثر اینجانب است به این کتاب منتقل می‌گردد و آن برخورد این است:

روزی با یکی از دوستان که شاگرد خوب استادش بود برخورد کردم ایشان گفت:

من بحث استقامت کتاب «سیر الی اللّه» را مطالعه کرده‌ام و کتاب «اتّحاد و دوستی» را هم در باب استقامت مطالعه نموده‌ام، می‌خواستم از شما تقاضائی کنم و آن این است که چه می‌شد اگر مطالب کتاب «اتّحاد و دوستی» را در

۱- سوره ص آیه ٤١.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خصوص استقامت در کتاب «سیر الی اللّه» در باب استقامت اضافه می‌کردید. زیرا ما وقتی این کتاب را برای حرکت به سوی خدا مطالعه می‌کنیم و برای ما عنوان درس دارد، لازم است مطالب کتاب «اتّحاد و دوستی» را نیز در موضوع استقامت مطالعه کنیم و اگر آنها در یک کتاب می‌بودند به نظر من بهتر بود.

من از این دوست تشکّر کردم و به خاطر درخواست او و به خاطر آنکه مطالب آن کتاب و این کتاب از یک مؤلّف است و مانعی ندارد که مطالبش از کتابی به کتاب دیگرش منتقل گردد، درخواست او را پذیرفتم و مطالب کتاب «اتّحاد و دوستی» را در باب استقامت به این کتاب با مختصری کم و زیاد و بدون آنکه از آن کتاب چیزی حذف شود منتقل نمودم امید است خدای تعالی به روندگان راه کمالات روحی توفیق بیشتری عنایت فرماید.

«استقامت یا رمز جمیع موفّقیّتها»

من در زندگی ده‌ها رفیق داشته‌ام که با اندک غفلتی آنها را از دست داده‌ام، البتّه اگر چه نمی بایست من کوتاهی در انجام وظائف دوستی می‌کردم ولی آنها هم بسیار کم‌استقامت بوده‌اند. اگر بنا باشد رفقا با دیدن یک مورد اشتباه از یکدیگر جدا شوند هیچ دوستی، با دوستش در دوستی باقی نمی‌ماند.

بنابراین دوستان باید نسبت به یکدیگر با وفا باشند، از اشتباهات یکدیگر صرف نظر کنند و در مقام دوستی با استقامت باشند. زیرا استقامت و پایداری فضیلتی است که باید در هر فردی به طور کامل وجود داشته باشد تا به موفّقیّت و خوشبختی و محبوبیّت نائل گردد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«گوته» می‌گوید:

«از همه چیز مهم‌تر در زندگی آن است که انسان هدفی بزرگ داشته باشد و برای رسیدن به هدف خود دارای استعداد و استقامت کافی هم باشد».

خوانندگان محترم همان گونه که می‌دانید تیپ عزلت طلب بیش از هر چیز از تحمیل بدشان می‌آید، در کتب روانکاوی برای این عدّه علامات و خصوصیّات زیادی نقل شده که منجمله همین حالت است و نیز از علائم دیگر آنان عدم استقامت است.

«خواجه نوری» در کتاب روانکاوی می‌نویسد:

در عزلت طلب میل به انجام رساندن کار و میل کوشش خیلی ضعیف است، غالب کارهائی که شروع می‌کند به پایان نمی‌رساند و از هر کاری که کوشش و جدیّت لازم داشته باشد فراری است، به این معنی که اگر کاری را پس از مدّتها عقب انداختن آغاز کند به اوّلین مانع و اشکالی که برخورد نماید چون که مستلزم کوشش و جدیّت بیشتری است فورا از آن دلسرد می‌شود و مختصر علاقه و اشتیاقی هم که داشت خاموش می‌گردد، برای این قبیل اشخاص ممکن است صدها فکر خوب و مفید پیش آید مثلاً خیال می‌کنند:

فلان معامله مفید را اگر انجام دهند خوب است.

فلان شخص متنفذ را اگر ملاقات نمایند در پیشرفت کارشان مؤثّر است.

فلان مقاله یا کتاب را اگر بنویسند انجام کار مهمّی است...

ولی تمام این امیال به علّت ضعف قوّه خواستن غالبا از محیط خیال خارج نمی‌شود و به فعل در نمی‌آید.

و بالأخره، مسألهٔ «استقامت و پابرجا بودن» یکی از مهم‌ترین موضوعات دامنه‌داری است که درباره آن کتابها نوشته شده ولی به عقیده من با یک جمله کوتاه می‌توان آن را

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خاتمه داد و آن این است که اگر کسی توانست نسبت به هر عملی که می‌خواهد انجام دهد در قلب خود میل مستدام ایجاد کند توانسته در هر کاری استقامت داشته باشد. همّت عالی و استقامت، انسان را به اوج عزّت می‌رساند.

حضرت «علی» (علیه السّلام) فرمود: «**الشّرف بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه**».[1] شرف و افتخار مربوط به همّت عالی است نه به نسبی که پست است.

شاعر در این باره می‌گوید:

دم ز نیاکان مزن ای سفله طبع «لاشرف بالرمم البالیه»

رو چو «علی» همّت عالی بیار «الشّرف بالهمم العالیه»

یکی از دانشمندان می‌گوید: «برای مردمی که می‌توانند اراده کنند هیچ عملی غیر ممکن نیست».

افرادی که دارای ثبات و استقامت نیستند مورد اطمینان احدی واقع نمی‌گردند.

مکرّر شده که جوانانی تصمیم به انجام عملی گرفته و بعد آن را فراموش کرده‌اند، این عمل برای آنها جز بدبختی فائده دیگری نداشت.

شاگرد صنعتگری اگر در نزد استاد، استقامت و ثبات نداشته باشد هیچگاه استاد حاضر نمی‌شود که تمام رموز صنعتی خود را در اختیار او بگذارد چون با خود فکر می‌کند که اگر من با زحمت زیاد به او عملی را تعلیم دادم قطعا نفعش به دیگری خواهد رسید.

شما اگر استقامت نداشته باشید کسی به شما اطمینان نخواهد داشت دوست نزدیک شما اسرار زندگی خود را در اختیارتان نمی‌گذارد. چون ممکن است امروز در کمال امانتداری و رفاقت باشید ولی فردا به کلّی از این رویه دست بکشید.

امروز مرد باتقوا و پرهیزگاری هستید ولی فردا ابدا از آن خبری ندارید.

وفاداری و استقامت در دوستی، خود بزرگترین وسیله جلب دوستان است.

۱- غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۸۷، حدیث ۲۰۱٤.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شما اگر بدانید یک فردی تا آنجائی که بتواند در دوستی وفاداری می‌کند و در ناراحتیهای شما یار و مددکار شما است به هر قیمتی که ممکن است با او طرح آشنائی خواهید ریخت و بهترین استدلال شما این است که او مرد وفاداری است.

روزی جمعی به ریاست یک نفر دانشمند، نزد من آمدند و گفتند: مایلیم به فلان کار خیر دست بزنیم آیا برای پیشرفت آن کار باید چه کرد؟

در پاسخ گفتم که: در مرحله اوّل این جمعیّت را درست پابرجا نمائید که در مشکلات از زیر بار زحمت و مشقّت فرار نکنند، چون مسلّم است که اگر در جمعی استقامت پیدا شد به هر عملی که از آن مشکل‌تر نباشد اگر دست بزنند به آخر می‌رسانند.

شما اگر حالات رجال سیاسی، ... دانشمندان بزرگ، رؤسا، ... شخصیّتهای باعظمت، مخترعین و اولیاء خدا و ... را درست دقّت کنید می‌بینید که بزرگترین رمز موفّقیّت آنان همین استقامت بوده است.

و از آن طرف هر عقب افتادگی و بدبختی، هر شکست خوردگی و بیچارگی جز در اثر ترس و سستی و ضعف نبوده است.

لذا اسلام تا می‌توانسته مسلمانان را به استقامت و وفاداری ترغیب فرموده و آنان را با نوید ثواب و گاهی هم با اشاره به رموز استقامت به این عمل پر ارزش وادار کرده است.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان در مرحله اوّل به پیشوای عظیم‌الشّأن اسلام برای پیشرفت و موفّقیّت او دستور می‌دهد که باید در تمام ناراحتیها شکیبا باشد و استقامت را از دست ندهد و همچنین مسلمانان را هم وادار به استقامت و بردباری نماید.

((فَٱسْتَقِم كَمَآ أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ))[1]

۱- سوره هود آیه ۱۱۲.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

(استقامت کن آن چنانکه به تو امر شده است) و هم جمعی که از کفر به اسلام مشرّف گردیده‌اند باید استقامت داشته باشند.

«و این عمل یعنی وادار کردن مسلمانان را به استقامت به قدری بر «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) دشوار بود که «امام صادق» (علیه السّلام) فرمود:»

بر «پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) آیه‌ای پر مشقّت‌تر از این آیه نازل نگردید.[1]

و نیز «پیشوای اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: سوره هود مرا پیر و فرتوت نمود.[2]

در اینجا بعضی از بیخردان که مقام والای «پیغمبر اسلام» را نمی‌دانند می‌گویند که: چون استقامت در مقابل اوامر الهی بسیار کار پر زحمتی است و در این آیه شریفه «پیغمبر اسلام» مأمور به استقامت است، آن حضرت ناراحت گردیده و این تعبیرات را نموده است.

باید به آنها گفت که:

در سوره شوری هم پروردگار متعال به رهبر عظیم‌الشّأن اسلام همین امر را فرموده که:

((وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ))[3]

و چنانکه مأموریّت داری استقامت کن و پیرو هوای نفس مردم مباش.

پس چرا «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) از آن آیه شکایت نفرمود.

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۱۱۸.

۲- تفسیر نورالثّقلین، جلد دوّم، صفحه ۳۳٤.

۳- سوره شوری آیه ۱۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مسلمانان به قدری با این همه تأکیدات، سستی و ضعف از خود نشان می‌دادند که در بعضی از جنگها اکثر آنان فرار می‌کردند و اطراف «پیغمبر معظّم اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) را خالی می‌گذاشتند.

بهترین نمونه برای اثبات این گفتار، غزوه احد است که شاید جریان آن جنگ و فرار مسلمین را در کتب تاریخ خوانده باشید.

و بالأخره باز قرآن، مسلمانان را امر فرموده که:

((فَٱسْتَقِيمُوٓاْ إِلَيْهِ))[1]

در برابر اوامر الهی استقامت نمائید.

و در ترغیب آنان به این عمل پر ارزش در دو آیه می‌گوید:

((إِن ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ))[2]

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما خدا است سپس بر سر این گفتار ایستادگی دارند ملائکه بر آنان فرود می‌آیند و به آنان می‌گویند هیچ نترسید و ابدا محزون مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده است.

و نیز فرموده:

((وَأَلَّوِ ٱسْتَقَٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَٰهُم مَّآءً غَدَقًا))[3]

۱- سوره فصّلت آیه ٦.

۲- سوره فصّلت آیه ۳۰ و سوره احقاف آیه ۱۳.

۳- سوره جنّ آیه ١٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اگر در طریقه اسلام و عمل به دستورات دین ایستادگی می‌نمودند به آنان آب فراوان می‌دادیم.

و لذا افراد مسلمانی که به این دستور آسمانی عمل کردند به عظمت و شخصیّت فوق‌العاده‌ای رسیدند، اگر چه در ظاهر پست‌ترین افراد به نظر می‌آمدند.

«بلال» که از اهل حبشه و مردی سیاه پوست و از بردگان خلف ابن امیّه بود در «دار ارقم» چشمش به جمال پیشوای عظیم‌الشّأن اسلام افتاد، فریفته آن نور پاک گردید. سپس در اثر تبلیغات آن حضرت مشرّف به دین مقدّس اسلام شد، ولی وقتی آقا و مالک او متوجّه اسلام او گردید، با ابی‌جهل (سرسخت‌ترین دشمنان «پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله)) همدست شد و او را به کمک یکدیگر شکنجه و آزار می‌کردند. سنگهای گران و سنگین بر پشتش می‌گذاردند که نمی‌توانست از جا حرکت کند، او را در برابر آفتاب گرم و سوزان حجاز به قدری نگاه می‌داشتند که پوست بدنش می‌سوخت با آهن گداخته او را داغ می‌کردند. ولی بلال در همه حالات صبر می‌کرد و با کلمه توحید و یاد پروردگار، خود را دلخوش می‌داشت و بالأخره در اثر صبر و استقامت، «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) دستور فرمود که او را خریدند و آزاد کردند.

بلال تا آنجا ایمانش کامل شد که مؤذّن مخصوص «پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) گردید، کس دیگری با وجود بلال حقّ اشغال منصب او را نداشت. پس از وفات «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) هم باز به توصیه آن حضرت دست از محبّت و علاقه «علی و فاطمه» (علیهما السّلام) بر نداشت و آن چنان در ایمان به خدا و محبّت و پیروی خاندان عصمت وفاداری کرد که از بزرگترین قهرمانان اسلام به شمار آمد و در زمره شجاع‌ترین مسلمانان محسوب شد.

روزی بر منبر این سخنان را برای جمع زیادی نقل کردم وقتی از منبر پائین آمدم جوانی که تحت تأثیر سخنان من واقع شده بود پرسید: آیا به چه وسیله ممکن است انسان خود را آن گونه تربیت کند که در تمام کارها استقامت داشته باشد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

من گفتم: چند حالتی است که اگر در انسان وجود پیدا کند او را متزلزل می‌سازد و استقامت و پایداری را از دست او خواهد گرفت و تا انسان آن صفات را از بین نبرد ممکن نیست بتواند استقامت کند.

یک ـ ترس

عمده‌ترین چیزی که بشر را از همه کارها باز می‌دارد ترس است.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**لایکون المؤمن جبانا**».[1] مرد با ایمان، ترسو نمی‌شود.

«مسلمان از هیچ چیز نمی‌هراسد، تا وقتی بشر از غیر خدا می‌ترسد به خوشبختی کامل نخواهد رسید».

به گفته «آنتونیوس بشیر»[2] تا وقتی ترس را از قلب خود ریشه‌کن نسازید قادر به انجام هیچ گونه کاری نخواهید بود.

و باز گفته: «ترس سرسخت‌ترین دشمن زندگی است.

ترس شما را از سعی و کوشش در تمام اوقات زندگی باز می‌دارد».

علّت پیدایش این حالت در بشر سه چیز است:

اوّل:علاقهٔ شدیدی است که انسان به اهمیّت و بزرگی خود دارد می‌ترسد که اگر با رفیق خود زیادتر خصوصی شود در یک مجلس با او شوخی و مزاح کند و در نتیجه اهمیّتش از دست برود، لذا از همان اوّل با دوست خود زیاد طرح علاقه و یگانگی نمی‌ریزد و یا اگر جمله‌ای را در مجمعی بگوید ممکن است مردم متوجّه گردند که او دارای اهمیّتی نیست، علم و دانش ندارد، لذا ابداً از ترس سخن نمی‌گوید و یا اگر

۱- بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۰۱.

۲- «آنتونیوس بشیر» نویسنده کتاب «آئین خوشبختی» و از دانشمندان روانشناس مصری است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بخواهد عملی را تعقیب کند چون ممکن است شکست بخورد و در میان مردم مفتضح گردد هیچگاه به آن کار دست نمی‌زند و...

دوّم: عدم اعتماد به نفس

به عبارت دیگر انسان گاهی در عین آنکه بسیار با همّت و توانا است ولی با خود گمان می‌کند که وجود بی‌لیاقتی است هر کار جزئی و آسان برای او که پیش آمد می‌کند می‌ترسد که مبادا نتواند آن را به پایان برساند.

اگر سخن حکیمانه‌ای را فکر پاکش درست کرده و مایل شود آن را اظهار کند به خیال آنکه مردم هم او را بی‌لیاقت می‌شمارند به دیگری نسبت می‌دهد.

گاهی می‌شود که در مجلسی یک مطلب علمی طرح می‌گردد و موضوع باطلی مورد تصدیق افراد و رفقایش قرار می‌گیرد با آنکه از نظر او اشکالات فراوانی دارد می‌ترسد به آنها اعتراض کند.

اگر هم یک وقت بر سبیل ندرت سخن می‌گوید به قدری بعداً خود را سرزنش و لعنت می‌کند که برای همیشه خود را غمناک و ناراحت می‌سازد اگر با کسی بخواهد دوستی کند با خود می‌گوید: من از کجا با این عدم لیاقت می‌توانم شرایط محبّت را به پایان برسانم لذا از همان اوّل دست به دست دوستان نمی‌دهد.

سوّم: کم‌کاری و بی‌تجربگی.

زیاد دیده‌ایم که اگر هنوز شخصی در میان افراد سخن نگفته بخواهد سخنرانی کند بسیار می‌ترسد!

اگر به جوان تاجری گفته شود که فلان متاع بسیار پر نفع است و کاملاً برایش صدق گفتار واضح گردد. باز می‌گوید: من این کار را نکرده‌ام می‌ترسم ضرر کنم.

شخص کار نکرده به قدری کمرو است که اگر بخواهد با کسی دوستی و رفاقت کند در مرحله اوّل، این عمل برایش امکان‌پذیر نیست و بعد هم دوستی او پایدار نمی‌ماند.

علماء اخلاق و روانشناسان اسلامی برای علاج ترس دستوراتی داده‌اند که ما به بعض از آن دستورات که معالج قطعی این مرض است اشاره می‌کنیم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اوّل: آنکه تا می‌توانید حرف ترس به میان نیاورید هیچگاه نگوئید می‌ترسم فلان کار را انجام دهم...

من قادر نیستم این عمل را به پایان برسانم...

بلکه همیشه کلمات شجاعانه به زبان جاری کنید بگوئید همه چیز در مقابل من کوچک است به یاری خدا از هیچ چیز نمی‌ترسم.

دوّم: از هر چه می‌ترسید به طرف آن حرکت کنید و در جوار آن زندگی نمائید مثلاً کسی که از تاریکی می‌ترسد مقیّد باشد که همیشه تنها در میان تاریکی برود.

سوّم: به عقل خود مراجعه کنید به شما خواهد گفت که: اگر خود را ترسو معرّفی نمائید از شخصیّت شما بیشتر کاسته می‌شود افرادی که شجاعانه به طرف کارهای بزرگ حرکت می‌کنند بهتر از شما نبوده‌اند.

چهارم: هیچگاه گوش به سخنان زنان[1] و افراد ترسو ندهید[2] آنها ممکن است در اثر محرومیّت از پیشرفتهای زندگی کلماتی را بگویند که سبب ترس و وحشت شما گردد مثلاً ابدا گوش به اینکه فلان چیز منحوس است آن حیوان شوم است ندهید.[3]

تا می‌توانید فکر اینکه من بد اقبالم و یا به بدبختی دچار شده‌ام نکنید...

این سخنان اساسی ندارد نه عقل به شما دستور می‌دهد که خود را با این کلمات وحشت‌زده کنید و نه دین و نه مذهب.

شما با به کار بستن این دستورات می‌توانید خود را از این مرض روانی نجات دهید.

دو ـ یأس و نا امیدی

حیرت‌انگیزترین عامل بدبختی و مهم‌ترین وسیله عقب‌ماندگی و اساسی‌ترین آفت استقامت و پافشاری، یأس و نا امیدی است.

۱- بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۲۱۳.

۲- بحارالانوار جلد ۷۳ صفحه ۳۱٤.

۳- در روایات متعدّد وارد شده که تطیّر از امّت پیغمبر برداشته شده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: «**الامل رحمة لامّتی و لو لا الامل ما رضعت والدة ولدها و لاغرس غارس شجرا**»[1].(امید و آرزو، رحمت است از برای پیروان من، اگر آرزو و امید نبود مادر به فرزند خود شیر نمی‌داد و همچنین باغبان درختی را نمی‌کاشت).

اگر افراد بشر امیدوار به آینده نبودند، ممکن نبود دست به کوچک‌ترین کار دنیا بزنند.

بنابراین هر کاری که در میان بشر عملی می‌شود از امید آنان سرچشمه گرفته و هر موضوعی که تعقیب نمی‌گردد در اثر یأس و نا امیدی بوده است.

مرد با ایمانی که اعمال زشت را ترک می‌کند، نود درصد به امید ثواب است.

بازرگانی که کالای پر قیمت را می‌خرد و می‌فروشد نیز به امید استفاده است.

مرد زحمتکشی که صبح تا به شام خود را آزرده می‌سازد، نیز امید مزد و پاداش دارد.

اگر دوستی، امید به وفاداری رفیقش نداشته باشد، از همان ساعت اوّل، رفاقت را ترک می‌گوید و این موضوع به قدری واضح است که هیچ احتیاج به استدلال ندارد.

«پلوتارک» می‌گوید: اگر مانند «اریستید» بیچاره و آواره شوم یا مانند «سقراط» به آتش فقر و فلاکت بسوزم، یا مانند «اناکساگور» در غربت و ناکامی جان بسپارم، هیچ اهمیّت ندارد ولی وای اگر ستاره امید در دلم خاموش شود.[2]

خواننده محترم، برای دفع این مرض روحی باید به خود تلقین کنید که همه مردم دوستان وفادار من‌اند.

۱- بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۱۷۳.

۲- کتاب «در آغوش خوشبختی».

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اگر آنها نباشند خوشگذرانی برایم مفهوم ندارد، همه کارها انجام می‌شود و نفع زیادی به دستم خواهد رسید، روزگار با من موافق است و...

سه ـ کم صبری

همه شنیده‌اید که می‌گویند:

صبر تلخ است و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت

این کلام بسیار حکیمانه است واقعا اگر انسان صبر و شکیبائی را فراموش کند در تمام کارها عاجز می‌شود.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: «**من لایعد الصبر لنوائب الدّهر یعجز**».[1] کسی که صبر و بردباری را برای فشارهای روزگار ذخیره نکند عاجز خواهد شد.

«این موضوع مسلّم است که دنیا خانه بلا است.»[2]

«لرد آویبوری» می‌گوید: «مصائب روزگار چون باد می‌وزد و مانند باران می‌بارد، هیچ کس از دست آن امان ندارد.

زندگی با مصیبت و رنج آمیخته است.

هر کس زنده است باید رنج بکشد و بار مصائب را تحمّل کند.

کسی که به دریا می‌رود دامنش تر می‌شود.

کسی که در خارستان قدم می‌زند خارهای جانگداز پایش را رنجه می‌کند.

و هر کس در این جهان زنده است مصائب و مشکلات، چون زنبور و عقرب بر دلش نیش می‌زند و یک دم راحتش نمی‌گذارد. چه باید کرد؟ دنیا را این طور ساخته‌اند! و ناله و

۱- بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۸۳.

۲- بحارالانوار جلد ۷۳ صفحه ۸۲ حدیث ٤٥.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شکایت ثمری ندارد! جز اینکه فشار مصائب را بیشتر و مشکلات را بزرگتر می‌کند».[1]

و از پیشوایان دین اسلام روایات زیادی وارد شده که فرموده‌اند وقتی بر یک مرد با ایمان بلا می‌رسد فقط برای اصلاح او است خدا می‌خواهد او را در جمیع کارها پا برجا سازد.[2]

خواننده عزیز، غم و محنت روزگار دل را روشن و فکر را قوی می‌کند.

مصائب بزرگ، مردان بزرگ به وجود می‌آورد.[3]

مردی که کم‌صبر است، با روبرو شدن این گونه مصائب خود را از دست می‌دهد و اگر دست به کاری بزند با یک ناراحتی بسیار جزئی دیگر نمی‌تواند استقامت کند.

اگر با شما دوستی کند، در همان اوائل کار بی‌وفائی خواهد کرد. و هیچ جای تردید نیست که کم‌صبری برای پیشرفت مقاصد عالیه بشر بدترین آفت است.

بنابراین مرد خردمند همیشه به فکر نجات از این مرض روحی است. باید عقل خود را حاکم قرار دهد و در هر کار صبر و بردباری داشته باشد تا در مدّت کوتاهی کم‌صبری را از بین ببرد.

چهار ـ عجله

علم و تجربه ثابت کرده است که عجله و شتاب در کارهای دنیا باعث پشیمانی و ضرر است و به عکس عملی که پس از اندیشه و تأمّل و به موقع خود صورت پذیرد به پایان می‌رسد و موجب رضایت خاطر می‌گردد و مرد عجول هیچگاه حاضر نیست عواقب کارها را تحت مطالعه دقیق قرار دهد و سپس با متانت به سوی هدف حرکت کند.

۱- کتاب «در آغوش خوشبختی».

۲- غررالحکم و دررالکلم، صفحه ۸۲۳، حدیث ۳٤۲.

۳- بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۲۸٦.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: «**الاناة من اللّه و العجلة من الشّیطان**».[1] عجله و شتاب در کارهای دنیا، در اثر وساوس شیطان است ولی تأمّل و عاقبت‌بینی از طرف پروردگار جهان است.

تفکّر و اندیشه در کارها از نظر اسلام به قدری پر ارزش است که شاید پیشوایان دین برای هیچ عملی به آن اندازه نوید ثواب نداده باشند.[2]

معروف است که می‌گویند: «دنیا دار اسباب است»[3] یعنی: هر کاری که در دنیا می‌خواهد عملی شود باید به وسیله اسبابی انجام گیرد.

بنابراین اگر مرد عجول حوصله نکند که کارها را به مقامات مربوطه آن ارجاع دهد مسلّما ممکن نیست بتواند به نتیجه‌ای برسد و وقتی که کارش به بن بست افتاد و آزرده گردید، استقامت خود را از دست می‌دهد.

و نیز این افراد غالبا مایل‌اند که دیگران هم مانند آنان در اعمال و رفتار عجله کنند اگر رفیق و دوست آنان با آنها همکاری نکند از او منزجر می‌گردند و اساسا مسیر مرد عجول با یک مرد فکور و عاقبت اندیش از هم فاصله زیادی دارد و ممکن نیست که این دو نفر با یکدیگر بتوانند همراهی کنند و اگر هم برای مدّت کوتاهی آشنائی و دوستی بین آنان برقرار شود ثباتی ندارد.

ولی غالبا این گونه افراد را زمانه تغییر می‌دهد و تجربه برایشان ثابت می‌کند که این عمل صحیح نیست رفته رفته متوجّه می‌شوند که عجله و شتاب برای پیشرفت مقاصد و منافعشان مفید واقع نمی‌گردد.

مرد عاقل هیچگاه به کاری که نفعی برایش ندارد اقدام نمی‌کند.

۱- بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۳٤۰ حدیث۱۲.

۲- اصول کافی جلد ۳ صفحه ۹۱ حدیث ۳.

۳- بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۹.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

لذا زیاد دیده‌ایم افرادی را که در جوانی در کارها عجول بوده‌اند ولی در پیری متین و بردبار گردیده‌اند.

پنج ـ سوءظن

یکی از بزرگترین عوامل عزلت طلبی و عدم استقامت در رفاقت سوءظن به مردم است این چنین شخصی با خود فکر می‌کند که همه مردم با او دشمن‌اند در و دیوار قصد اذیّت و آزار او را دارند.

اگر بخواهد کوچک‌ترین عملی را انجام دهد افراد با او مخالفت می‌کنند.

تا می‌تواند در اثر همین حالت با کسی دوستی نمی‌کند و اگر هم چند روزی با شخصی طرح آشنائی ریخت به مجرّد آنکه دوستش یک عمل یا سخنی برخلاف عقیده او بگوید یا انجام دهد با خود می‌گوید: این مرد قطعا با من ستیزگی و لجاجت نموده دیگر دوستی و آشنائی با او حرام است.

روی این حساب استقامت و وفاداری را از دست می‌دهد و ابدا حاضر نیست در دوستی پایداری کند و هم چنین گاهی با خود فکر می‌کند که روزگار علیه او می‌چرخد این آسمان و زمین که به سیر خود ادامه می‌دهند برای بدبخت کردن او می‌کوشند. لذا گاهی دیده می‌شود که افرادی می‌گویند:

ما بخت برگشته‌ایم؟!...

روزگار با ما مساعدت نمی‌کند!...

ضعیف همیشه پامال است!...

و گاهی هم برای اعتقاد خود این شعر را شاهد می‌آورند:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

ولی باید به آنان گفت که: در نظام طبیعت اگر ضعیف پایمال بود هیچگاه طفل با آن ضعف در دامن تربیت مادر پرورش پیدا نمی‌کرد اگر ضعیف در نظام طبیعت پایمال بود هیچگاه دانه گندم در دل خاک رشد نمی‌نمود و...

پس در نظام طبیعت و دستگاه آفرینش ضعیف طرفدار زیادی دارد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ولی تو در اثر بدگمانی و ضعف نفس و عدم استقامت و خیالهای باطل ایـن گونـه گمان کرده‌ای که ضعیف پایمال است.

من جوانی را می‌شناسم که به دوست‌ترین افراد و نزدیک‌تـرین آشـنایان خـود بـه قدری بدبین است که نمی‌تواند برای یک ساعت هم با آنها در یک مجلس بنشیند.

او با خود خیال می‌کند که وقتی با آنها مجالست کند او را سحر و جادو مـی‌کننـد ولی در اثر تجربیّات فراوان و ایجاد ایمان در قلب خـود توانـست ایـن بـدگمانی را از خود دور کند و معتقد گردد که همه افراد مخلوق آن خدائی هستند که نعمتهای زیادی را به رایگان به او داده است و اگر با ایمان کامل به دستورات پروردگار مهربـان عمـل کند قلوب مردم را متوجّه او می‌گرداند و همه عالم را به نفع او وادار می‌کند.

قرآن مجید می‌فرماید:

((وَلَو أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ))[1]

اگر مـردم دهکـده‌هـا ایمـان آورده و پرهیزگـاری کننـد برکتهای آسمان و زمین را بر آنان می‌گشائیم.

شش ـ تنبلی

شما وقتی کلمه تنبلی را می‌شنوید قطعا یک فرد بی‌اراده در ذهنتان مجسّم می‌شـود که در گوشه‌ای نشسته و زانوها را در بغل گرفته و هر کاری را به او پیشنهاد می‌کنند به علّت تنبلی، حالش اقتضا ندارد که انجام دهد و شما شدیدا از او بدتان می‌آید و انزجار عجیبی نسبت به او در قلب خود احساس می‌کنید.

در خارج هم همین گونه است هیچگاه مردی که تنبلی را پیشه خود کرده دست به کارهای پر زحمت نمی‌زند وفاداری و استقامت در دوستی و سائر کارهـا از او خیلـی بعید است و به هیچ چیز علاقه ندارد جز به تن‌پروری و عزلت‌طلبی!

۱- سوره اعراف آیه ۹۶.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حتّی نسبت به زندگی خودش نقش تماشاچی را بازی می‌کند او ابدا احساس نمی‌کند که خودش ذینفع و مسئول این زندگانی است.

اگر کسی بزرگترین ضرر را به او وارد سازد نمی‌تواند اعتراض کند.

اگر زن و فرزندش دست به مهم‌ترین جنایات بزنند برای او سهل و آسان است، اهمیّت نمی‌دهد و به گفته یکی از دانشمندان اروپا مرد کاهل، مانند ساعتی است که فاقد هر دو عقربه است لذا بودن و نبودن او یکسان و بی‌تفاوت است.

خواننده محترم، مرض تنبلی به قدری مهلک است که مانند آن هیچ مرضی در اضمحلال انسان نمی‌کوشد. لذا هر چه زودتر باید به فکر علاج آن برآمد.

«س.ا.ماردن» در کتاب «اسرار کامیابی» می‌نویسد: «کسی که در دوران خردسالی تنبل است حتما در دوران سالخوردگی نیز تنبل خواهد بود چه تنبلی در انسانها رشد و نموّ می‌کند و اگر در آغاز به صورت یک رشته تار عنکبوت باشد در پایان کار به صورت یک سلسله زنجیر در می‌آید، تنبلی آهسته حرکت می‌کند ولی فقر به زودی از او پیش می‌افتد، معنی کامل تنبل بودن فقیر ماندن است».

دین مقدّس اسلام هم با اصرار زیادی پیروانش را به کسب و کار و جدیّت در امور معاش ترغیب فرموده که اگر بخواهم درباره آن بحث کنم زیاد به طول می‌انجامد.

فقط باید گفت: کاهلی و تنبلی یک نوع خودکشی است زیرا مرد کاهل و تنبل به اندازه کافی مرده است اگر چه از زندگی حیوانی همچنان برخوردار می‌باشد.

یک روز در جلسه‌ای که برای جمعی از دوستان در اخلاقیّات حرف می‌زدم به مسأله تنبلی اشاره کردم بعد از جلسه یکی از دوستان گفت: جناب آقای «ابطحی» هر کس تا حدّی به این مرض روحی مبتلا است. لذا از شما تقاضا داریم که اگر داروی شفابخشی برای رفع این مرض خطرناک در نظر دارید در این جلسه یا در مجلس بعدی بیان کنید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

من گفتم: غالباً افراد تنبل مردمان بی‌علاقه و خسته جامعه می‌باشند و از طرفی هم، چون مجبور به کار و تحصیل روزی هستند باید با خستگی زحمت بکشند و این عمل خود بیشتر موجب ناراحتی آنان می‌گردد.

چند سال قبل یکی از پزشکان در مجلّه‌ای شرحی راجع بـه آزمایـشهای خـود کـه ثابت می‌کرد «ملالت و بیزاری از کار، تولید خستگی می‌کند » منتشر ساخت.

پزشک مزبور عدّه‌ای از شاگردان را بر سـبیل آزمـایش بـه کارهـائی واداشـت کـه می‌دانست هیچ گونه علاقه و میلی بدان ندارند. نتیجه‌اش چه شد؟!

شاگردان به زودی احساس خستگی و سستی کردند، از سردرد و خـستگی چـشم، شکایت نمودند، تند مزاج و عصبی شدند در مورد بعضی از آنها حتّی عمل هاضمه‌شان نیز مختل گردید.

آیا تمام اینها «تصوّری» بود؟

خیر، آزمایشهائی که از دستگاههای هاضمه، گردش خون و تنفّس این شاگردان به عمل آمد نشان داد که وقتی انسان از کاری ملول و کسل است فشار خـون و مـصرف اکسیژن به طور محسوس تنزّل می‌کند و به محض اینکـه شـخص، احـساس علاقـه و خوشی در کار خود بکند عمل بدن مجدّدا تنظیم می‌شود.

دکتر «توراندیک» اظهار داشت که:

«ملالت و بیزاری از کار، یگانه عامل کاستن از فعّالیّت انسان می‌باشد.»

پس بنابراین نباید هیچگاه افراد تنبل را به کارهائی کـه بـه آن علاقـه ندارنـد وادار کنید. بلکه برای از بین بردن این مرض روانی باید اوّل تحقیق نمائید که او به چه کـار علاقه‌مند است. سپس همان را به او پیشنهاد کنید. هیچگاه به فکر آن نباشـید کـه ایـن عمل بی‌ارزش است فائده‌ای ندارد بگذارید عادت به کار کردن و زحمت کشیدن نماید تا خود به خود این مرض از بین برود و اگر هم شخصی است کـه ابـدا بـه هـیچ کـار علاقه ندارد باید در مرحله اوّل یک عمل کم‌زحمت و پر نفعی را در مقابل او گذاشت و سپس او را با یادآوری منافع آن عمل علاقه‌مند به انجام آن کار کرد تا رفته‌رفته ایـن مرض از او دفع شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

دوستان، شما می‌توانید با این دستورات خود را به استقامت و پایداری وادار کنید و برای همیشه در دوستی و رفاقت وفادار باشید.

سقراط حکیم گفته: «اگر خواستی کسی را به دوستی و رفاقت انتخاب نمائی:

اوّل: باید از حال وی تفتیش کنی که در کودکی نسبت به پدر و مادر و خواهر و برادر و فامیل خود چگونه رفتار می‌نموده پس از تفحّص کامل اگر دانستی که با آنها به خوبی و درستی سلوک می‌کرده و نسبت به آنها وفادار بوده و در انجام وظیفه تنبلی نمی‌کرده آنگاه امید به دوستی او داشته باش».

توضیح آنکه اگر در مقابل افرادی که کمال محبّت را باید به آنان داشته باشد استقامت کرده و وفادار بوده است در این دوستی هم پایدار و وفادار خواهد بود.

باز حکیم نامبرده می‌گوید:

«دوّم: ببین سلوک او با دوستانی که پیش از تو داشته چگونه بوده است اگر نسبت به آنها به شرایط دوستی و مودّت عمل می‌کرده و در انجام وظائف دوستی تنبلی نمی‌کرده او را به دوستی خود انتخاب کن».

«سوّم: نگاه کن که میل و رغبت او در چیست اگر تنبلی و راحت‌طلبی و خودخواهی بر او غالب گردیده و از آن طرف میل به عیّاشی و شهوت‌پرستی دارد بدان که همین صفت موجب تقاعد او می‌شود و حقوق دوستی و مودّت را ادا نخواهد کرد و استقامت و پایداری نخواهد داشت».

«دانشمند بزرگ علاّمه نراقی که یکی از علماء علم اخلاق و صاحب کتاب «معراج السّعادة» و «جامع السّعادات» است، می‌گوید:»

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«اعلم ان من تمام الحبّ للاخوان فی اللّه الوفاء و هو الثبات علی الحبّ و لوازمه و ادامته الی الموت و بعده مع اولاده و اصدقائه».[1]

وفا متمّم دوستی در راه خدا است و معنی وفا این است که در دوستی و لوازم آن استقامت و ثبات داشته باشی، تا دم مرگ او را از دست ندهی و پس از او هم به اولاد و دوستانش محبّت کنی.

استاد روانشناس «جوجیتسو» به شاگردان خود می‌گفت: «چون بید خم شو و چون بلوط مقاومت کن».

«مستر کارنگی» می‌گوید: «به نظر شما علّت اینکه لاستیکهای اتومبیل تا این درجه فشار را تحمّل کرده و بالا و پائین می‌پرند چیست؟

در ابتدا کارخانجات تهیّه کننده لاستیک کوشیدند لاستیکهائی بسازند که با تکانهای شدید جادّه مقاومت کند ولی به زودی متوجّه اشتباه خود شدند. زیرا لاستیکهای آنها در مدّت کوتاهی خُرد شده و تکّه تکّه گردید آن وقت همین لاستیکهای بادی ساخته شد که فشار و تکان دست‌اندازهای جادّه را در خود جذب می‌کنند.

اگر من و شما هم بخواهیم در جادّه حیات بدون تکان و دست‌انداز به راحتی پیش برویم باید بیاموزیم که چگونه می‌توان فشار و تکان جادّه پر مانع و ناهموار حیات را در خود جذب کرد و لذا باید در مقابل شدائد استقامت ورزید و دوستی را از دست نداد».

۱- کتاب «جامع السّعادة» جلد ۳ صفحه ۱۸۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

امتیاز دستورات اسلام بر گفتار دانشمندان:

شما اگر در کتب دانشمندان و فلاسفه از زمان سقراط و افلاطون که تقریبا حدود ٤٠٠ سال قبل از میلاد مسیح بوده‌اند تا این زمان را دقّت کنید خواهید دید که آنچه آنان دستور استقامت به نوع بشر داده‌اند برای پیشرفت مقاصد مادّی و دنیائی بوده است.

من نمی‌گویم این عمل صحیح نیست ولی اگر کسی قانونی جعل کند و منافع مادّی و معنوی را با هم بتواند برای پیروان خود جلب نماید مسلّماً کامل‌تر است.

توضیح آنکه گاهی می‌شود یک شخص در ضمن تعلیم استقامت و وفاداری مستمعین خود را فقط متوجّه امور مادّی و دنیای محدود قابل زوال می‌نماید و گاهی یک فرد آسمانی در ضمن آوردن قوانین اخلاقی مردم را سوق به ایمان و اهمیّت آن می‌دهد و آنان را متوجّه عالمی مافوق این جهان هم می‌نماید و به این وسیله دائره فعّالیّت فکر آنها را وسعت می‌دهد.

بنابراین امتیاز اسلام و دستورات دین بر سخنان و گفتار دانشمندان غیر مسلمان کاملاً واضح می‌گردد.

شما در جمله‌ای که از علاّمه نراقی نقل کردم دقّت کنید.

تنها او که در مهد دین تربیت شده در ضمن گفتارش کلمه «اللّه» را اضافه می‌کند و به این وسیله مردم مسلمان را متوجّه می‌سازد که اگر می‌خواهید در دوستی وفادار باشید باید برای خدا و در راه او دوستی نمائید.

دوستان، به حدّی اسلام ادامه و استقامت در دوستی و مودّت را اهمیّت داده و به مردم مسلمان امر فرموده که باید در علاقه به یکدیگر پا برجا باشند که «پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

«انّ اللّه یحبّ المداومة علی الاخاء القدیم فداوموا علیه».[1]

١- میزان **الحکمة** جلد اوّل صفحه ٥٤ حدیث ٢٣٩.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پروردگار بزرگ دوست مـی‌دارد کـه مـردم مـسلمان در دوستیهای پر سابقه ثابت قدم باشند و رفقا و آشنایان قدیمی را از دست ندهند، پس (ای مسلمانان) دوستی را همیـشگی کنید و در آن محبّتها پا برجا باشید.

و کسانی که این عمل پر ارزش را ترک می‌کنند اسلام، آنان را مردمانی خام و نادان دانسته زیرا حضرت «علی» (علیه السّلام) فرمود:

«**مودّة الاحمق تزول کما تزول التراب**». دوستی و رفاقت شخص نادان و بی‌خرد از بین رفتنی است آن چنانکه خـاک و غبار از هم می‌پاشد و باد می‌برد.

و گاهی هم دوستی را رَحِم و قرابت فرض کرده و قطع کننـده آن را ماننـد کـسی می‌داند که از اقوام خود دوری می‌کند.

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود:

«**مودّة یوم میلة و مودّة شهر قرابة و مودّة سنة رحم ماسـة من قطعها قطعه اللّه**».

دوستی و آشـنائی یـک روز، علاقـه و رفاقـت کوتـاهی است ولی اگر مودّت تا یک ماه به طول انجامید، ایـن خـود خویشاوندی است و اگر یک سال ادامه داشت رفیـق مـورد علاقه را مانند رحم و اقوام نزدیک می‌نمایـد کـه اگـر بـا او قطع مراوده کند خدا عمر او را کوتاه می‌گرداند.

(نقل از کتاب اتّحاد و دوستی)

«ارزش فکر کردن»

بدون تردید هیچ عاقلی منکر اهمیّـت فکـر کـردن و یـا فکر را به کار انداختن در مسائل مهـمّ و مختلـف زنـدگی و علمی نبوده و نخواهد بود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تفکّر، بزرگترین راز موفّقیّت در همه چیز و در همه کار و بلکه از سفارشات مؤکّد قرآن مجید است، آنجا که فرموده:

((قُل هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ))[1]

و فرموده:((كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ))[2]

و فرموده: ((فَٱقۡصُصِ ٱلۡقَصَصَ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ))[3]

و فرموده:

((كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ))[4]

و فرموده: ((وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ))[5]

می‌بینید که پروردگار متعال فرق بین کور و بینا را با «تفکّر» تعیین کرده، و آیات خود را برای «تفکّر» بیان فرموده، و قصص قرآن را برای متفکّرین نقل کرده، و مثالها و اندرزهای این کتاب مقدّس را برای متفکّرین توضیح داده است.

۱- سوره انعام آیه ۵۰.

۲- سوره بقره آیات ۲۱۹ و ۲۶۶.

۳- سوره اعراف آیه ۱۷۶.

٤- سوره یونس آیه ۲٤.

۵- سوره حشر آیه ۲۱.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«تفکّر» به قدری در اسلام پر ارزش است که یک ساعت آن را معادل و بلکه بالاتر از یک سال عبادت می‌داند.[1]

«امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) فرمود: تفکّر، انسان را به سوی نیکی می‌کشاند و به اعمال نیک وادار می‌نماید.[2]

حضرت «علی بن موسی الرّضا» (علیه السّلام) فرمودند: عبادت، به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه تنها عبادت با تفکّر در امر الهی محقّق می‌شود.[3]

بنابراین هر انسانی که متفکّرتر است پر ارزشتر است و باید یک سالک الی اللّه تا می‌تواند فکر خود را تقویت کند و به هر مرحله‌ای با تفکّر کامل قدم بگذارد و کوچک‌ترین بی‌توجّهی نسبت به آن مرحله نداشته باشد، ولی مسأله مهم‌تر این است. که باید علاوه بر تقویت فکر، تمرکز فکری هم داشته باشد، یعنی تمرکز فکر خود را در اختیار بگیرد که این موضوع (یعنی تمرکز فکر در امور معنوی) از اساسی‌ترین مسائل زیربنائی و پر اهمّیّت سیر الی اللّه است. و از شعاعهای استقامت است.

۱- قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم: تفکُّر ساعة خیر من عبادة سنة،
تفسیر عیاشی جلد ۲ صفحه ۲۰۸.

۲- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۵.

۳- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۵.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«اهمیّت تمرکز فکر»

یکی از موفّق‌ترین شاگردان مکتب سیر و سلوک و روندگان راه خدا و علماء اهل معنی در ضمن نامه‌ای می‌نویسد:

من که شاگرد خوب استادم بودم. و کوشش می‌کردم تمام دستورات استاد عزیزم را مو به مو اجرا کنم، فکر می‌کردم پس از مرحله توبه و استقامت دیگر وقتی بخواهم نماز بخوانم لحظه‌ای توجّهم از خدای تعالی سلب نمی‌شود. امّا متأسّفانه دیدم باز هم در نمازها حواسم پرت می‌گردد و توجّه زیادی به خدای تعالی ندارم، به محضر استادم رفتم و از وضع روحی خود شکایت کردم و از آن بزرگوار استمداد نمودم تا مرا راهنمائی کند، او در جواب من فرمود: باید در تو «تمرکز» فکر ایجاد شود و با این جمله دست مرا گرفت و به اتاق خلوتی برد و گفت: فرزندم، هر زمان خواستی عبادتی، نمازی و یا هر کار دیگری که باید در آن حواست جمع باشد انجام دهی، اوّل کاری که باید بکنی این است که نگذاری چیزهائی که به آن علاقه بیشتری داری در مقابلت باشد و آنها را ببینی، یعنی نگذاری تو را آنها به خود جلب کنند، مثلاً زنت، فرزندانت و یا مناظر زیبائی که در آن ساعت فکر تو را به خود جلب می‌کند. در مقابل و یا در منظرت باشد.

و از همین جهت است که در اسلام برای کسی که می‌خواهد نماز بخواند دستور رسیده که باید به اطراف نگاه نکند و با کسی حرف نزند، چیزی نخورد، خنده و گریه نکند، یعنی به چیزهائی که او را به خنده و یا به گریه در می‌آورد توجّه نکند، اینها همه‌اش برای به وجود آوردن تمرکز فکر و توجّه کامل به پروردگار است.

بنابراین به هر وسیله‌ای که ممکن است باید بکوشی تا اختیار تمرکز فکرت را در دست بگیری. یعنی بتوانی به هر چه در هر وقت می‌خواهی تمرکز فکری پیدا کنی، و وقتی به چیزی توجّه پیدا کردی آن چنان تمرکز فکری به آن داشته باشی که هیچ چیز حواست را پرت نکند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و بالأخره یکی از مهم‌ترین وظایف کسی که می‌خواهد سیر الی اللّه بکند این است که اختیار تمرکز فکرش را داشته باشد.

سپس استاد به من گفت: هر مرتاضی و یا سالک الی اللّهی، یا مکتشفی و یا مخترعی و یا مطالعه کننده‌ای و یا هر کسی که بخواهد کار صحیح و سالم و درستی بکند باید تمرکز فکری داشته باشد و در حقیقت تمرکز فکر مایه جمیع کارهای صحیح و درست است.

لذا اگر تو نتوانی در خود تمرکز فکر به وجود بیاوری و با حواس پرتی بخواهی سیر الی اللّه که بسیار مشکل است و بلکه مانند صراط قیامت از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است انجام دهی، به هیچ وجه موفّقیّت نخواهی داشت. پس بکوش تا در خود تمرکز فکر به وجود آوری و اختیار افکارت در دست خودت باشد.

من کلمات او را شنیدم و تصمیم داشتم به هر نحوی که شده آنها را عمل کنم ولی متأسّفانه نمی‌توانستم تمرکز فکر برای خود به وجود آورم.

لذا برای مرتبه دوّم نزد او رفتم و از او تقاضا کردم به من بگوید چگونه در خود تمرکز فکر را به وجود آورم، او به من در این ارتباط چند دستور داد که من آنها را عمل کردم و بحمداللّه به نتایج خوبی رسیدم.

«دستورات تمرکز فکر»

اوّل:

استادم می‌گفت: اگر می‌خواهی تمرکز فکرت در اختیارت قرار بگیرد باید روزی یک ساعت تا چهل روز در اطاق کوچکی که هیچ نوع تزئینات و چیزهائی که توجّهت را به خود جلب می‌کند نداشته باشد، عبادات و دعاها و تلاوت قرآنت و بخصوص اذکار را در آنجا انجام دهی و خود را صد در صد در محضر خدائی که محیط بر همه چیز است بدانی و به چیزی غیر او فکر نکنی و با دقّت کامل مهار فکرت را در دست

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بگیری و نگذاری کوچک‌ترین حواس پرتی عارضت گردد، در این صورت می‌توانی به مقصد برسی و تمرکز فکرت را در اختیار بگیری و این کار را تمرین نمائی.

دوّم:

استادم فرمود: یکی از چیزهائی که فکر را متمرکز می‌کند عشق و علاقه شدید به چیزی یا به فردی از افراد است، عشق تمام فکر انسان را به معشوق متمرکز می‌کند و حواسش را از چیزهای دیگر جمع می‌نماید، اگر انسان بتواند به کاری که می‌خواهد انجام دهد. علاقه پیدا کند و به آن کار عشق بورزد، کارش را با تمرکز فکر و صحیح انجام می‌دهد. پس بدون تردید یکی از راههای در اختیار گرفتن تمرکز فکر این است که انسان عشق و علاقه شدیدی در خود قبل از انجام هر کار نسبت به آن کاری که می‌کند به وجود آورد.

توضیح آنکه: انسان نباید کاری را که به آن علاقه ندارد (بخصوص کارهای فکری) انجام دهد، زیرا در این صورت آن کار با حواس پرتی و ناصحیح انجام می‌شود.

بنابراین من به تو توصیه می‌کنم هر کاری را که می‌خواهی انجام دهی اوّل آن را، نتایج آن را، اهمّیّت آن را، نقش آن را در سعادت خود و یا اجتماع بشناس و سپس به آن عشق پیدا کن که در آن وقت به موفّقیّت کامل خواهی رسید.

سوّم:

استادم فرمود: یکی دیگر از چیزهائی که تمرکز فکر را در اختیار تو قرار می‌دهد توکّل به خدا است، من در اینجا نمی‌خواهم تو را به مرحله توکّل وارد کنم. زیرا توکّل از مراحل بالائی است که تو هنوز نمی‌توانی به آن دست یابی. ولی در همین مرحله تو باید بدانی که همه کارها دست خدا است، لذا نباید از آینده‌ات، از فقرت، از مرضت، از هر نوع چیزی که از آن نگرانی داری بترسی و حواست پرت آنها باشد، و الاّ هر مقدار ایمانت به خدا و توکّلت به پروردگار کمتر باشد مسائل زیادی در زندگی حواست را پرت می‌کند و نمی‌توانی در چیزی که باید تمرکز فکر در آن داشته باشی حواست را جمع کنی.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سپس استاد فرمود: مطلبی که بعضی آن را «سرّ اکبر» یا راز بزرگ می‌نامند. این است که اگر می‌خواهید کسی را نصیحت کنید و یا مطلبی در خودتان و یا دیگری اثر مثبت داشته باشد آن را در بخش دوّم از سه بخش خواب و «خلسه» و بیداری تلقین نمائید، زیرا در آن زمان تمرکز فکری بیشتری انسان دارد.

توضیح آنکه انسان وقتی می‌خواهد بخوابد ابتداء بیدار است و سپس به حال «خلسه» می‌رود یعنی بین خواب و بیداری قرار می‌گیرد و بعد بخواب عمیق فرو می‌رود.

آنچه مورد بهره برداری در تمرکز فکر و تلقین باید قرار بگیرد مرحله دوّم (حالت خلسه) در هنگام بخواب رفتن و در هنگام بیدار شدن است، چون اشخاص در این مرحله ۷ تا ۱۰ دقیقه‌ای در حالت خلسه و هیپنوتیزم و تمرکز فکر هستند.

لذا هر گونه تلقین و اندرز و سخن در او اثر می‌کند و اثر بسیار عمیق و ارزنده‌ای دارد، نهایت باید راز قوانین تلقین را انسان بداند و متوجّه باشد که تلقین با یک بار در حالت خلسه در خود و یا در طرف اثر نمی‌کند، بلکه بایستی ۲۰ بار هر تلقینی تکرار شود، مثلاً بیست بار در صبح بگوید: «من شجاع هستم». تا از هیچ چیز نترسد و استقامت پیدا کند.

و نیز تلقین در یک روز یا دو روز اثر نمی‌کند، بلکه بایستی بیست روز تا چهل روز تکرار شود، البته اثرش در اشخاص (به خاطر تفاوت درجه تلقین پذیری آنها) فرق می‌کند و باید دانست که جمله‌ای که باید تلقین گردد نباید هر روز عوض شود، بلکه حتّی در تمام مدّت چهل روز یک مطلب تلقین گردد، و اگر تلقین به وسیله ضبط صوت به عمل آید بهتر است و انسان دیرتر از حالت خلسه بیرون می‌آید، و دیگر آنکه تلقین نباید حالت منفی داشته مثلاً حتّی نگوید: که «من مریض نیستم» بلکه بگوید: «من سالمم» و یا «من ضعیف نیستم» بلکه بگوئید: «من قویم» و جمله‌ای را که می‌خواهید به خود تلقین کنید یا باید با صدای خود و یا با صدای کسی که دوستش دارید (مثلاً استادتان) در نوار کاست ضبط کنید و شب، قبل از بخواب رفتن و یا صبح قبل از بیدار شدن ضبط صوت را روشن کنید و آن جملات را بشنوید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و بالأخره جمله‌ای که باید به شما تلقین شود اگر با مهربانی و کمال محبّت ادا گردد و بیست مرتبه هر روز در مدّت چهل روز تکرار شود نتیجه مطلوبی خواهید گرفت.

«نظرات یک مرتاض»

در هندوستان در شهر پونا وقتی در کنار رودخانه آن شهر ایستاده و منتظر یکی از دوستان بودم، مردی را دیدم که اعمال خارق العاده‌ای انجام می‌داد او با زبانهای مختلف که من جمله عربی و فارسی بود حرف می‌زد زیرا اوّل فکر می‌کرد من عربم و با عربی حرف زد و بعد که متوجّه شد من فارسم با من فارسی سخن گفت در علوم غریبه استاد بود هیپنوتیزم و خواب مغناطیسی از کارهای معمولی او بود در همان مدّتی که در کنار رودخانه نزد من ایستاده بود چند قلم از هنر نمائیهای خود را به معرض نمایش گذاشت که مرا متعجّب کرد، از او پرسیدم: بزرگترین رمز موفّقیّت تو در این همه هنر و دانش چیست؟ او به من گفت:

عمده موفّقیّت من و مایه اصلیش مسئله‌ای بوده که استادم در اوایل شروع به ریاضتم به من دستور داد و آن این بود که چندین ماه مرا وادار به در اختیار گرفتن تمرکز فکرم نمود.

او به من گفت: که اگر فکرت را متمرکز کنی و حواست را جمع نمائی به آنچه بخواهی می‌رسی.

او می‌گفت: حواس جمعی در هر کاری لازم است و تمام کارهای فوق‌العاده و بلکه خارق العاده با حواس جمعی باید انجام شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

من در مدّت عمرم به تجربه فهمیده‌ام که حتّی تردستیها و چشم‌بندیها و هیپنوتیزم و کلیّه علوم غریبه و تمام اعمالی که مرتاضها انجام می‌دهند بدون تمرکز فکر امکان پذیر نیست.

آن هنرمند هندی به من می‌گفت: من در جوانی آن قدری که برای به دست آوردن تمرکز فکر تلاش کرده و زحمت کشیده‌ام برای هیچ مسئله دیگری از قبیل این همه هنرهائی که شما از من مشاهده می‌کنید رنج نبرده‌ام. زیرا به هر هنری که می‌رسیدم می‌دیدم مایه اولیّه و زیر بنایش تمرکز فکر است.

من در شهر بنارس سالها عاشق دختری بودم و چون به او تمرکز فکر پیدا کرده بودم تمام اعمال و حرکات او را با آنکه فاصله مکانی زیادی از من داشت می‌دیدم و مشاهده می‌نمودم و تمام اعمالش را زیر نظر می‌گرفتم من الآن اکثر اعمال خارق العاده را با نیروی تمرکز فکر انجام می‌دهم.

بعضی معتقدند که اگر انسان بتواند به نیروی تمرکز فکر به طور کامل و صحیح دست یابد همه کارهای خارق العاده را می‌تواند انجام دهد. زیرا روح انسان دارای نیروی عجیب و بلکه چون منتسب به خدا است و خدای تعالی فرموده: **((وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي))**[1] دارای نیروی بی‌نهایت است.

بر این اساس اگر روح انسان تمام نیروی فکری خود را روی چیزی بسیج کند و تمرکز در خود به وجود آورد قطعا همه کارهای مهم را می‌تواند انجام دهد.

شاید شما شنیده باشید که بعضی از مرتاضها در این مملکت می‌توانند قطار را نگه دارند من خودم می‌توانم آهو را در حال فرار فقط با تمرکز فکر و نگاه به او، او را در جای خود میخکوب کنم و نگذارم فرار کند من خودم می‌توانم مار و حیوانات ضعیفی مانند آن را در اثر قوّه اراده و تمرکز بی‌جان کنم و حتّی او را بخشکانم.

۱- سوره حجر آیه ۲۹.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

واقعاً هم این مرتاض هندی می‌توانست این کارها را بکند و همان گونه که او مدّعی بود من هم معتقدم که او تمام هنرهای فوق العاده و عجیب و غریب را با تمرکز فکر انجام می‌داد.

«نظم در امور»

یکی از سالکین الی اللّه در شرح خاطرات خود نوشته که: من به هیچ وجه نمی‌توانستم در عبادات و یا در مراحل کمالات تمرکز فکر که از اساسی‌ترین شرایط موفّقیّت است داشته باشم. لذا نزد استاد عزیزم، رفتم و از او تقاضا نمودم که مرا از این حواس پرتی نجات داده و راه به دست آوردن تمرکز فکر را به من تعلیم دهد.

او پس از چند سؤال از وضع زندگی من و متوجّه شدن به اینکه من در کارهای روزمره بسیار نامنظّمم به من گفت: باید تصمیم بگیری که در تمام کارهای کوچک و بزرگ منظّم باشی تا آنکه در دراز مدّت تمرکز فکر در تو، به وجود آید.[1]

او در ابتدا به من دستور محاسبه و مراقبه را داد و گفت: در هر روز یک جلسه برای بررسی اعمالت تشکیل بده و افکار و صفات و اعمالت را محاسبه کن یعنی بنشین و از اوّل صبح تا موقع خواب تمام اعمالت را از نظر بگذران (این عمل حافظه را هم زیاد می‌کند) که اگر اعمال نامنظّم و بیهوده‌ای انجام داده‌ای از آنها شرمنده خواهی شد و فردا آن اعمال را تکرار نخواهی کرد و در نهایت اگر بعضی از آنها گناه باشد استغفار می‌نمائی که اسم این عمل محاسبه است.

دوّم در شبانه روز مراقب باش که مبادا کارها را بی‌حساب و بدون برنامه انجام دهی و مرتّب مراقب اعمال و رفتارت باش که از حدّ وسط خارج نشود و به طرف افراط و تفریط انحراف پیدا نکند و گناه و معصیت به هیچ وجه ننمائی و در تمام

۱- و ضمناً معلوم باشد که برای این چنین افراد نامنظّم دستورات بالا برای تمرکز فکر مفید نیست و اگر هم باشد بسیار موقّت و کم فائده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

کارها نظم را رعایت نمائی که نام این عمل مراقبت است و سپس فرمود: باید مقیّد باشی که در تمام کارها نظم و ترتیب عقلائی و دقیق را رعایت کنی.

و این را بدان که نظم، در دراز مدّت انسان را از حواس پرتی نجات می‌دهد و کم‌کم در انسان تمرکز فکر به وجود می‌آورد. زیرا وقتی انسان همه کارهایش روی حساب بود و صبح که از خواب برخاست می‌دانست که تا شب چه باید بکند و در هر ساعت معیّن شده بود که چه اعمالی در آن ساعت باید انجام دهد فکرش راحت و طبعا از اضطراب و تشتّت فکر و حواس پرتی نجات پیدا می‌کند.

نظم در زندگی سبب راحتی فکر و تمرکز آن می‌گردد زیرا وقتی فکر انسان آرامش داشت و راه صحیح خود را انتخاب نمود و مدّتی به این برنامه عادت کرد. از ناراحتیهای فکری و تشتّت آن نجات پیدا می‌کند غالبا کسانی که نامنظّمانند در کارها سرگردانند و نمی‌دانند چه باید بکنند این سرگردانی و پریشانی کم‌کم در فکر آنها اثر می‌گذارد و فکرشان هم سرگردان و پریشان می‌شود و نتیجه این پریشانی این است که هیچگاه به کاری دل نمی‌بندند و هیچ کاری را به پایان نمی‌رسانند و همه کاره هیچ کاره هستند.

یک شخص نامنظّم شب که می‌شود هیچ کاری را نکرده و خسته هم شده است! ولی یک فرد منظّم همه کارهایش را به موقع انجام داده علاوه بر آنکه خسته نشده نشاطی هم پیدا می‌کند و با خود می‌گوید: بحمداللّه همه کارها را به موقع انجام داده‌ام.

و بالأخره همه انبیاء و اولیاء (علیهم السّلام) و تمام حکما و دانشمندان به نظم در زندگی در امور جزئی و کلّی سفارش کرده و خودشان به آن عمل نموده و فواید بسیاری برای آن ذکر کرده‌اند.

که یکی از آن فواید این است که اگر کسی نامنظّم باشد به هیچ وجه نمی‌تواند دارای تمرکز فکر و استقامت گردد و به عکس نظم در امور تمرکز و آرامش فکری و استقامت به وجود می‌آورد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«دستورات نظم در زندگی»

سپس استاد فرمود: یک دفتر یادداشت داشته باش و همه روزه صبح اوّل وقت در آن دفتر تمام کارهائی که باید تا شب انجام دهی بنویس و همه آنها را سر وقت و ساعت خودش انجام بده و به هیچ وجه مسامحه نکن.

به مردم و دوستان بفهمان که من منظّمم تا آنها تو را به این عنوان بشناسند و خللی در نظم زندگی تو به وجود نیاورند.

قاطعیّت از خود در نظم زندگیت به مردم نشان بده تا آنها تو را به این عنوان بشناسند.

با مردم نامنظّم و کسانی که برای وقت تو و وقت خودشان ارزشی قائل نیستند نشست و برخاست نکن که همچون مرض مسری در تو اثر می‌گذارند و تو را نامنظّم می‌کنند.

به وعده‌هایت سر وقت عمل نما و اگر کسی به وعده‌اش با تو وفا نکرد او را ترک کن ولو ضرر بسیاری به تو بخورد.

در نظم زندگیت با قاطعیّت و تعهّد با همه و خودت برخورد کن تا بتوانی موفّق به این راز بزرگ سعادت و رمز عظیم موفّقیّت و سرّ پر اهمّیّت خوشبختی بشوی.

من از استاد: به خاطر این راهنمائی مهمّش تشکّر کردم و دستورات او را به کار بستم و بحمداللّه موفّق به نظم امورم شدم و تمرکز فکر پیدا کردم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بخش پنجم

صراط مستقیم

- مرحلهٔ صراط مستقیم
- معنی صراط مستقیم
- صراط دنیا و صراط آخرت
- مکاشفهٔ آموزنده
- فلسفهٔ اسلامی
- میزان واقعی
- نظم در زندگی
- وسواس
- نداشتن عقائد انحرافی
- توقیفی بودن عبادات
- ترک محرّمات و انجام واجبات
- تعهّد و وفای به عهد
- ولایت فقیه
- رسومات
- صراط مستقیم و شهوت
- غضب
- نظافت و زینت
- ازدواج
- آداب معاشرت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

این قسمت از کتاب را حتماً باید سالک الی اللّه پس از آنکه قسمتهای قبل را کاملاً مطالعه نمود و خلاصه مطالب آن را زیر نظر استادی در وجود خود پیاده کرد، مطالعه کند و به مرحله‌ای که در این قسمت ذکر شده، عمل نماید و اگر بخواهد ترتیب آنها را بهم بزند و یا همه آن کمالات را یک دفعه در خود ایجاد کند، قطعا موفّق به برداشتن کوچک‌ترین قدمی در مراحل کمالات روحی نخواهد شد.

مثلاً اگر کسی بخواهد قبل از مرحله «استقامت» به مرحله «صراط مستقیم» که در این فصل مطرح شده قدم بگذارد یا قبل از «یقظه» به مرحله «توبه» وارد شود، موفّقیّتی نصیبش نخواهد گردید.

و ضمناً تذکّر این نکته لازم است که همه این مراحل باید با نظارت کامل استاد انجام شود و الاّ اگر انسان بخواهد تنها به آنچه در این کتاب نوشته شده عمل نماید و خودسرانه به تزکیه نفس و کمالات روحی بپردازد، علاوه بر آنکه به زحمت زیادی می‌افتد، موفّقیّتش هم ضعیف خواهد بود؛ ولی اگر این کتاب را استادان و کسانی که به روحیّات شاگردان مسلّطاند مطالعه کنند و یا کسانی که طبق برنامه استاد مشغول تزکیه نفس می‌باشند، برای بینش بیشتر با تجویز استاد مطالعه نمایند، بسیار بسیار مفید خواهد بود.

بنابراین اگر مراحل یقظه و توبه و استقامت را در این کتاب مطالعه کرده‌اید اینک مرحله چهارم سیر الی اللّه را که «صراط مستقیم» است و مهم‌ترین مراحل تزکیه نفس است مطالعه نمائید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«مرحلهٔ صراط مستقیم»

سالک الی اللّه پس از آنکه در استقامت و صبر و پایداری و عزم راسخ و قاطعیّت و اعتماد به نفس صددرصد ورزیده گردید و خودسازی را در این مراحل کاملاً به پایان رسانید، باید با جدیّت کامل و تمرکز فکر و مراقبت شدید خود را برای نجات از هر گونه انحراف چه در جهت افراط و چه در جهت تفریط آماده نماید و برای خود میزانی حسّاس و دقیق و بدون خطا و اشتباه برای اعمال و عقائد و افکارش در نظر بگیرد و صددرصد خود را با آن میزان تطبیق کند.

در قرآن مجید برای این میزان و این الگو بیشتر کلمه «صراط مستقیم» به کار رفته و حتّی در هر نماز بر مردم مسلمان واجب است که در ضمن سوره «حمد» بگویند: **((ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ))** یعنی: خدایا ما را به راه راست هدایت فرما.

بنابراین یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مراحل خودسازی مرحله «صراط مستقیم» است و آن شامل تعادل فکری و اعتقادی و عملی می‌گردد که انشاءاللّه در این بخش همه آن مطالب کاملاً توضیح داده می‌شود، امید است

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سالکین الی اللّه متوجّه اهمیّت این مرحله بوده و خود را کاملاً با «صراط مستقیم» اسلامی تطبیق دهند.

ضمناً ناگفته نماند که در مرحله «صراط مستقیم» دو موضوع باید کاملاً عملی شود:

اوّل: «مراقبت» یعنی سالک الی اللّه باید مراقب باشد که مبادا کوچک‌ترین انحرافی چه در جهت افراط و چه در جهت تفریط داشته باشد.

باید مانند راننده‌ای باشد که پشت فرمان ماشین نشسته و کاملاً مراقب است که حتّی نیم میلیمتر فرمان را به طرف راست و یا به طرف چپ انحراف ندهد.

سالک الی اللّه باید در شب و روز کاملاً مراقب باشد که حتّی یک کلمه، یک قدم، یک حرکت از «صراط مستقیم» دین و شریعت انحراف پیدا نکند؛ کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند با بی‌بندوباری و گناه و معصیت و یا حتّی با وسواسی بودن و تقدّس بیش از حد به خدا برسند، سخت در اشتباه‌اند، تمام اساتید علم اخلاق معتقدند بزرگترین و پرفائده‌ترین عملی که سالک الی اللّه انجام می‌دهد «مراقبه» است و پر واضح است که «مراقبه» همان مواظبت کردن از عدم انحراف از خطّ مستقیم دین و شریعت و دستورات مراجع تقلید است.

بنابراین باید سالک الی اللّه ملکه مراقبت را در خود ایجاد کند که حتّی در مواقع حواس پرتی هم از «صراط مستقیم» دین انحراف پیدا نکند.

دوّم: «محاسبه» یعنی حساب در دستش باشد و بی‌حساب به عبادات و اعمال مستحبّه مبادرت نکند.

در بعضی از احادیث آمده که امام (علیه السّلام) فرموده است: از ما نیست کسی که در شبانه روز حساب نفس خود

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

را نکند، اگر بدی و یا گناه کرده، استغفار کند و آن را جبران نماید و اگر اعمالش نیک بوده و درست حرکت نموده، شکر خدا را نماید.[1]

بعضی از اولیاء خدا شبها قبل از خواب در اتاق خلوتی می‌نشستند و تمام اعمال شبانه روز خود را از نظر می‌گذراندند و نفس لوّامه خود را قاضی قرار می‌دادند، خود را محاکمه می‌کردند و می‌گفتند: قبل از آنکه این محکمه در قیامت در محضر پروردگار تشکیل شود، ما خودمان محکمه را تشکیل می‌دهیم و به حساب خود رسیدگی می‌کنیم. زیرا اگر این چنین کردیم ناآرامی برای روز قیامت نداریم، «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمودند: «**حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا**»[2] یعنی: حساب خود را قبل از آنکه به حسابتان برسند، روشن کنید و قبل از آنکه وزنتان کنند، خود را وزن نمائید و با «میزان اعمال» خود را بسنجید.

بنابراین سالک الی اللّه قبل از آنکه بخواهد وارد مرحله «صراط مستقیم» گردد، باید ملکه محاسبه و مراقبه را در خود به وجود آورد و نگذارد به هیچ وجه انحراف از «صراط مستقیم» حتّی در زمان غفلت برای او به وجود آید.

عینا مانند راننده‌ای باشد که حساب جادّه و پیچهای خطرناک و موانع راه و حدود سرعت و علائم راهنمائی و

۱- بحارالأنوار جلد ۱ صفحه ۱۵۲ و جلد ۷۰ صفحه ۷۲.

«**عن ابی‌الحسن موسی علیه السّلام قال: لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل خیرا استزاد اللّه منه و حمد اللّه علیه و ان عمل شرا استغفر اللّه منه و تاب الیه**».

۲- بحارالأنوار جلد ۷۰ صفحه ۷۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حرکت از قسمتهای مجاز در دستش باشد و حتّی در زمان غفلت هم آنها را فراموش نکند.

«معنی صراط مستقیم»

یکی از شاگردان مکتب تزکیه نفس که روح و قلب پاکی داشت و مراحل «توبه» و «استقامت» را گذرانده و وارد مرحله «صراط مستقیم» گردیده بود، می‌گفت: شب و روز اوّلی که وارد این مرحله شده بودم و با تمام فکر متوجّه «صراط مستقیم» و شرائط آن و خصوصیّاتی که استاد توضیح داده بود، گردیده بودم و اعمالی را که استاد دستور داده بود، انجام داده و خوشحال بودم که خدای تعالی توفیق دیگری به من عنایت کرده که توانسته‌ام قدم دیگری به سوی کمال بردارم و دست به دعا در خلوت برداشته و مکرّر این آیه شریفه را به عنوان دعا می‌خواندم:

((ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ)) [1]

(خدایا ما را به «صراط مستقیم» هدایت کن؛ صراط کسانی که به آنها نعمت دادی، نه راه کسانی که به آنها غضب فرمودی و نه راه کسانی که گمراه‌اند).

و در آن شب این آیات را ورد خود ساخته بودم، در آن حال و در آن توجّه مخصوص ناگهان حال مکاشفه‌ای دست داد که می‌دیدم تمام وجودم درخواست می‌کند که: «خدایا مرا به صراط مستقیمت هدایت کن» حال طلب فوق‌العاده‌ای داشتم، در جستجوی آن بودم که چگونه مرحله «صراط مستقیم» را در وجود خود پیاده کنم، از خدا می‌خواستم آن چنانکه استادم گفته بود تمام اعمال و افکار و اعتقاداتم با «صراط مستقیم» تطبیق کند.

۱- سوره حمد آیات ٦ ـ ٧.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ناگهان در مغزم این آیه شریفه را که در سوره «زخرف» آمده مورد تحلیل قرار دادم، زیرا این آیه به من الهام شده بود:

((فَٱسْتَمْسِكْ بِٱلَّذِىٓ أُوحِىَ إِلَيْكَ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ))[1]

یعنی: ای پیامبر! متمسک باش به آنچه به تو وحی شده، که اگر این کار را بکنی تو در «صراط مستقیم» خواهی بود.

بنابراین «صراط مستقیم» پیروی و تمسّک به آن چیزی است که بر «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) از دین و معارف و احکام و غیرها وحی شده است، زیرا او روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید وحی است و خدای تعالی در قرآن فرموده:

آنچه پیامبر به شما داده از دین و احکام و معارف یا از غنائم جنگی بگیرید و از آنچه شما را نهی فرموده و نداده است صرفنظر کنید.[2]

و در جای دیگر می‌فرماید:

ای پیامبر! قسم به قرآنی که پر از حکمت است، تو از فرستادگان الهی هستی و بر «صراط مستقیمی».[3]

پس اگر کسی پایش را جای پای «پیامبر» (صلی اللّه علیه و آله) در عبادات و معارف و عقائد و اخلاق بگذارد، در «صراط مستقیم» قرار گرفته است.

۱- سوره زخرف آیه ٤٣.

۲- ((وَمَا ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟)) (سوره حشر آیه ۷).

۳- ((يس وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ)) (سوره یس آیات ۱ الی ٤).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از این مطالب به یادم آمد که در چندی قبل به مسجدی رفته بودم، شخصی به دیگری اقتدا کرده بود و مقیّد بود که صددرصد همراه او رکوع و سجود و قیام و قعود کند، من متوجّه بودم که اوّلی امام و دوّمی مأموم است، ولی اگر او در یکی از ارکان نماز با امام همراه نبود، یقینا من چنین برداشتی نداشتم، پس معنی مسلمان بودن و شیعه «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) بودن و اقتدا به «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نمودن این است که هر کاری را که آنها کرده‌اند بدون کم و زیاد این هم بکند و در کوچک‌ترین عملی از راه و روش آنها تخطّی نکند، که معنی «صراط مستقیم» هم همین است.

«راه راست کدام است؟»

یکی از سالکین الی اللّه که در مرحله «صراط مستقیم» واقع شده بود، می‌گفت: من از شما در منبر شنیده بودم که می‌فرمودید اگر کسی مرحله توبه و استقامت را بگذراند ملائکه به کمک او می‌آیند و او را کمک می‌کنند و این آیات را می‌خواندید:

((إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَـٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ))[1]

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما خدا است (و مرحله توبه را می‌گذرانند) سپس استقامت می‌نمایند (و مرحله استقامت را می‌گذرانند) ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و به

۱- سوره فصّلت آیه ۳۰.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آنها می‌گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما به بهشتی که به شما وعده داده شده است.

و ((إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))[1]

کسانی که می‌گویند پروردگار ما خدا است سپس استقامت می‌کنند نه خوفی بر آنها هست و نه محزون می‌شوند.

پس ملائکه حقایق را به قلب انسان در مراحل بعد از استقامت نازل می‌کنند و به انسان کمک می‌کنند لذا من وقتی در «مرحله صراط مستقیم» وارد شدم استاد به من فرمود: اگر می‌خواهی در هر مرحله‌ای سریع‌تر به کمال برسی و زودتر آن مرحله را طی کنی، صددرصد در همان مرحله تمرکز فکری داشته باش و بکوش مبادا حواست به جای دیگری پرت شود.

من این مطلب را به ذهن خود سپرده بودم و شش دنگ فکرم را در تمام امور به «صراط مستقیم» داده بودم، تا آنکه شبی پس از آنکه وظائف عبادی خود را انجام داده و انتظار می‌کشیدم که شاید مکاشفه‌ای دست دهد، لوحه‌ای را در مقابل خود دیدم که این آیه روی آن نوشته شده بود:

((وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))[2]

یعنی: این راه من است که راست است؛ پس، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف دیگر که انحراف دارد

۱- سوره احقاف آیه ۱۳.

۲- سوره انعام آیه ۱۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

متابعت نکنید، زیرا آن راهها شما را از راه خدا جدا می‌کند، این وصیّتی است که شما را به آن توصیه می‌نمایم شاید دارای تقوی شوید.

اگر چه ظاهر آیه شریفه با سیاق آیات قبل منظور از «صراط مستقیم» متابعت احکام و دستوراتی است که بر «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده، ولی آنچه من در این خصوص دیدم و با سائر آیات قرآن و روایات و حتّی ظاهر همین آیه شریفه مطابقت دارد این است که در همان حالت من خود را در خیابان مستقیمی می‌دیدم، که منتهی می‌شد به خانه خدا؛ آن خیابان اگر چه بسیار طولانی و دور و مقداری سربالا بود، ولی آن قدر مستقیم بود که کاملاً خانه خدا از دور دیده می‌شد، در سر راه و در این خیابان سنگهای بزرگ و کوچکی افتاده بود که بدون برداشتن آنها عبور از آن خیابان مشکل و یا غیر ممکن بود، در دو طرف این خیابان کوچه‌هائی دیده می‌شد که اکثرا پلاک داشت، ولی بن‌بست بود و منتهی می‌شد به خانه یکی از رهبران و اقطاب مسلکهای غیر تابعین قرآن و عترت، من که تازه می‌خواستم از این خیابان به طرف خانه خدا بروم و لوحه بالا را که در آن آیه **((وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))**[1] نوشته شده بود دیده بودم؛ مثل آن بود که «پیامبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) ایستاده و با اخلاق خوبش و با تبسّمی که همیشه در لبانش بوده است به من در حالی که به خیابان مستقیم اشاره می‌فرمود با زبان حال می‌گفت: این راه مستقیم؛ تو را به خدا می‌رساند، بکوش که از وسط این راه حرکت کنی و مبادا به این کوچه‌ها که دو طرف این خیابان مشاهده می‌شود بروی این توصیه من است به تو، یعنی تو که می‌خواهی سیر الی اللّه کنی و به خدا و لقاء الهی برسی و دارای تقوی باشی و پاک

۱- سوره انعام آیه ۱۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

گردی، نباید توجّهی به این کوچه‌های بن‌بست بنمائی، اینها تو را از راه راست و «صراط مستقیم» باز می‌دارند، حواست جمع باشد و گوش به حرف کسی نکنی.

در این مکاشفه فهمیده بودم که منظور از آن خیابان همان «صراط مستقیمی» است که در قرآن مکرّر از آن یاد شده و در این آیه شریفه هم به عنوان **((وَأَن هَـٰذَا صِرَٰطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوه))**[1] ذکر گردید و من اگر می‌خواهم به خدا و دیدار او و ملاقاتش موفّق شوم، باید از این راه پیروی کنم و کوچک‌ترین انحرافی پیدا نکنم.

و منظور از آن سنگهائی که در راه وجود دارد صفات رذیله‌ای است که در من هست که اگر آنها در من بماند، مرا از رسیدن به خدا باز می‌دارد.

و منظور از آن کوچه‌های بن‌بست مسلکهای باطله‌ای است که رهبرانش مردم را به سوی خود، نه خدای تعالی و نه حقیقت، دعوت می‌کنند، که در جمله **((وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))**[2] به همین مطالب اشاره گردیده است.

حالا چرا آن راه و آن «صراط مستقیم» سربالا بود؟ برای آنکه انسان به طرف معنویّات برخلاف مادّیات با کم‌میلی حرکت می‌کند و مشکلاتی سر راه خود احساس می‌نماید و به او می‌گویند:

«ای که از کوچهٔ معشوقهٔ ما می‌گذری

با خبر باش که سر می‌شکند دیوارش»

و فرموده حضرت «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) که بهشت به ناراحتیها پیچیده شده است و جمله: «**البلاء للولاء**» و مانند این کلمات همه‌اش حقایقی است که در جمله: «سربالا بودن راه» که در مکاشفه آن را دیده بودم خلاصه می‌شود.

۱- سوره انعام آیه ۱۵۳.

۲- سوره انعام آیه ۱۵۳.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

امّا اگر شوق باشد، اگر طلب باشد، اگر عشق باشد، این سربالائیها به چیزی حساب نمی‌آیند.

«در ره منزل محبوب خطرها است بسی

شرط اوّل قدم آن است که عاشق باشی»

بنابراین تصمیم گرفتم که بدون توجّه به همه چیزهای انحراف‌دهنده بالأخص اطاعت از شیاطین و انحرافات، فقط از وسط راه راست و «صراط مستقیم» حرکت کنم و انشاءاللّه هرگز از راه و روشی که مرا به محبوبم می‌رساند، «نگسلم پیوند، گر جدایم کنند بند از بند».

«صراط دنیا و صراط آخرت»

مدّتی بود که به یکی از مساجد برای نماز جماعت می‌رفتم با آنکه هنوز نوجوان بودم مقیّد بودم که در صف اوّل طرف راست امام جماعت بنشینم زیرا شنیده بودم که این کار ثواب بیشتری دارد و فضیلت نماز جماعت را زیادتر می‌کند.

در همان مدّت همه روزه پیرمردی در لباس روحانیّت طرف راست من می‌نشست و نماز می‌خواند. طبعا او به امام جماعت نزدیک‌تر از من بود و گاهی سرش را به جلو می‌کشید و دستها را روی زمین می‌گذاشت و از امام جماعت سؤالاتی می‌کرد که غالبا من هم از آن سؤالات استفاده می‌کردم.

یک روز از امام جماعت که مرد عالم و دانشمندی بود، سؤال کرد: چرا ما این همه سوره حمد را تکرار می‌کنیم و بخصوص چرا همه و همیشه از خدای تعالی می‌خواهیم که خدا ما را به «صراط مستقیم» هدایت کند. مگر وقتی انسان صددرصد بنده خدا شد در «صراط مستقیم» قرار نگرفته؟ پس این دعا برای چیست؟

امام جماعت به طور مختصر جواب داد:

«به خاطر آنکه شیطان همیشه در کمین ما نشسته است و نباید از او غافل بود و او گفته است:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

((فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ))[1]

یعنی: خدایا به خاطر آنکه تو مرا گمراه کرده‌ای، من نمی‌گذارم مردم به راه راستی که تو برای مردم تعیین کرده‌ای بروند و من آنها را از آن مانع می‌شوم.

لذا باید همیشه و همه کس از خدا کمک برای هدایت به راه راست را بخواهند و از شرّ شیطان به او پناه ببرند.

من از این کلام خیلی استفاده کردم و چون نمی‌توانستم به خود اجازه دهم که با امام جماعت هم صحبت شوم، تصمیم گرفتم که با آن پیرمرد که پهلوی من می‌نشست مأنوس گردم.

یک روز بعد از نماز وقتی او جانمازش را جمع می‌کرد که برود، به او گفتم: ممکن است قدری مرا راهنمائی کنید تا من هم از اولیاء خدا بشوم.

او گفت: بیا با هم راه منزل را برویم تا در راه با یکدیگر حرف بزنیم ببینم تو چه می‌خواهی.

من قبول کردم و با یکدیگر از مسجد بیرون آمدیم با آنکه راه من با او فرق می‌کرد در عین حال من عقب سر او، در راه او، با او همراهی کردم و به او گفتم: بفرمائید من باید از کجا شروع کنم و چگونه راه رسیدن به خدا را بروم؟

او گفت: این راه طولانی و مشکل است و این راه همان «صراط مستقیمی» است که به روی جهنّم کشیده شده و از همین دنیا شروع می‌شود و مشکلاتی دارد که باید مشکلات آن را بپذیری این راه تا بهشت ادامه دارد و اگر کوچک‌ترین غفلتی بکنی از راه، بدر می‌روی و به داخل جهنّم سقوط می‌کنی باید بکوشی که به طرق و راههای انحرافی توجّهی ننمائی.

من گفتم: قبول دارم و می‌کوشم که تا زنده هستم با کمال جدّیت به این راه ادامه دهم، او مرا به خانه خود برد و چند لحظه‌ای در اتاق با من نشست ولی در آن مدّت

۱- سوره اعراف آیه ۱۶.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سرش را پائین انداخته بود و مثل آنکه دعا می‌خواند لبهایش تکان می‌خورد و با من حرف نمی‌زد و بعد برای مدّت نیم ساعت از اتاق بیرون رفت من بعد از بیرون رفتن او، حال خوبی پیدا کرده بودم و در آن مدّت که در آن اتاق نشسته بودم فکر می‌کردم که با خدا نشسته‌ام و با او حرف می‌زنم، من راه راست و «صراط مستقیم» را پیدا کرده بودم کم‌کم در آن تنهائی و در آن اتاق چشمهایم سنگین شد حال خواب یا خلسه‌ای به من دست داده بود، من تا آن روز این چنین حالی پیدا نکرده بودم، ناگهان احساس می‌کردم سوار قطاری شده‌ام که می‌خواهد مرا از مملکتی به مملکت دیگر ببرد ولی «ریل» این مملکت با مملکت بعدی یکی است، اسم مملکت بعدی عالم برزخ و قیامت است و من می‌دانم که اگر از این قطار پیاده بشوم یقینا نمی‌توانم به طور عادی در عالم برزخ و قیامت از صراط و راهی که به بهشت منتهی می‌گردد استفاده کنم. به هر حال به مسافرتم ادامه دادم تا آنکه به مرز عالم دنیا و برزخ رسیدم گمرکی که آنجا به نظرم می‌رسید و من آن موقع آن را به مثل کاروانسرای دو در که از یک طرف وارد می‌شدند و از طرف دیگر خارج می‌کردند می‌دیدم. همان قبر و مدفنم بود و چون من در آن قطار بودم چیزی به جز نگاه کردن مأمورین گمرک به گذرنامه‌ام برایم نبود و به همین ترتیب قطار در حرکت بود و می‌رفت تا به قیامت رسیدم. آنجا هم باز مأمورین به گذرنامه‌ام نگاهی کردند و بدون آنکه من از قطار پیاده شوم از جهنّم که بیابان بسیار پر خطر و داغ و سوزانی بود بدون آنکه من کوچک‌ترین احساس گرمائی بکنم عبور نمودم و در ایستگاهی که دقیقا مقابل درِ بهشت بود و مستقبلین آنجا انتظار این مسافرین را می‌کشیدند پیاده شدم جمعی از اقوام و دوستان و یک نماینده که از ملائکه بود و از طرف حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) آمده بود مرا با گرمی استقبال کردند و در آغوش گرفتند و خیر مقدم گفتند و با خود مرا به بهشت بردند در این موقع به حال عادی برگشتم و جریان مکاشفه‌ام را به آن پیرمرد عرض کردم، او گفت: درست دیده‌ای راه راست و «صراط مستقیم» که در دنیا است ولایت است و ادامه دارد تا موقع مرگ و از آنجا به بعد این راه مستقیم می‌رود و انسان را از جهنّم عبور می‌دهد و به درِ بهشت می‌رساند به مضمون این مکاشفه شما حدیثی است که «امام صادق»

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

(علیه السّلام) در معنی صراط فرمود: که آن راه، معرفت خدای تعالی است و این صراط، دو صراط است یکی در دنیا است و یکی در آخرت امّا صراط دنیا معرفت امام (علیه السّلام) که واجب است از او اطاعت شود، می‌باشد کسی که او را بشناسد و به راهنمائیهای او اقتدا کند بر صراط آخرت که پل جهنّم است در آخرت عبور می‌کند[1] و مکرّر فرموده‌اند که «صراط مستقیم» قرآن و «معصومین» (علیهم السّلام)اند یعنی ولایت آنها، اعمال و عقائد و افکار آنها است. لذا کسی که در دنیا به سفینه نجات و (یا با راهنمائی مکاشفه شما) به این قطار سوار شود در دنیا از انحراف نجات پیدا می‌کند و در آخرت از جهنّم که نتیجه انحراف از «صراط مستقیم» در دنیا است نجات پیدا خواهد کرد.

این پیرمرد مدّتی در این خصوص با من حرف زد و من بسیار از راهنمائی او استفاده کردم و سالها بعد از آن روز با آن پیرمرد مأنوس بودم تا از دنیا رفت خدا رحمتش کند.

۱- تفسیر برهان در تفسیر آیه ﴿اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

«قال الصادق علیه السّلام فی معنی الصراط هو الطریق الی معرفة اللّه عزّوجل و هما صراطان صراط فی الدّنیا و صراط فی الآخره و امّا الصراط فی الدّنیا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه فی الدّنیا و اقتدی بهداه مر علی الصراط الّذی هو جسر جهنّم فی الآخره». معانی الاخبار صفحه ۲۸.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

«مکاشفهٔ آموزنده»

یکی از دوستان می‌گفت: روزگاری بود که من فوق‌العاده به مطالعه حالات دانشمندان و فلاسفه غربی علاقه‌مند شده بودم. و حالات آنها را بسیار مطالعه می‌کردم. گاهی هم مطالبی استفاده می‌نمودم. و از بعضی اعمال دور از حقیقت آنها نیز تعجّب می‌کردم. ولی مسأله‌ای که مرا از همه بیشتر در حالات آنها مبهوت می‌کرد، این بود که نود و نه درصد آنها اعتقاد عمیقی به وجود خدا داشتند ولی در عین حال با بی‌تفاوتی عجیبی از کنار این حقیقت می‌گذشتند و عملاً مثل کسی بودند که به او اعتقاد ندارند.

از باب نمونه افرادی مانند «موریس مترلینگ» و «نیوتن» و «انیشتین» که همه معتقد به خدا بوده‌اند، را می‌توان ذکر کرد. این موضوع بخصوص فکر مرا چند روزی کاملاً به خود مشغول کرده بود. از طرفی می‌اندیشیدم که اگر اینها خدا را قبول ندارند پس چرا به او اقرار کرده و در احاطه او به جمیع کائنات قلم فرسائیهائی نموده‌اند و اگر اعتقاد دارند چرا احترام کامل او را رعایت نکرده و در کنار خود قرارش نداده و با او انس نگرفته‌اند. چرا با او مناجات نمی‌کنند؟! چرا مشکلاتشان را از او نمی‌پرسند؟! اینها که دانشمندند. اینها که مانند مردم عادی نیستند، ناگهان متوجه این نکته شدم که بمانند راننده‌ای که ماشینش در کنار جاده منحرف شده و افتاده و حرکتی ندارد و او سرگرم سنگها و علفهای کنار جاده گردیده و از نظر علمی درباره آنها به بحث و گفتگو پرداخته و از مقصد به کلّی غافل شده، می‌باشند.

آری شیرینی حلّ و فصل مطالب علمی مخصوصا در امور مادّی انسان را به غفلت از حقایق معنوی می‌کشاند، آنها چون بالأخره بشرند یک بُعد فکر بیشتر ندارند، یک دل، یک علاقه و به یک جا بیشتر نمی‌توانند تمرکز کنند[1] آنها مانند اولیاء خدا و کسانی که در امور معنوی و راه راست حرکت کرده‌اند و مسائل روحی را بر مسائل مادّی

۱- سوره احزاب آیه ٤ ﴿﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦ﴾﴾ یعنی خدا در یک انسان دو قلب قرار نداده است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

برتری داده‌اند نمی‌باشند. زیرا اولیاء خدا به جائی می‌رسند که همزمان با توجّه به معنویات و انس با خدای تعالی همه علوم مادّی را می‌توانند حلّ و فصل کنند[1] عیناً مانند مسافری که با خیال راحت در ماشین مورد اعتمادی نشسته و در صراط مستقیم در حرکت است که او هم راه را به مقصد طی می‌کند و هم تحقیقات علوم مادّی را انجام می‌دهد، می‌باشند.

من در این معنی به خاطر آنکه مرحله‌ام «صراط مستقیم» بود و استاد عزیزم به من فرموده بود: مبادی به غیر از مرحله‌ای که در آن هستی به چیز دیگری فکر کنی، شب و روز از خدا می‌خواستم، از فکرم استمداد می‌جستم، از قدرتم کمک می‌گرفتم، که در صراط مستقیم دین باشم.

به خاطر این تمرکز و این توجّه شبها دیرتر به خواب می‌رفتم و قبل از خواب مدّتی در رختخواب درباره حقیقت «صراط مستقیم» فکر می‌کردم یک شب در حالی که به پشت خوابیده بودم و به سقف در حالی که نور کم‌رنگی آن را روشن کرده بود نگاه می‌کردم و از دو گوشه چشمانم به خاطر تضرّع و زاری در خانه خدا برای هدایتم اشک می‌ریختم. ناگهان انوار سفیدی بمانند جرقّه آتش که به این طرف و آن طرف می‌رود در سقف مشاهده کردم آنها شکل خاصّی نداشتند امّا همه آنها مانند زنبور که وقتی زیاد باشند همهمه می‌کنند «**لااله الاّ اللّه**» می‌گفتند. من هم «**لااله الاّ اللّه**» گفتم. صدای آنها بلندتر شد. صدای من هم بلندتر شد من با آنها لفظا هماهنگ شدم آنها به من نزدیک شدند. روی صورت و بدنم نشستند در گوش و دهانم وارد شدند نورانیّت عجیبی پیدا کرده بودم. مثل آنکه زیر پوست بدنم چراغ مهتابی روشن کرده باشند، بودم. عطر مست‌کننده‌ای استشمام می‌کردم. فضای اطاق منوّر و معطّر شده بود. ارواح و اجنّه طمع می‌کردند که وارد اطاق من بشوند و از این نورانیّت و معنویّت استفاده کنند ملائکه که همین انوار بودند به آنها اجازه ورود نمی‌دادند آنها از پشت در اطاق

۱- سوره نور آیه۳۷ ((رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)) یعنی مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

صدای خود را به گفتن «**لااله الاّ اللّه**» بلند کردند آنها «**لااله الاّ اللّه**» می‌گفتند و ما هم از داخل اطاق «**لااله الاّ اللّه**» می‌گفتیم. عینا مانند هیئتهای سینه‌زنی که این دسته جواب آن دسته را می‌دهند بودیم. من منتظر بودم ببینم عاقبت کار به کجا منتهی می‌شود.

که ناگاه یکی از آن انوار به خارج اطاق رفت و طولی نکشید که برگشت و به من گفت: اینها که بیرون از اطاق‌اند شیعیان و ارواح پاک عالم برزخ و اجنّه مؤمن هستند اینها هم مانند ما در صراط مستقیم‌اند من گفتم: پس چرا آنها را به داخل اطاق راه نمی‌دهید.

گفت: آنها با ما سنخیّت ندارند یعنی ممکن است طمع کنند و شما را با خود ببرند و ما محافظ شمائیم تا روزی که اجلتان برسد از این جهت نمی‌گذاریم آنها وارد اطاق بشوند.

گفتم: اگر آنها در صراط مستقیم باشند باید بدانند که نباید کاری بر خلاف رضای خدای تعالی بکنند و من در همان حال مکاشفه یا خواب اصرار زیادی کردم که آنها را به داخل اطاق راه دهند.

ضمناً معلوم باشد که این ارواح و اجنّه می‌توانستند از در بسته وارد شوند ولی چون در صراط مستقیم بودند نمی‌خواستند بدون اجازه محافظین من وارد اطاق شوند.

ولی با اصرار من ملائکه اجازه دادند آنها وارد اطاق شوند مدّتی با آن ارواح و آن انوار و آن اجنّه مؤمن در حال انس با خدای تعالی بودیم، لذّتی از آن احوال می‌بردم که کمتر لذّتی به پایه آن لذّت می‌رسید. ولی همان گونه که ملائکه گفته بودند آنها با بیان کاملاً منطقی از من می‌خواستند که من از این عالم بروم و همیشه با آنها باشم و من هم می‌خواستم حاضر شوم که ملائکه با آنها برخورد کردند و خود را به وظیفه محافظت من مشخّص نمودند آنها گفتند: ما نمی‌خواهیم برخلاف رضای پروردگار کاری کنیم ولی اگر دعا کردیم و از خدا برای او مرگ را تقاضا نمودیم و خدای تعالی مستجاب کرد شما حرفی دارید ملائکه گفتند: شما اگر دارای کمالات بیشتری می‌بودید در این گونه از قضایا و تقدیرات بر اراده الهی سبقت نمی‌گرفتید و چیزی را

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که خدای تعالی روی مصالحی تقدیر فرموده شما با دعا و خواهش تقاضا نمی‌کردید. آنها از من و از ملائکه معذرت خواستند و برنامه بهم خورد ولی من از این بحث و گفتگو چیزهائی فهمیدم که برای شما توضیحش بسیار مفید است.

اوّل:آنکه کسی که به نعمتی رسیده بسیار دوست دارد که دوستش هم از آن نعمت برخوردار شود. آنها می‌دانستند که اگر کسی سبک بار و در صراط مستقیم، از این دنیا برود چه لذّتی از زندگی بعد از مرگ می‌برد آنها می‌دانستند که این عالم برای کسی که بخواهد در صراط مستقیم دین حرکت کند چه مشکلاتی در بردارد و چقدر مشکل است که او صددرصد در راه راست باشد.

دوّم:اگر انسان به کمال روحی برسد به تقدیرات الهی راضی می‌شود و هیچگاه بر حضرت حق جلّ وعلا در آن تقدیرات پیشی نمی‌گیرد. و بلکه می‌داند که نباید خواست خود را بر تقدیر الهی ترجیح دهد. چنانکه از خدای تعالی در زیارت «امین اللّه» می‌خواهیم:

«اللهمّ فاجعل نفسی مطمئنّة بقدرک».

یعنی خدایا نفس مرا به تقدیراتت آرام فرما و نفسم را در مقابل آنچه اراده کرده‌ای آرام نما.

سوّم:من دانستم که ملائکه چقدر مطیع اوامر الهی هستند آنها حقیقتا بنده خالص خدای تعالی هستند که فرموده: ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾[1] و بر او و اراده او در دعا و کلام پیشی نمی‌گیرند که فرموده: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ﴾[2]

چهارم:دانستم که ملائکه چه اهمیّتی برای محافظت ما قائلند و تا کجا حاضرند از ما دفاع کنند و نگذارند آسیبی به ما برسد و تا آن روزی که خدای تعالی مقدّر فرموده که در دنیا باشیم از ما و از جان ما دفاع نمایند.

۱- سوره انبیاء آیه ۲۶.

۲- سوره انبیاء آیه ۲۷.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در اینجا من هم قضیه‌ای که تا به حال در نوشته‌هایم اظهار نکرده بودم بد نیست یادآور شوم انشاءاللّه آموزنده و مناسب است.

شب جمعه‌ای در شهر ری در کنار مرقد مطهّر حضرت «عبدالعظیم حسنی» (علیه السّلام) بیتوته کرده بودم و با آنکه آن زمانها چند کیلومتری بین تهران و شهر ری فاصله بود، من پیاده با جمعی از شاگردان مرحوم حاج ملاّ آقاجان رحمه‌اللّه استاد اخلاقم به آنجا رفته بودم.

در راه این دوستان از مسائل معنوی، بسیار حرف زدند و تا رسیدن به این حرم مطهّر، روحمان صفای خاصّی پیدا کرده بود.

من آن شب با آن روحیّه گوشه حرم مطهّر آن حضرت نشسته بودم و درباره عظمت آن بزرگوار فکر می‌کردم بخصوص که شنیده بودم:

شخصی به محضر حضرت عسکری (علیه السّلام) می‌رسد آن حضرت به او می‌گویند: در کجا هستی؟ آن شخص در ضمن آنکه خود را اهل شهر ری معرّفی می‌کند می‌گوید: رفته بودم کربلا به زیارت حضرت سیّدالشهداء (علیه السّلام)، امام عسکری (علیه السّلام) می‌فرماید: اگر زیارت می‌کردی قبر حضرت «عبدالعظیم حسنی» را که در شهر شما است مثل این بود که حضرت حسین بن علی (علیه السّلام) را زیارت کرده باشی.[1]

چرا باید زیارت حضرت عبدالعظیم مثل زیارت حضرت سیّدالشهداء (علیه السّلام) باشد؟! با آنکه آن حضرت از اولاد امام حسن مجتبی (علیه السّلام) است.

۱- بحارالأنوار جلد ۱۰۲ صفحه ۲۶۸.«**عن رجل عن ابی الحسن العسکری علیه السّلام قال: دخلت علیه. فقال: این کنت؟ فقلت: زرت الحسین (علیه السّلام). قال: اما لو انک زرت قبر عبدالعظیم عندکم کنت کمن زار الحسین بن علی صلوات اللّه علیهما**».

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در همان شب در خواب یا در عالم مکاشفه روح معینم، روح استاد اخلاقم حاضر شد و فرمود:

چون او در صراط مستقیم بوده و کوچک‌ترین انحرافی در اعمال یا عقائد و یا افکار نداشته و الگو پذیر بوده و عقائد خود را همیشه با مقتدای خود و امام معصوم زمان خود تطبیق می‌داده به این عظمت و مقام رسیده است و ضمناً او بر مصائب حضرت سیّدالشهداء بسیار گریه می‌کرده و لذا او با آن حضرت محشور است و کسی که او را زیارت کند حسین بن علی (علیه السّلام) را هم زیارت کرده و ثواب زیارت او مانند زیارت حضرت سیّدالشهداء (علیه السّلام) است.

من آن روزها روایتی را که پس از چند سطر دیگر نقل می‌کنم ندیده بودم و مراقبت آن حضرت از صراط مستقیم که در عقائد و اعمال داشته را نفهمیده بودم ولی بعدها روایتی را دیدم که متوجّه مراقبت کامل آن حضرت از راه راست و صراط مستقیم و به اصطلاح الگو پذیری بخصوص در عقائد که مهم‌تر از همه چیز است شدم و آن روایت این است.

شیخ صدوق در کتاب توحید نقل می‌کند: حضرت عبدالعظیم حسنی فرمود:

روزی به خدمت سیّد و آقای خودم حضرت امام هادی یعنی «علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» (علیهم السّلام) رسیدم و به آن حضرت سلام کردم او وقتی چشمش به من افتاد و جواب سلامم را داد فرمود:

مرحبا بر تو ای ابوالقاسم تو حقیقتاً دوست فرمانبردار ما هستی.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

من به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیغمبر (صلی اللّه علیه وآله) می‌خواهم عقائد دینیم را خدمتتان عرض کنم که اگر شما قبول داشته باشید و صحیح باشد من به آنها ثابت‌قدم باشم تا روزی که خدای تعالی را ملاقات کنم.

امام هادی (علیه السّلام) فرمود: بگو ای ابوالقاسم.

حضرت عبدالعظیم گفت: من می‌گویم خدا یکی است چیزی همپا و مانند او نیست. از دو حدّ تشبیه و ابطال خارج است و او جسم نیست. صورتی و جوهر و عرضی ندارد. بلکه او خالق اجسام و صورت دهنده و خالق صورت اجسام است. و او است که عرض و جوهر را خلق کرده است. و بلکه او پروردگار و مالک و جاعل و از عدم به وجود آورنده هر چیزی است.

و محمّد (صلی اللّه علیه وآله و سلّم) بنده او و فرستاده او و خاتم انبیاء است. پیامبری بعد از او تا روز قیامت نخواهد آمد.

و می‌گویم و معتقدم که: بعد از آن حضرت، امام و جانشین و ولیّ امر مسلمین حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السّلام) است و بعد از آن حضرت امام حسن و بعد از آن حضرت امام حسین و بعد حضرت علی بن الحسین و بعد حضرت محمّد بن علی و بعد حضرت جعفر بن محمّد و بعد حضرت موسی بن جعفر و بعد حضرت علی بن موسی و بعد حضرت محمّد بن علی و بعد از آنها شمائید امام من. ای مولای من.

امام هادی (علیه السّلام) فرمود: بعد از من پسرم حسن (عسکری) است.

سپس فرمود: چگونه مردم با کسی که بعد از حسن می‌آید برخورد خواهند کرد؟!

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حضرت عبدالعظیم می‌گوید: گفتم مگر چگونه خواهد شد؟ ای مولای من!

فرمود: چون او کسی است که شخصیّتش دیده نمی‌شود و حتّی جائز نیست کسی اسمش را ببرد تا زمانی که خروج کند و دنیا را پر از عدل و داد نماید آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

گفتم: من که همه اینها را قبول دارم و اقرار می‌کنم که کسی دوست و فرمانبردار آنها باشد ولیّ خدا است و دشمنان آنها دشمنان خدا هستند و اطاعت از آنها اطاعت از خدا است و معصیت و مخالفت با آنها معصیت خدا است.

و نیز می‌گویم: معراج جسمانی حق است، سؤال در قبر حقّ است، بهشت حق است، جهنّم حقّ است، صراط حقّ است، میزان حقّ است، و ساعت قیامت که شکّی در آن نیست خواهد آمد و خدا در آن روز مبعوث می‌کند کسانی را که در قبرها هستند.

و می‌گویم و معتقدم: فرائض واجبه بعد از ولایت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

حضرت امام هادی (علیه السّلام) فرمود: ای اباالقاسم به خدا قسم این اعتقادات همان دینی است که خدا از آن خشنود است و برای بندگانش خواسته است کوشش کن که بر آن ثابت باشی خدای تعالی تو را در دنیا و آخرت ثابت نگه دارد.[1]

۱- بحارالأنوار جلد ۳ صفحه ۲٦۸.

«عن عبدالعظیم الحسنی قال: دخلت علی سیّدی علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السّلام فلما بصر بی قال: لی مرحبا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

دوستان حالا متوجّه شدید که چرا عبدالعظیم حسنی (علیه السّلام) این همه عظمت و فضیلت پیدا کرده است.

چون او در صراط مستقیمی بوده که امام هادی (علیه السّلام) دین او را قبول داشته و او را تأیید فرموده است.

بک یا اباالقاسم انت ولیّنا حقا قال: فقلت له یا ابن رسول اللّه انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبتت علیه حتی القی اللّه عزّ وجل. فقال: هاتها ابا القاسم. فقلت: انی اقول ان اللّه تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شیء. خارج من الحدّین حدّ الابطال و حدّ التشبیه و انه لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر. بل هو مجسم الاجسام و مصوّر الصور و خالق الاعراض والجواهر و رب کل شیء و مالکه و جاعله و محدثه.

و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیامة و اقول ان الامام والخلیفة و ولیّ الامر بعده امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمّد بن علی ثم جعفر بن محمّد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمّد بن علی ثم انت یا مولای.

فقال (علیه السّلام) و من بعدی الحسن ابنی. فکیف للناس بالخلف من بعده قال: فقلت و کیف ذلک یامولای.

قال: لانه لایری شخصه ولا یحل ذکره باسمه. حتی یخرج فیملأ الارض قسطا و عدلاً کما ملئت ظلما و جورا.

قال: فقلت اقررت و اقول ان ولیّهم ولیّ اللّه و عدوّهم عدوّاللّه و طاعتهم طاعة اللّه و معصیتهم معصیة اللّه و اقول: ان المعراج حق. والمسائله فی القبر حق. و ان الجنّة حق. و النار حق. و الصراط حق. والمیزان حق. و ان الساعة آتیة لاریب فیها و ان اللّه یبعث من فی القبور. و اقول: ان الفرائض الواجبه بعد الولایة الصلاة والزکاة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر.

فقال علی بن محمّد علیه السّلام: یا اباالقاسم. هذا واللّه دین اللّه الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه. ثبتک اللّه بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پس اگر می‌خواهید مورد تأیید امام زمانتان باشید چنانکه حضرت عبدالعظیم بود کوچک‌ترین انحرافی چه در عقائد و چه در اعمال و چه در افکار نداشته باشید و بکوشید به هیچ وجه از عقائد انحرافی و مذاهب و مسلکهای مختلف پیروی نکنید.

ضمنا لازم می‌دانم که بگویم آنقدر امام زمان ما به ما لطف دارند که خودشان عین این عقائد را در ضمن نامه‌ای که به «محمّد حمیری» در جواب مسائلش فرموده بودند دستور داده که وقتی ما هم به خدمت امام زمانمان می‌رسیم این عقائد و بلکه کامل‌ترش را اظهار کنیم عین نامه این چنین است:

هرگاه خواستید توجّه کنید بوسیلهٔ ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما، پس بگوئید. چنانکه خدای تعالی فرموده است:

سَلامٌ عَلی الِ یس اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللّهِ وَ رَبّانِیَّ ایاتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ اللّهِ وَ دَیّانَ دینِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلیفَةَ اللّهِ وَ ناصِرَ حَقِّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَاللّهِ وَ دَلیلَ اِرادَتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا تالِیَ کِتابِ اللّهِ وَ تَرْجُمانَهُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فی اناءِ لَیْلِکَ وَ اَطْرافِ نَهارِکَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَاللّهِ فی اَرْضِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا میثاقَاللّهِ الَّذی اَخَذَهُ وَ وَکَّدَهُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَعْدَاللّهِ الَّذی ضَمِنَهُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَ الْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَ الْغَوْثُ وَ الرَّحْمَةُ الْواسِعَةُ وَعْدا غَیْرَ مَکْذُوبٍ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقُومُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْعُدُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْرَءُ وَ تُبَیِّنُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصَلّی وَ تَقْنُتُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَرْکَعُ وَ تَسْجُدُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُهَلِّلُ وَ تُکَبِّرُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصْبِحُ وَ تُمْسی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ فِی اللَّیْلِ اِذا یَغْشی وَ النَّهارِ اِذا تَجَلّی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الاِمامُ الْمَأْمُونُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ بِجَوامِعِ السَّلامِ.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اُشْهِدُکَ یا مَوْلایَ اَنّی اَشْهَدُ اَنْ لااِلهَ اِلاَّاللّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لاحَبیبَ اِلاّ هُوَ وَ اَهْلُهُ وَ اُشْهِدُکَ یا مَوْلایَ اَنَّ عَلِیًّا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَ الْحُسَیْنَ حُجَّتُهُ وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَ عَلِیَّ بْنَ مُوسی حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُاللّهِ اَنْتُمُ الأوَّلُ وَ الاْخِرُ وَ اَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ لارَیْبَ فیها یَوْمَ لا یَنْفَعُ نَفْسا ایمانُها لَمْ تَکُنْ امَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فی ایمانِها خَیْرا وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ اَنَّ ناکِرا وَ نَکیرا حَقٌّ وَ اَشْهَدُ اَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ اَنَّ الصِّراطَ حَقٌّ وَ الْمِرْصادَ حَقٌّ وَ الْمیزانَ حَقٌّ وَ الْحَشْرَ حَقٌّ وَ الْحِسابَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ وَ النّارَ حَقٌّ وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعیدَ بِهِما حَقٌّ یا مَوْلایَ شَقِیَ مَنْ خالَفَکُمْ وَ سَعِدَ مَنْ اَطاعَکُمْ فَاشْهَدْ ما اَشْهَدْتُکَ عَلَیْهِ وَ اَنَا وَلِیٌّ لَکَ بَرِیءٌ مِنْ عَدُوِّکَ فَالْحَقُّ ما رَضیتُمُوهُ وَ الْباطِلُ ما اَسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ ما اَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْکَرُ ما نَهَیْتُمْ عَنْهُ فَنَفْسی مُؤْمِنَةٌ بِاللّهِ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِاَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ بِکُمْ یا مَوْلایَ اَوَّلِکُمْ وَ اخِرِکُمْ وَ نُصْرَتی مُعَدَّةٌ لَکُمْ وَ مَوَدَّتی خالِصَةٌ لَکُمْ امینَ امینَ.

(و بعد از آن این دعا خوانده شود).

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَ کَلِمَةِ نُورِکَ وَ اَنْ تَمْلَأَ قَلْبی نُورَ الْیَقینِ وَ صَدْری نُورَ الأیمانِ وَ فِکْری نُورَ النِّیّاتِ وَ عَزْمی نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتی نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسانی نُورَالصِّدْقِ وَ دینی نُورَ الْبَصائِرِ مِنْ عِنْدِکَ وَ بَصَری نُورَ الضِّیاءِ وَ سَمْعی نُورَ الْحِکْمَةِ وَ مَوَدَّتی نُورَ الْمُوالاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ اِلِهِ

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

عَلَيْهِمُ السَّلامُ حَتّى اَلْقاكَ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ ميثاقِكَ فَتُغَشّينى رَحْمَتُكَ يا وَلِيُّ يا حَميدُ.

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فى اَرْضِكَ وَ خَليفَتِكَ فى بِلادِكَ وَ الدّاعى اِلى سَبيلِكَ وَ الْقائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الثّائِرِ بِاَمْرِكَ وَلِيِّ الْمُؤْمِنينَ وَ بَوارِ الْكافِرينَ وَ مُجَلِّى الظُّلْمَةِ وَ مُنيرِ الْحَقِّ وَ النّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ وَ كَلِمَتِكَ التّامَّةِ فى اَرْضِكَ الْمُرْتَقِبِ الْخائِفِ وَ الْوَلِيِّ النّاصِحِ سَفينَةِ النَّجاةِ وَ عَلَمِ الْهُدى وَ نُورِ اَبْصارِ الْوَرى وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدى وَ مُجَلِّى الْعَمى اَلَّذى يَمْلاَءُ الأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطًا كَما مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَديرٌ.

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى وَلِيِّكَ وَ ابْنِ اَوْلِيائِكَ الَّذينَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ وَ اَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَ اَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهيراً.

اَللّهُمَّ انْصُرْهُ وَ انْتَصِرْ بِهِ لِدينِكَ وَ انْصُرْ بِهِ اَوْلِيائَكَ وَ اَوْلِيائَهُ وَ شيعَتَهُ وَ اَنْصارَهُ وَ اجْعَلْنا مِنْهُمْ.

اَللّهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ باغٍ وَ طاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَميعِ خَلْقِكَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمينِهِ وَ عَنْ شِمالِهِ وَ احْرُسْهُ وَ امْنَعْهُ مِنْ اَنْ يُوصَلَ اِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ احْفَظْ فيهِ رَسُولَكَ وَ ال رَسُولِكَ وَ اَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ اَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَ انْصُرْ ناصِريهِ وَ اخْذُلْ خاذِليهِ وَاقْصِمْ قاصِميهِ وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقينَ وَ جَميعَ الْمُلْحِدينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الأَرْضِ وَ مَغارِبِها بَرِّها وَ بَحْرِها وَامْلاَءْ بِهِ الأَرْضَ عَدْلاً وَ اَظْهِرْ بِهِ دينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ اِلِهِ وَاجْعَلْنى اللّهُمَّ مِنْ اَنْصارِهِ وَ اَعْوانِهِ وَ اَتْباعِهِ وَ شيعَتِهِ وَ اَرِنى فى ال مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مایَأْمُلُونَ وَ فی عَدُوِّهِمْ ما یَحْذَرُونَ اِلهَ الْحَقِّ امینَ یا ذَاْلْجَلالِ وَ الاِْکْرامِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.[1]

«فلسفه یا حکمت»

در اینجا برای روشن شدن حقیقت «صراط مستقیم» بد نیست واقعیّت را بی‌پرده برای شما خوانندگان محترم بگویم تا بدانیم «صراط مستقیم» در عقائد چیست و چگونه می‌توان بدون اعوجاج و انحراف در آن حرکت کرد.

من مکرّر در بسیاری از مقالات و نوشته‌هایم یادآور شده‌ام که «حکمت» و «فلسفه» باید از یکدیگر تفکیک شوند تا نزاعی به وجود نیاید و فلسفه را به عنوان یک علم و حکمت را به عنوان چیزی که پشتوانه دینی دارد بپذیریم.

زیرا «حکمت» طبق تصریح علماء و دانشمندان؛ علمی است که در آن از حقایق اشیاء بحث می‌شود.[2] و «فلسفه» نیز علم به حقایق اشیاء و موجودات به اندازه توان فکر بشری است.[3]

پس بنابراین هر دو لفظ یک معنی دارد. ولی طبعا باید چند تفاوت با یکدیگر داشته باشند. که این تفاوتها را هم دانشمندان باید اعتراف کنند و بلکه ناخودآگاه در ضمن کلماتشان اعتراف کرده‌اند.

۱- مفاتیح الجنان صفحه ۹۵٦.

۲- لغتنامه دهخدا.

۳- لغتنامه دهخدا.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

اوّل:آنکه چون «فلسفه» کلمه یونانی است و طبعا یونانیان قدیم متوجّه مذهب و وحی نبوده و خواهی‌نخواهی شناختن حقایق اشیاء را تنها متّکی به افکار بشر می‌دانسته و طبعا نمی‌توانسته‌اند که آن را متّکی به وحی بدانند. زیرا هیچ کس نگفته فلاسفه بزرگ قبل از اسلام پیامبر بوده و یا مطالبشان متّکی به وحی الهی بوده است. بلکه همه گفته‌اند که «فلسفه قدیم» یونان و فلسفه جدید همان افکار عالیه فلاسفه بشری می‌باشد و از افکار بشر تجاوز نمی‌کند. ولی حکمت در قرآن و احادیث همه جا به انبیاء و وحی انتساب داده شده و خدای تعالی انبیاء (علیهم السّلام) را واسطه تعلیم حکمت قرار داده است.[1]

۱- در سوره بقره آیه ۱۲۹ می‌فرماید: ((رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ))

در سوره بقره آیه ۱۵۱ می‌فرماید: ((كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ))

در سوره بقره آیه ۲۵۱ می‌فرماید: ((فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ))

در سوره بقره آیه ۲۶۹ می‌فرماید: ((يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ

دوّم:آنکه فلسفه چون متّکی به افکار بشری است فلاسفه قـدیم بـا یکـدیگر طبعـا اختلاف داشتهح شری

ولی حکمت پس از اعتقاد به خدای تعالی و دین و قرآن باید تمام مطالبش مورد اعتماد باشد و حتّی یک فرد مسلمان نمی‌تواند به آن اعتقاد نداشته باشد.

چهارم:فلسفه را افرادی تدوین کرده‌اند که دلیلی بر عدم اشتباه آنها وجود ندارد و کسی نگفته که آنها مصون از خطا و اشتباه هستند.

ولی حکمت چون وحی و یا الهام است و حتما از جانب خدا است پس مصون از خطا و اشتباه است.

حالا ممکن است شما سؤال کنید که: چرا علماء و دانشمندان با این تفاوتهای اساسی که بین این دو مکتب هست غالبا این دو کلمه را با یکدیگر مترادف دانسته و هر یک را جای دیگری استعمال می‌کنند.

در جواب می‌گوئیم: بعضی از علماء اسلام که مشرب فلسفه داشته‌اند و می‌خواسته‌اند آن را وجه اسلامی بدهند کوشش نموده‌اند که فلسفه را با حکمت به هر وسیله‌ای که شده ممزوج نمایند و نگذارند حتّی آنها نام مستقلّی داشته باشند.

بنابراین پیروان حکمت الهی صددرصد در «صراط مستقیم»اند ولی پیروان فلسفه بشری تا جائی در صراط مستقیم‌اند که مطالبشان با حکمت الهی تطبیق کند والاّ از صراط مستقیم منحرف‌اند.

طبق این اصل تنها و تنها راه رسیدن به حقیقت برای یک فرد مسلمان در شناخت حقایق اشیاء حکمتی است که از طریق وحی به پیامبران داده شده و یا از طریق الهام به اولیاء خدا پس از رسیدن به مقام خلوص داده می‌شود.

«فلسفهٔ اسلامی»

در اینجا لازم به تذکّر است؛ اگر چه من به عنوان فیلسوف معرّفی نشده‌ام و بلکه من و اساتیدم به عنوان مخالف «فلسفه» شناخته شده‌ایم ولی در خصوص اساتیدم؛ آنهائی که این بزرگان را فیلسوف ندانسته و آنها را متخصّص در این فن نمی‌دانند بی‌انصافی می‌کنند.

مرحوم «آیةالله حاج شیخ مجتبی قزوینی» (رحمه الله) که یکی از اساتید بزرگ فلسفه بود و جزواتی به عنوان آنچه از فلسفه فهمیده بود، خلاصه می‌کرد و برای ما تدریس می‌نمود. ما به وضوح می‌فهمیدیم که او علاوه بر آنکه فیلسوف بزرگی است و مسائل مهمّ فلسفه را خوب فهمیده و در این علم تخصّص دارد و اهل نظر است. اشکالات و انحرافات و اشتباهات بعضی از فلاسفه بزرگ گذشته را متوجّه است و برای ما آنها را با دلائل متقن بیان می‌کرد و توضیح می‌داد.

امّا جمعی که خود در مقابل نام بزرگان علم فلسفه خضوع فوق‌العاده‌ای دارند و به خود اجازه نمی‌دهند که:

به سخن بنگرند نه بر گذارنده سخن.[1]

به کلام دقّت و نظر کنند نه به گوینده کلام.[2]

صاحب مغز و لُب باشند و سخنان بزرگان را تحلیل کنند و بهترینش را انتخاب نمایند.[3] نه اینکه شخصیّت و عظمت علمی گویندگان سخن آنها را مبهوت کند و آنها را از تأمّل و تفکّر در کلامشان باز دارد.

۱- تو سخن را نگر که حالش چیست بر گذارنده سخن منگر

۲- «انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال».

۳- ﴿ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾ (سوره زمر آیه ۱۸.)

اینان کلماتی را که بعضی از فلاسفه بزرگ به مقتضای زمان و مکان و بلکه به مقتضای وضع اخلاق و افکار خود و اطرافیانشان گفته‌اند و هر کسی متوجّه می‌شود که آنان اشتباه کرده و یا افراط و یا تفریط نموده‌اند. مایل‌اند به هر وسیله‌ای که شده آنها را توجیه کنند و عجیب‌تر آنکه بعضی از این دانشمندان آن چنان به مبانی فلسفه اهمیّت می‌دهند که گاهی ناخودآگاه و یا با توجّه! مایل‌اند حقایق اصیل قرآن را با کلمات آن دانشمندان و فلاسفه که حتّی با قرآن منافات هم دارد به هر وسیله‌ای که شده تطبیق دهند.

مرحوم «حاج شیخ مجتبی قزوینی» می‌کوشید محور اصلی و میزان حق و باطل را، قرآن و سخنان حکمت‌آمیز «معصومین» (علیهم السّلام) آن هم پس از تحلیل عقلی قرار دهد. و اگر فلاسفه بزرگ مطلبی موافق آنچه او از قرآن و احادیث استنباط کرده دارند، قبول کند والاّ یا در بقعه امکان بگذارد و یا آن را مردود بداند. و مثل دیگران خود را در مقابل فلاسفه بزرگ متعبّد نداند.

این عمل که موافق با عقل هر عاقلی است و صددرصد در صراط مستقیم است او و شاگردانش را به مخالفت با فلسفه معرّفی کرد و آنان نتوانسته‌اند از خود دفاع کنند.

به هر حال از نظر من و جمع زیادی از دانشمندان منصف این بزرگان کاملاً بر فلسفه مسلّط بوده و بلکه آن تعبّد و تحجّر را که بعضی از دانشمندان تنها به خاطر متّهم نشدن به ضدّ فلسفه داشته‌اند اینان نداشته و آزاد فکر می‌کرده و اظهارنظر در مسائل مختلف فلسفی می‌نموده‌اند.

یکی از دانشمندان و فلاسفه معاصر، نام روش و افکار این بزرگان را «مکتب تفکیک» گذاشته و منظورش جدا سازی فلسفه از معارف قرآنی بوده و آن را به این بزرگان نسبت داده است. اگر چه این مطلب صحیح است و این دانشمند محقّق مطالب جالبی در این خصوص بیان فرموده ولی «مرحوم قزوینی» این نام را برای این مکتب معتقد نبود و یا نمی‌شناخت. و بلکه اعتقاد داشت که فلاسفه راه و روش فلسفه را در معارف و شناخت حقایق با راه و روش حکمت و قرآن را در این خصوص مخلوط کرده‌اند.

در یکی از روزها «مرحوم قزوینی» به ما می‌فرمود:

> این آمیختگی فلسفه با حقایق اسلام بیشتر بوسیله «صدرالمتألهین شیرازی» انجام شد و پیروان معارف قرآنی به هیچ وجه زیر بار این مسأله تا به امروز نرفته‌اند.

او راست می‌گفت فلسفه ملاّ صدرا جامع بین طریقه مشّاء و اشراق و رواق و مسلک صوفیّه است.

سپس مرحوم قزوینی از استاد بزرگوارش مرحوم آیةاللّه «سیّد موسی زرآبادی قزوینی» یاد می‌کرد و می‌فرمود:

> ایشان به قدری متعبّد به دستورات و معارف حقّه اسلامی بود که کسی را من مثل و مانند او ندیدم در عین حال در فلسفه اهل نظر، در فقه مجتهد و در اخلاق در زمان خود بی‌نظیر بود. او دارای کراماتی بود که اگر نقل شود هر هاضمه‌ای نمی‌تواند به آسانی هضمش کند او به فیض عظمی تشرّف به محضر حضرت «ولیّ عصر» (علیه السّلام) موفّق شده بود.

او معتقد بود که مرحوم «مجلسی» در کتاب بحارالأنوار بوسیلهٔ جمع‌آوری سخنان «اهل بیت عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) و توضیحاتی که خود آن بزرگوار برای بیان رموز احادیث و روایات می‌داده توانسته کاری را که امروز به نام «مکتب تفکیک» می‌خواهد انجام دهد عملی بکند و بلکه نگذاشته این دو مکتب یعنی مکتب فلسفه و قرآن با یکدیگر ممزوج گردد.

او درباره مرحوم «سیّد بحرالعلوم» اعتقاد داشت که آن بزرگوار بوسیله تربیت شاگردان و توجّه دادن آنها به مقام مقدّس انسان کامل و مظهر صفات الهی «حضرت مهدی» (روحی فداه) توانسته این دو مکتب را از یکدیگر جدا نگه دارد و نگذارد آنها با هم ممزوج شوند.

او درباره کلیه علماء دین و پیروان حکمت متعالیه معتقد بود که آنها توانستند با نیروی معنوی و به کمک قرآن و سنّت «حکمت الهی» را از «فلسفه بشری» جدا نگه دارند و حکمت متعالیه الهی را به عنوان اعتقادات و معارف حقّه بپذیرند و فلسفه را به عنوان دانش بشری مانند سائر علوم بشری قبول داشته باشند و نزاعها را به این وسیله از بین ببرند.

«مرحوم قزوینی» معتقد بود که؛ فلاسفه و عرفاء مسلمان مانند صدر الدین شیرازی و ملاّ عبدالرّزاق کاشانی و محی الدین عربی تا توانسته‌اند آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السّلام) را با مشرب فلسفی خود تفسیر و تأویل نمودند تا بتوانند به فلسفه بشری رنگ حکمت الهی و اسلامی بدهند و برای اسلام فلسفه اسلامی بسازند.

گاهی که با مرحوم «علاّمه طباطبائی» (صاحب کتاب تفسیر المیزان) در امور معنوی نشستی داشتیم و مجلس خصوصی‌تر از آنچه همیشه بود می‌شد به من می‌فرمود:

> فلسفه برای سیر و سلوک و توفیق وصول به مقام مقدّس خلیفه‌اللّهی، حجاب ضخیمی است که کمتر می‌توان از آن نجات پیدا کرد.

در توضیح کلام ایشان می‌گویم:

که چون معظّم‌له می‌دانست فلسفه از حکمت جدا است و فلسفه را نباید کسی برای سیر الی اللّه و اتّخاذ عقیده انتخاب کند. و اگر کسی در فلسفه متحجّر و به مطالب آن صددرصد پای‌بند باشد به کمالات روحی نمی‌رسد. بلکه باید از حکمت الهی که خدای تعالی در قرآن آن را بیان فرموده و وسیلهٔ سیر الی اللّه قرارش داده و آن را «صراط مستقیم» می‌داند، استفاده کند.

او فلسفه را علاوه بر آنکه برای وصول به مقامات عالیه انسانی توصیه نمی‌کرد، بلکه آن را حجاب ضخیمی هم برای سالک الی اللّه می‌دانست.

بنابراین اگر می‌خواهیم مکتب فلسفه و عرفان را از مکتب اسلام و قرآن جدا کنیم طبق آنچه خود قرآن گفته و فلاسفه بزرگ قبولش دارند باید نام آن را «فلسفه» (که

متّکی به افکار و اندیشه بشری است) و نام این را «حکمت» (که متّکی به وحی و کلمات انبیاء (علیهم السّلام) است) گذاشت و اینگونه این دو مکتب را از یکدیگر جدا دانست و طبیعی است که «صراط مستقیم» در شناختن حقایق اشیاء پیروی از حکمت است نه از فلسفه.

و ما تا آخر این کتاب که در موضوع «سیر و سلوک» حرف می‌زنیم بر این اساس خواهد بود و تنها از حکمت الهی یعنی قرآن و وحی استفاده می‌کنیم.

«میزان واقعی»

یکی از سالکین الی اللّه می‌گفت: استادم با الهام از پاکی و تزکیه نفس معتقد بود که قرآن معجزه است، من از او سؤال کردم که: چگونه شما معتقدید که قرآن معجزه است و حال آنکه در هیچ جای قرآن این کلمه به کار نرفته و هیچ آیه‌ای معجزه بودن قرآن را شهادت نداده است.

او به من گفت: به نظر من بهترین معنای معجزه همان چیزی است که خدای تعالی در قرآن فرموده است:

که اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مانند این قرآن را با کمک یکدیگر بیاورند نمی‌توانند.[1]

۱- ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾(سوره بقره آیه ۲۳.)

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾(سوره یونس آیه ۳۸.)

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾(سوره هود آیه ۱۳.)

زیرا معجزه از عجز گرفته شده و عجز به معنای ناتوانی است و معجـزه پدیـده‌ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشـند. و عقـل هـر عـاقلی ایـن چنـین پدیده‌ای را مربوط به طبیعت نداند.

بنابراین اگر جنّ و انس که دو گروه عاقل و متفکّر جهان خلقـت‌انـد نتواننـد مثـل قرآن را بیاورند بقیّه موجودات که مادون این دو نوع از مخلوقاتند و اهل علم و فکر و عقل و بینش نیستند نمی‌توانند کتابی مثل قرآن را بیاورند.

پس قرآن با این بیان بوسیله این آیات معنی اعجـاز را بـرای خـود ثابـت کـرده و می‌گوید: که من معجزه‌ام و کسی غیر از خدا نمی‌تواند مثل مرا به وجود بیاورد.

«فایدهٔ اثبات اعجاز قرآن»

اگر ما بتوانیم (چنانکه در کتاب «دو مقاله» توانسته و اثبات کرده‌ایم) معجـزه بـودن قرآن را همان گونه که خود قرآن مدّعی است ثابت کنیم، طبعا توانسته‌ایم یکی از دلائل اثبات وجود خدا را بیان کنیم. زیرا اگر ثابت شود که هـیچ نیروئـی در جهـان خلقـت نمی‌تواند این پدیده را به وجود بیاورد و حال آنکه آن به وجود آمده است. پـس بایـد معتقد شویم که نیروئی مافوق طبیعت که پدیدآورنده این موجـودات و دانـا و حکـیم است و می‌تواند قرآنی را که دانشمندان جنّ و انس از آوردنـش عاجزنـد ایجـاد کنـد، وجود دارد و آن قدرت دانا و توانا جز خدای تعالی چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

((قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا))(سوره اسری آیه ۸۸.)

بعلاوه به این وسیله یعنی اثبات اعجاز قرآن رسالت حضرت «محمّد بن عبداللّه» (صلی اللّه علیه وآله) که آورنده این معجزه است اثبات نموده‌ایم. زیرا ممکن نیست خدای تعالی یک چنین قدرت نمائی فوق‌العاده‌ای را در اختیار شخصی که او به دروغ ادّعای رسالت کرده باشد بگذارد.

و دیگر آنکه اثبات می‌شود محتوا و علوم قرآن مجید بطور کلّی همه‌اش حکمتی است که از جانب خدای تعالی وحی شده و در اختیار بشر گذاشته شده است. و با این بیان تمام مطالبش از نظر عقل حجّت و صحیح و حقیقت پیدا می‌کند. و ابواب حکمت و علوم واقعی به روی بشر باز می‌شود و با توجّه به آنکه قرآن بیان کننده همه علوم و معارف و حقایق است طبعا ثروت علمی و حکمتی الهی و معارفی صحیح و شناخت حقایق خوبی به روی بشر باز می‌گردد.[1]

و چون قرآن تمام سخنان پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه وآله) را وحی می‌داند و می‌فرماید:

((وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ))[2]

هیچ سخنی از روی خواسته نفس نمی‌گوید بلکه آنچه می‌گوید چیزی جز «وحی» نمی‌باشد.

پس تمام روایات معتبره و قطعی‌الصدور که از ناحیه «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه وآله) رسیده مانند قرآن از جانب خدا است و وحی است. و چون می‌دانیم آنچه را که «ائمّه معصومین» (علیهم السّلام) به اسناد معتبر در امور دین بیان فرموده‌اند از ناحیه «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه وآله) بوده و آنها فقط راویان احادیث نبوی و شارحین آنها بوده‌اند و با توجّه به مقام عصمت آنها و عظمت مقام والای آنها قطعا سخنانشان همان سخنان خدای تعالی است و خارج از وحی نمی‌باشد.

۱- و ما بحث اعجاز قرآن را در کتاب «دو مقاله» مفصّلاً شرح داده‌ایم.

۲- سوره نجم آیات ۳و٤.

پس بدون تردید قرآن و روایات «معصومین» (علیهم السّلام) همه‌اش حکمت است و تمامش نشانگر صراط مستقیم دین است و چون ما که اسلام را پذیرفته‌ایم نمی‌توانیم به چیزی و راهی جز این صراط مستقیم از نظر عقل اعتماد کنیم. باید هر مطلبی که در معارف و حقایق و شناخت حقیقت اشیاء از سوی عرفا و فلاسفه و اهل ذوق و دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان به ما می‌رسد آن را با سخنان خدای تعالی و «معصومین» (علیهم السّلام) تطبیق دهیم اگر با آنها مطابقت کرد، مورد قبول است و اگر تطبیق نکرد باید با آنها با تردید روبرو شد.

«کتاب علی (علیه السّلام)»

روزی درباره قرآن و آنکه این کتاب چگونه به همه مسائل و حقایق با این حجم کم توانسته اشاره کند فکر می‌کردم. ناگهان به یاد آنچه استاد فقهم مرحوم «آیه‌اللّه العظمی بروجردی» (رضوان اللّه تعالی علیه) در درس فرموده بودند افتادم. و آن مطلب این بود که معظّم‌له می‌فرمود:

> در نزد حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) کتابی در شرح و تفسیر قرآن بوده که «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه وآله) املاء فرموده و «علی» (علیه السّلام) نوشته است و این کتاب دارای جمیع علوم و احکام الهی بوده حتّی «ارش خدش» را در آن بیان کرده است.

من در پی اسناد احادیثی که مطلب فوق را بیان می‌کند رفتم و به نتائج خوبی رسیدم. که آنها را می‌نویسم امید است برای مرحله صراط مستقیم که سالکین الی اللّه باید متوجّه آن باشند مفید واقع گردد.

در روایاتی «ائمّه» (علیهم السّلام) می‌فرمایند:

> در نزد ما کتابی است که هفتاد زراع طول و عرض دارد چیزی در زمین نیست که مردم به احکام آن نیازمند باشند مگر آنکه در آن نوشته شده حتّی دیه خدشی که کسی بر دیگری وارد می‌کند.[1]

و در روایات متعدّدی از این کتاب یاد شده که فرموده‌اند:

> آن کتاب به املاء «رسول خدا» (صلی اللّه علیه وآله) و خطّ «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) است و در آن جمیع حلال و حرام الهی وجود دارد حتّی حکم حدّ خدشی که کسی بر دیگری وارد کند.[2]

و در روایاتی این کتاب به نام «صحیفه»[3] و یا «جامعه»[4] یاد شده است.

این کتاب که امروز در نزد حضرت **بقیّةاللّه** (روحی فداه) است از مواریث نبوّت بوده و در زمان ظهور آن حضرت مورد استفاده عموم واقع می‌شود.

این کتاب همان کتابی است که در روایات بسیاری به عنوان «کتاب علی (علیه السّلام)»[5]، ائمّه اطهار (علیهم السّلام) از آن یاد کرده‌اند و اکثر مطالب خود را به آن نسبت داده‌اند.

این کتاب همان کتابی است که وقتی «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) از مغیّبات خبر می‌دادند می‌فرمودند: در کتاب «علی» (علیه السّلام) این مطالب نوشته شده است.

این کتاب همان کتابی است که وقتی بعضی از بنی‌هاشم می‌خواسته‌اند کرسی خلافت را تصاحب کنند «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) می‌فرموده‌اند: در کتاب «علی»

۱- بحارالأنوار جلد ۲٦ صفحه ۳٤ و ۳۵ و جلد ٤۷ صفحه ۲۷۰.

۲- بحارالأنوار جلد ۲٦ صفحه ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ٤۵ و ٤٦ و ٤۷ و ٤۸.

۳- بحارالأنوار جلد ۲۵ صفحه ۱۱٦ و جلد ۲٦ صفحه ۲۳ و ۲٤ و ۲۵ و ۳۸.

٤- بحارالأنوار جلد ۲٦ صفحه ۲۲ و ۲۵ و ۳۳ و ۳۵.

۵- بحارالأنوار جلد ۲٦ صفحه ۳۵ و ۵۰.

(علیه السّلام) نام این فرد به عنوان غاصب خلافت ذکر نشده است. پس او موفّق نمی‌شود. و کشته می‌گردد.

این کتاب همان کتابی است که طبق روایات فقط و فقط باید در اختیار معصوم (علیه السّلام) باشد زیرا **((لا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ))**[1]

این کتاب همان کتابی است که «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) می‌فرمودند: در «کتاب علی» نوشته شده که اگر در جامعه‌ای زنا زیاد شود مرگ ناگهانی زیاد می‌گردد.

و بالاخره از احادیث متواتره استفاده می‌شود که این کتاب جامع جمیع معارف و احکام و حتّی پیشگوئیها و تفسیر قرآن بوده و امروز در نزد امام عصر (روحی فداه) می‌باشد. و آنچه «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) از معارف و احکام بیان فرموده‌اند از همین کتاب بوده است.

بنابراین آنچه «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) فرموده‌اند از کتاب «علی» (علیه السّلام) بوده و آن کتاب تمامش گفته‌های «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه وآله) است و به صریح قرآن «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه وآله) سخنی از خواسته دل خود نمی‌گوید[2] بلکه هر چه می‌گوید وحی است از جانب خدا است پس آنچه از اعمال و افکار و عقائد با قرآن و سخنان معصومین تطبیق کند در «صراط مستقیم» است والاّ در درّه انحراف سقوط می‌کند.

۱- سوره واقعه آیه ۷۹.

۲- **((وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ))**(سوره نجم آیات ۳و٤).

«نظم در زندگی»

یکی از چیزهائی که سالک الی اللّه باید در مرحله «صراط مستقیم» کـاملاً رعایـت کند، نظم در زندگی و اعمال عبادی و شغلی است. کسی که نظم در زندگی یـا در هـر چیز دیگری ندارد هیچگاه با موفّقیّت روبرو نمـی‌شـود. و کارهـایش پیـشرفت کـاملی نمی‌کند. و در امور معنوی و کمالات روحی کم‌توفیق است.

دین مقدّس اسلام آن قدر به نظم در زندگی اهمیّت داده که آن را در ردیف تقـوی و توحید می‌داند.

حضرت «علی» (علیه السّلام) در نهج البلاغه در وصیّتی که به فرزندانش حـضرت «امام حسن و امام حسین» (علیهما السّلام) دارد می‌فرماید:

«اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقـوی اللّه و نظم امرکم».[1]

یعنی؛ به شما دو نفر و تمام فرزندان و اهل و وابستگانم و کسانی که نوشته و وصیت نامه‌ام به آنها می‌رسد؛ وصـیّت می‌کنم که تقوای الهی را داشته باشند و تمام کارهای خود را «نظم» دهند.

این دستور که در لحظات شهادت حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) به فرزندان و وابستگانش صادر می‌شود از اهمیّت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. و اهمیّت نظـم را در کارها می‌رساند.

بنابراین یکی از دستورات مهمّی که استاد باید کاملاً مراقب آن در زندگی شاگردان باشد نظم در زندگی آنها است که باید صددرصد رعایت کنند.

«وسواس»

بدون تردید اگر کسی وسواس در عبادات یا در هر چیز دیگری داشته باشد به هیچ وجه نمی‌تواند کوچک‌ترین قدمی در راه کمالات روحی بردارد و در «صراط مـستقیم»

۱- نهج البلاغه و بحارالأنوار جلد ٤٢ صفحه ٢٥٦.

باشد. زیرا او مانند ماشینی است که در درّه سقوط کرده و از «صراط مستقیم» منحرف گردیده است.

او مانند کسی است که یک فرد پر قدرتی مهاری بر او زده و او را با کمال قدرت به طرفی که می‌خواهد می‌کشاند. شخص وسواسی آن قدر ضعیف است که اختیار از او سلب شده و خود را در دست چیزی یا کاری که خودش نمی‌خواهد داده است.

این چنین کسی با این ضعف نمی‌تواند پابه‌پای سالکین الی اللّه حرکت کند و بلکه مزاحم موفّقیّت آنها هم می‌شود.

بنابراین بر استاد لازم است که این چنین کسی را برای رسیدن به کمالات روحی و تزکیه نفس، نپذیرد و یا در مرحله اوّل او را از این مرض خطرناک نجات دهد.

افراد وسواسی بیش از هر کس خودشان در رفع این مرض مؤثّرند. اینها مانند معتادین به مواد مخدّره هستند که تا خودشان تصمیم به ترک این عمل را نگیرند، معالجات طبیب مؤثّر نخواهد بود.

یک وسواسی هم اگر خودش تصمیم نگیرد، اراده نکند، معالجات استاد درباره‌اش فائده‌ای ندارد.

ضمناً اگر بخواهد کمکی به رفع وسواسش بشود، باید کلیّه کارهائی که زمینه‌ساز تسلّط شیطان بر او است ترک کند و کلمه «**لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ**» و «**لااِلهَ اِلاَّ اللّه**» را بسیار بگوید و در شبانه روز لااقل یک مرتبه سر به سجده بگذارد و ذکر یونسیّه[1] را مکرّر بگوید. (بعضی از اولیاء خدا گفته‌اند: تا چهارصد مرتبه این ذکر را در سجده می‌توان گفت).

۱- ذکر یونسیّه همان ذکری است که حضرت یونس وقتی مبتلا شد گفت و خدای تعالی او را از غم نجات داد و وعده فرمود که اگر مؤمنین هم آن را بگویند از غم نجاتشان می‌دهیم و آن ذکر این است ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾

«نداشتن عقائد انحرافی»

اعتقادات باید تحت این فهرست در مرحله «صراط مستقیم» از کتب مفصّله تنظیم شود و برای شاگردان توضیح داده شود.

۱ـ خدای تعالی را با سوره مبارکه توحید بشناسیم.

او در صفات ذات، «احد» است یعنی مثل و مانند ندارد.

او در صفات افعال، «واحد» است یعنی در مرتبه اوّل واقع است به همین دلیل «**ارحم الرّاحمین**» و «**اکرم الأکرمین**» و «**احسن الخالقین**» و «**ربّ الارباب**» است.

او «صمد» است یعنی با هیچ یک از مخلوقات در ذات قابل مقایسه نیست.

او **((لَم یَلِد))** است یعنی از ذات او چیزی گرفته نمی‌شود، از او چیزی تولید نمی‌گردد، از او چیزی و فرزندی متولّد نمی‌شود.

او **((لَم یُولَد))** است یعنی او از چیزی تولید نشده او را کسی خلق نکرده و او از دیگری متولّد نشده است.

او **((وَلَمۡ یَکُن لَّهُۥ کُفُوًا أَحَدُۢ))**است یعنی در ذات کفوی ندارد، همسری ندارد، مثل و مانند ندارد.

(اینها را لازم است استاد در مرحله «صراط مستقیم» برای سالک الی اللّه شرح دهد).

۲ـ «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) را با آیه مبارکه **((قُل إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُکُمۡ یُوحَىٰٓ إِلَیَّ))** باید شناخت و باید برای سالک الی اللّه توضیح داد که «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) دارای دو بُعد بوده است؛ یکی بُعد مُلکی که با کلمهٔ **((أَنَا بَشَرٞ مِّثۡلُکُمۡ))** بیان شده؛ یعنی او مانند سائر افراد بشر با تمام شرائط بشری از قبیل صحّت و مرض، گرسنگی و سیری تشنگی و سیراب بودن، آسیب دیدن و ازدواج کردن و خوابیدن و کسل شدن، ضعف پیدا کردن و سرحال بودن، مردن و یا کشته

شدن و بالأخره جمیع آنچه یک بشر معمولی دارد آن حضرت هم دارد. و تمام مواردی که برای آن حضرت از این قبیل پیش می‌آمده واقعی بوده و به هیچ وجه ظاهرسازی نبوده است.

و باید معتقد بود که آن حضرت در نیروی بدنی و قوای جسمانی از سائرین کامل‌تر و قوی‌تر بوده است یعنی همان گونه که نور چشمش و شنوائیش و سائر قوا و حواس پنجگانه‌اش از دیگران قوی‌تر بوده نیروی جنسی و مزاجی او نیز کامل‌تر و قوی‌تر از دیگران بوده است.

دیگری بُعد ملکوتی آن حضرت است که با کلمه **((یُوحَی إِلَیَّ))** بیان شده است.

یعنی رابطهٔ مستقیم با خدائی که قادر مطلق و دانای مطلق و فعّال مایشاء است آن حضرت دارد. توضیح آنکه؛ هر چه از قدرت و علم باید به مخلوق برسد بوسیله آن حضرت می‌رسد او «**یداللّه**» است یعنی قدرت خدا بوسیله او اعمال می‌شود او «**لسان اللّه**» است یعنی تمام علومی که خدای تعالی می‌خواهد در عالم امکان اعمال کند بوسیله او اعمال می‌کند و بالأخره آن حضرت واسطهٔ مطلقه بین خدا و خلق است.

۳ـ امام و امامت را باید از آیه **((إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا))** و آیه **((كُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ))** و آیه **((اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ))** شناخت.

امام ولیّ مردم دنیا و دارای ولایت مطلقه تکوینی و تشریعی است.

امام دارای علومی است که خدای تعالی به پیغمبرش عنایت کرده یعنی علم به جمیع حقایق و جمیع مطالبی که باید در اختیار بشر قرار بگیرد و همان گونه که از خدا و «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) اطاعت می‌شود، از امام هم باید اطاعت شود. و آن چنانکه «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) دارای دو بُعد بود. امام (علیه السّلام) هم باید دارای دو بُعد باشد. تا بین «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) و جانشینانش هماهنگی کاملی برقرار گردد.

و «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) دوازده نفرند که اوّل آنها «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) و آخر آنها «حضرت مهدی» پسر حضرت «امام حسن عسکری» (علیهما السّلام) است، که روزی می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و حکومت الهی را در کرهٔ زمین مستقر می‌فرماید.

و باید سالک الی اللّه بداند که انسان روح است و بدن او مثل لباسی است که موقّت در بر کرده است و بدن با مردن تبدیل به خاک می‌شود ولی روح همچنان باقی است.

و پس از مرگ، روح تا روز قیامت مجرّد از بدن باقی می‌ماند. و افرادی که اعتقادات انحرافی دارند روحشان معذّب و کسانی که اعتقادات انحرافی ندارند ولی تزکیه نفس نکرده‌اند روحشان به حال اغما تا روز قیامت خواهد بود. و امّا اولیاء خدا روحشان آزاد و در ناز و نعمت و لذائذ روحی تا روز قیامت خواهند بود و در روز قیامت ارواح به اجساد قبلی بر می‌گردند و دوباره مثل دنیا زنده می‌شوند. و روز حساب و قیامت را می‌گذرانند و جمعی به بهشت می‌روند و مخلّد می‌شوند. و جمعی به جهنّم می‌روند. که ممکن است خدای تعالی پس از مدّتی بعضی از آنها را از آتش نجات دهد.

این خلاصه را باید سالک الی اللّه معتقد باشد و مشروح آن را باید استاد برای او بگوید و او به آنها اعتقاد پیدا کند.

و استاد باید بکوشد و نگذارد شاگردان به عقائد خرافی از قبیل اعتقاد به جبر، تفویض، تناسخ، زهد به معنی گوشه‌گیری و کثیفی و فقر، بدعت و اعتقاد به اینکه همه موجودات عین وجود خدا است، مبتلا شوند. (من اینها را در کتاب «عوامل پیشرفت» و کتاب «استعمار ضدّ اسلام» شرح داده‌ام).

امّا مسأله مهمّی که ممکن است سالک الی اللّه به آن مبتلا بشود و صددرصد از صراط مستقیم خارج است. مسأله عزلت و رهبانیّت و انزوا و ترک دنیا است که جمعی به آن معتقدند و بلکه عمل هم می‌کنند.

غالب اهل معنی گمان می‌کنند دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شود. و آخرین انحرافی که آنها از صراط مستقیم پیدا می‌کنند و خطر عظیمی برای آنها محسوب می‌شود، همین است و حال آنکه خدای تعالی از انسان در دنیا کسب و کار خواسته[1]،فعّالیّت خواسته[2]،دنیا و آخرت را کنار یکدیگر خواسته، که فرموده: ((أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ)) [3] اگر زمین به بندگان خوب خدا می‌رسد باید حکومتش هم به آنها برسد، ثروتش هم به آنها برسد، امکاناتش هم به آنها برسد، باید طیّبات از رزق و زینت دنیا هم به آنها برسد.

پس چرا بعضی گمان کرده‌اند که نباید اولیاء خدا دارای امکانات مادّی باشند تا در نتیجه هر چه تنبل و تن‌پرور است خود را زیر پوشش زهد و ترک دنیا و احیانا تصوّف و عرفان موجّه معرّفی کنند.

اینها بوسیله فریب شیطان از راه حق منحرف شده و به خدا نخواهند رسید.

«توقیفی بودن عبادات»

کسی که بخواهد به سوی خدا برود و به مقام عبودیّت که آخرین مرحله تزکیه نفس است برسد. باید در بندگی خدا خیلی دقیق باشد و باید بداند که عبادات توقیفی است یعنی با سلیقه افراد مختلف کم و زیاد در کیفیّت و کمیّت نمی‌شود.

بنابراین اگر در واجبات یک جمله یا یک کلمه بدون آنکه از طرف شرع مجوّز داشته باشد، اضافه یا کم بشود، نماز و یا سائر عباداتش باطل است. و اگر در مستحبّات کم و زیاد بشود باز هم از «صراط مستقیم» خارج است. مثلاً اگر در دعای

۱- «الکاسب حبیب اللّه».

۲- ((وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ))(سوره نجم آیه ۳۹) در کتاب «عوامل پیشرفت» این مسائل را مشروحا شرح داده‌ایم.

۳- سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

کمیل که کلمه «یا ربّ» سه مرتبه گفته شده شما نُه مرتبه آن را بگوئید خلاف کـرده و از صراط مستقیم دور شده‌اید.

بنابراین به هیچ وجه نباید بـه غیـر از آنچـه قـرآن و «پیـامبر اکـرم» و «اهـل بیـت معصومش» (صلوات اللّه علیهم اجمعین) و مراجع تقلید فرموده‌اند، کار دیگری بکنـیم و چیزی با سلیقه و یا با هنر و یا با فکر خود در عبـادات کـم و زیـاد بنمـائیم و الاّ از عبودیّت خارج شده و در «صراط مستقیم» دین نیستیم.

بلی باید سالک الی اللّه تا این حد حافظ دین باشد و نگذارد خـودش یـا دیگـران اعمال عبادی را از «صراط مستقیم» خارج کنند و چیزی بر آنها کم و زیاد نمایند.

«حقیقت عبودیّت»

بدون تردید حقیقت عبودیّت که از شرائط اوّلیه پیمـودن راه رسـیدن بـه کمـالات است در انسان به وجود نمی‌آید، مگر با مقیّد بودن به آنکه دقیقا طبـق دسـتور قـرآن و روایات عمل کند و از آنها سرپیچی نکند و در دین بدعت نگـذارد و از خـود عبـادتی اختراع نکند و یا از مخترعات دیگران پیروی ننماید. یعنی اگـر مجتهـد اسـت فقـط از قرآن و روایات، احکام و عباداتش را استنباط کند و اگر مجتهـد نیـست طبـق دسـتور مرجع تقلیدی که مخالف هوای نفس خود و مطیع امر الهـی اسـت عمـل نمایـد. و در واجبات و مستحبّات و محرّمات و مکروهات و حتّی در مباهات تقلید کند.

فراموش نمی‌کنم در زمانی که در قـم محـضر مرحـوم حـضرت آیـةاللّـه العظمـی بروجردی (قدّس سره) بودیم شخصی از ایشان سؤال کرد کـه: آیـا مـا مـی‌تـوانیم بـه دستورات کتاب «مفاتیح الجنان» عمل کنیم؟ فرمودند: من آن دعاها را بررسی و اجتهاد نکرده‌ام تا فتوا بدهم و به استحباب آنها حکم کنم. ولی می‌توانید به قصد رجاء، یعنـی به امید ثواب، به آنها عمل نمائید.

این کلام بخصوص به سالکین الی اللّه می‌گوید: باید در عبادت دقیـق باشـید اگـر می‌خواهید دعائی بخوانید یا ذکری بگوئید یا عبادتی بکنید، حتما باید یا خودتان آن را

استنباط کرده باشید و بدانید که خدای تعالی آن را از شما خواسته تا استحباب یا وجوبش در عبادات ثابت شود[1] و یا باید مرجع تقلید و مجتهد جامع‌الشرائط آن را فتوا دهد.

این در عبادات عامّه است. ولی در دستوراتی که یک استاد به شاگردش برای رفع امراض روحی و تزکیه نفس به او می‌دهد از این هم دقیق‌تر و مراعاتش لازم‌تر است. یعنی استاد باید از آنچه خود از روایات و آیات قرآن استنباط کرده و یا مرجع تقلیدش فتوا داده انتخاب کند. و برای سالک الی اللّه با توجّه به وضع روحی و مرحله او تجویز نماید. عینا مانند طبیبی که از داروهای مجاز و دارای استانداردهای وزارت بهداشت که در داروخانه وجود دارد با توجّه به وضع مزاجی و امراض بدنی مریض استفاده می‌کند و به او دستور می‌دهد، باید باشد.

یکی از اشتباهاتی که اکثر مردم دارند این است که فکر می‌کنند اگر کسی هر چه بیشتر دعا بخواند، ذکر بگوید، عبادت کند ولو دعاهای بی‌سند و بی‌مدرک و بلکه مخترعات دراویش و افراد بیسواد باشد بهتر است. و حال آنکه گاهی این نحوه عبادت کردن عینا مانند مریضی است که در داروخانه در مقابل داروهای مختلف قرار بگیرد اگر چه همه آن داروها مجوّز داشته باشد ولی او نباید از یک طرف به خوردن آنها بپردازد به امید آنکه بالأخره یکی از این داروها برای من مفید است و مرا شفا می‌دهد.

در عبادات و اذکار و ادعیه نیز بخصوص برای کسی که می‌خواهد مرض روحیش رفع شود و یا به کمال مطلوب برسد و سیر الی اللّه کند، عینا همین گونه است. ما بسیار دیده‌ایم افرادی را که در اثر عبادتهای بی‌رویّه و انجام مستحبّات، بدون تجویز استاد و طبیب روح به ضعف اعصاب، و خستگی روحی، و یأس از موفّقیّت و وسواس و حتّی جنون مبتلا شده و یا به ناراحتیهای فکری فوق‌العاده‌ای دچار گردیده‌اند.

۱- روایات فراوانی در کتاب بحارالأنوار جلد ۲ باب ١٤ و جلد ۱ باب ٦ در تأیید این مطلب ذکر شده است.

بنابراین علاوه بر آنکه اذکار و عبادات و ادعیه باید حتما مأثور و از معصوم رسیده باشد، استاد باید برای شاگردانش آن را تجویز کند و به مقدار مفید به آنها دستور دهد.

«ترک محرّمات و انجام واجبات»

بعضی از مردم معتقدند که تزکیه نفس تنها با انجام واجبات و ترک محرّمات عملی می‌شود، اینها متأسّفانه تزکیه عمل را با تزکیه نفس اشتباه کرده‌اند بسیاری از مردم هستند که نه تنها واجبات را انجام داده و محرّمات را ترک نموده بلکه مستحبّات و مکروهات را هم مقیّد بوده‌اند ولی سر تا پا به رذائل اخلاقی و صفات زشت حیوانی و شیطانی مبتلا بوده‌اند.

کسانی که این اشتباه را می‌کنند قطعا آن را تعقّل نکرده و تجربه نداشته والاّ تفوه به این سخن نمی‌نمودند. زیرا این کلام مثل این است که کسی بگوید: پشت کوزه را شیره بمالیم تا داخل کوزه پر از شیره شود و یا لااقل آب کوزه شیرین گردد.

و حال آنکه «از کوزه همان تراود که در او است» معالجات امراض روحی چه ارتباطی به ترک محرّمات و انجام واجبات دارد؟!

کسانی که از این راه و با این فکر نادرست می‌خواهند به خدا برسند و سیر الی اللّه کنند از «صراط مستقیم» دین خارج‌اند و راه را اشتباه کرده‌اند بلکه باید معتقد شوند که اوّل باید روح و نفس خود را از صفات رذیله پاک کنند تا به هیچ وجه میل به گناه پیدا نکنند و واجبات را با عقل و فطرت پاک خود انجام دهند.

انسان وقتی معنی «صراط مستقیم» را دانست و خود را در آن راه قرار داد و صفات رذیله بخصوص صفات شیطانی را از خود دور کرد خودبخود واجبات را انجام می‌دهد و محرّمات را ترک می‌کند.

«به چیزی معتاد نباشید»

یکی از وسائلی که انسان را از صراط مستقیم منحرف می‌کند «اعتیاد» است البته این مسأله برای کسانی که مرحله «استقامت» را خوب نگذرانده‌اند مشکل است والاّ کسانی که مرحله استقامت را خوب گذرانده باشند به هیچ وجه مشکلی در این مسأله ندارند. زیرا آنها با کمال قدرت می‌توانند هر گونه اعتیاد را از خود دور کنند طبیعی است که اعتیادهای حرام مانند تریاک و هروئین و سیگار و سائر دخانیات را سالک الی اللّه در مرحله توبه از خود دور کرده ولی ممکن است اعتیادهای دیگری را که از نظر شرع حرام نیست از خود دور نکرده باشد.

ولی باید در مرحله «صراط مستقیم» آنها را هم رفع کند. زیرا هر یک از اعتیادها مانند زنجیری است که به پای سالک الی اللّه بسته شده باشد و او را به طرفی بدون اراده خودش بکشد. شخصی که به چیزی عادت کرده نمی‌تواند در موقعی که امر الهی در کاری برای او آمده و با عادت او منافات دارد به آن کار موفّق باشد.

فراموش نمی‌کنم که استاد بزرگوارم به من دستور داده بود شبها وضو بگیرم و بخوابم. کم‌کم این عمل برای من به صورت عادت درآمده بود. تا آنکه یک شب که در خدمتشان بودم و آب برای وضو پیدا نکرده بودم ایشان به من گفت: تیمّم کن و بخواب. من هم اطاعت کردم و تیمّم کردم ولی در عین حال خوابم نمی‌برد ایشان به من فرمودند: از این به بعد تو نمی‌توانی وضو را برای خدا مخلصا بگیری بلکه بیشتر برای آنکه خوابت ببرد وضو می‌گیری. پس تا وقتی که این عادت از تو رفع نشده نباید موقع خواب وضو بگیری. زیرا دیگر وضو گرفتن تو برای خدای تعالی نیست بلکه برای این است که خوابت ببرد.

سالک الی اللّه باید تمام غل و زنجیرهائی که به دست و پای خود زده است پاره نموده و خود را از همه چیز رها کند و تنها به مقصد اصلی که بندگی خدای تعالی است فکر کند.

حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) در دعائی که به کمیل بن زیاد نخعی دستور فرموده‌اند و می‌فرماید: «وقعدت بی اغلالی» که یکی از این اغلال همین عادت معموله است که حتما باید سالک الی اللّه از خود برطرف کند.

به عبارت واضح‌تر عادت به چیزی (غیر از واجبات و ترک محرّمات) ممکن است گاهی مانع بندگی خدا شود.

روزی در جمعی از سالکین الی اللّه استاد فرمودند: در میان شما کسی هست که به چای عادت کرده باشد که اگر نخورد سردرد و یا ناراحت شود. چند نفر از میان آن جمع گفتند: ما این چنین هستیم استاد فرمود: نباید تا رفع این عادت چای بخورید.

«تعهّد و وفای به عهد»

سالک الی اللّه اگر چه در همان اوّل برخوردش با استاد باید متعهّد شود که از او پیروی کند ولی در این مرحله باید این تعهّد را بیشتر رعایت نموده و بلکه باید بکوشد که خود را در همه امور متعهّد و مسئول قرار دهد. در مقابل پروردگار، در مقابل مردم، در مقابل تعهّداتی که با خود گذاشته حتّی لحظه‌ای از وعده خود تخلّف نکند.

زیرا در بعضی از روایات آمده که صراط، از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر[1] است.و لذا ممکن است گاهی با کوچک‌ترین تخلّف از وعده و عهد که به حساب نمی‌آید انسان از «صراط مستقیم» خارج شود و در درّه بدبختی سقوط کند خدای تعالی در قرآن فرموده: «**وَ أَوفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً**». یعنی وفای به عهد کنید زیرا تعهّد شما مورد سؤال و تحقیق واقع می‌شود.

بنابراین باید سالک الی اللّه بیش از هر چیز به تعهّدات خود عمل کند و کوچک‌ترین تخلّفی در عهد و پیمان خود نداشته باشد.

۱- بحارالأنوار جلد ۸ باب ۲۲.

و تردیدی نیست که هر مقدار طرف تعهّد و موضوعی که برای او تعهّد می‌شود بزرگتر و اهمیّتش بیشتر باشد وفای به آن، مسئولیّتش بیشتر است و شخص متعهّد باید به آن بیشتر اهمیّت بدهد ولی در اینجا به دو جهت سالک الی اللّه باید به همه تعهّداتش چه بزرگ باشد و چه کوچک اهمیّت کاملی بدهد. یکی به خاطر آنکه وفای به عهد باید در این راه ملکه او شود و اگر بین کوچک و بزرگ و پر اهمیّت و کم اهمیّت آن فرق بگذارد به این خوی و صفت متّصف نمی‌شود.

دوّم به خاطر آنکه کوچک‌ترین تخلّف از عهد، او را عملاً از صراط مستقیم خارج کرده و این انحراف ولو کوچک و بی‌اهمیّت باشد رفته رفته او را در پرتگاه و انحراف کامل قرارش می‌دهد.

«زندگی اجتماعی»

از چیزهائی که در مرحله «صراط مستقیم» باید سالک الی اللّه کاملاً رعایت آن را بکند، طرز زندگی با اجتماع و مردم دنیا است. و من مفصّلاً در کتاب «اتّحاد و دوستی» مسائل دوست یابی و جلب محبّت دیگران را توضیح داده‌ام و از مسائل اخلاقی و اجتماعی بسیاری سخن گفته‌ام. ولی مسأله‌ای که باز در مرحله «صراط مستقیم» باید تذکّر داده شود این است که چون بعضی از مردمان انزواطلب که غالبا از همه جا مانده و به اصطلاح به معنویّات و عرفان و تصوّف و غیره رو آورده و به ظاهر به خاطر روحیه انزواطلبی ترک دنیا نموده، شایع کرده‌اند که هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود و به لقاء اللّه موفّق شود باید تارک دنیا باشد، فقیر باشد، بیچاره باشد، از همه امتیازات دور باشد.

من در کتاب «عوامل پیشرفت»[1] مشروحاً این مطلب را توضیح داده‌ام و در آنجا اثبات کرده‌ام که این فکر و این گفته بوسیله استعمار طرّاحی شده و به مردم مسلمان تلقین شده است. والاّ یک سالک الی اللّه باید هم دنیایش را بهتر از دنیای دیگران بسازد و هم با خدای تعالی بهتر از دیگران انس داشته باشد و هم بهترین و کامل‌ترین مراحل کمالات را پیموده باشد.

جمعی می‌گویند: که جمع بین دنیا و آخرت امکان ندارد. دنیا با آخرت با هم جمع نمی‌شوند. چه اشتباه بزرگی؛ خدای تعالی مردم را دستور داده که هم دنیای نیکوئی از او بخواهند و هم آخرت نیکوئی از او طلب کنند.[2]

و در جای دیگر بطور مطلق می‌گوید:

((وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ))[3]

برای انسان چه در امور دنیا و چه در امور آخرت چیزی جز آنچه را که سعی کرده نمی‌باشد.

به عقیده من یک ولیّ خدا آن کسی است که بهتر بفهمد، بهتر بداند، در امور سیاسی و حکومتی بهتر اظهار نظر کند، مدیر و مدبّر بهتری باشد و بالأخره در تمام مسائل اجتماعی و اخلاقی بهترین باشد.

کسانی که فقر را بهتر از ثروت و ضعف را بهتر از قدرت تصوّر کرده‌اند و آن را شعار خود قرار داده‌اند از «صراط مستقیم» خارج‌اند.

مگر آنکه در موارد استثنائی و دنیا و ثروت و قدرت مانع پیشرفت روح در کمالات و معنویات بشود و نادر است که در این صورت باید دنیا را فدای آخرت نمود.

۱- صفحه ۸٤.

۲- ((رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي ٱلْأَخِرَةِ)) (سوره بقره آیه ۲۰۱.)

۳- سوره نجم آیه ۳۹.

بر این اساس اولیاء خدا باید بکوشند تا زمامدار مملکت اسلامی بشوند. اولیاء خدا باید در امور مملکتی دخالت کنند. اهل تزکیه نفس باید در رأس مسئولیّتهای حکومتی واقع شود. و بالأخره اولیاء خدا باید زمینه تصاحب حکومت زمین را در خود به وجود بیاورند. زیرا پروردگار متعال وعده این همه را به صالحین و مؤمنین[1] و مظلومین[2] و اولیاء خود داده و در یک کلمه فرموده: ﴿أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ﴾[3](یعنی زمین به ارث به بندگان صالح خدا می‌رسد).

بنابراین در تمام امور اجتماعی و حکومتی و سیاسی در مرحله اوّل باید صالحین و واصلین و سالکین الی اللّه دخالت کنند و زمام امور را در دست بگیرند. و از همین جا است که تمام فقهائی که قائل به حکومت اسلامی هستند معتقدند که باید فقیه اهل تزکیه نفس در تمام امور اجتماعی دخالت کند و ولایت مردم مسلمان را به عهده داشته باشد.

۱- ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْـًٔا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ﴾(سوره نور آیه ۵۵.)

۲- ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ﴾(سوره قصص آیه ۵.)

۳- سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

«ولایت فقیه»

در اینجا برای آنکه مطلب فوق را بهتر توانسته باشیم اثبات کنیم به مسأله مهمّی که چندی قبل از سوی مجلّه بین‌المللی .... به خاطر آنکه یکی از فلاسفه معروف ایرانی که در اروپا زندگی می‌کند طبق اظهار آن مجلّه مطلبی را به اشتباه در کتاب «الحکمه و الحکومه» مطرح کرده بود، از من سؤال کرده بودند اشاره می‌کنیم متن سؤال و جوابی که شده این گونه است:

سؤال:

بعضی مدّعی شده‌اند که ولایت فقیه در اسلام، اصلی نداشته و بلکه مخالف اسلام است، نظر شما در این خصوص چیست؟

پاسخ:

از روزی که «پیغمبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) مبعوث شد و دین مقدّس اسلام را آورد هدفی جز حکومت قوانین اسلام بر جهان و یا لااقل بر مردمی که اسلام را پذیرفته‌اند نداشته والاّ بعثت آن حضرت عبث و آوردن دین بی‌فائده بوده است.

و طبیعی است که اگر حکومت و حاکمیّت بخواهد وجود داشته باشد حتما باید «ولایتی» برای حاکم حکومت اسلامی همراه آن باشد. زیرا در بسیاری از امور در هر حکومتی باید دست حاکم باز باشد و بتواند دخل و تصرّفی در امور مختلف مملکتی بکند و از نظر بعضی از دانشمندان: حکومت جز ولایت چیزی نیست. زیرا حاکم باید بتواند در درآمدهای مملکتی تصرّف کند. و در ازای آن بودجه و مخارج مملکت را بپردازد. و در امور جزئی و کلّی دخالت نماید. و یا لااقل حکم آن را بیان کند. و برای حلّ و فصل امور، دستش باز باشد و اگر کاری برای مصلحت جامعه

لازم است انجام دهد ولو آنکه با منافع فردی یا افرادی منافات داشته باشد باید بتواند آن را تصرّف کند و انجام دهد. مثلاً اگر لازم دانست خیابانی برای رفاه حال مردم بکشد و خانه کسی در وسط آن خیابان بود در مرحله اوّل باید صاحب خانه را راضی کند و اگر او راضی نشد کار را تعطیل نکند و از ولایت خود استفاده کند و قیمت‌المثل را به او بدهد و خیابان را بکشد.

این همان معنی ولایت است که در قرآن در کنار آیاتی که به «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) و خلفاء و جانشینان معصوم و پاکش حکومت بر مردم را عنایت کرده، ولایت بر مردم مسلمان را هم مرحمت فرموده که می‌فرماید:

((إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ))[1]

یعنی ولیّ شما تنها خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده و نماز را بر پا می‌دارند و زکات در حال رکوع می‌دهند.

و نیز می‌فرماید:

((ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ))[2]

یعنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به مؤمنین از خودشان در امورشان اولی و مقدّم است.

و امروز که «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) و خلفاء معصومش در بین مردم به صورت ظاهر نیستند طبعاً این

۱- سوره مائده آیه ۵۵.

۲- سوره احزاب آیه ٦.

ولایت و حاکمیّت به فقهاء و علماء اسلام می‌رسد زیرا به صراحت «امام عصر» (علیه السّلام) فرموده‌اند:

«**وأمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانّهم حجّتی علیکم و أنا حجّة اللّه**».[1] یعنی در پیشآمدهای جدید که احکام آنها معلوم نیست باید به آنهائی که احادیث و مطالب ما را نقل می‌کنند و می‌فهمند مراجعه شود. زیرا آنها دلیل و راهنمای حقایقی هستند که ما دارا هستیم و حجّت ما بر شمایند و ما حجّت خدای تعالی هستیم.

علاوه بر اینها چون انسان «مدنی بالطبع» آفریده شده و سعادتش در زندگی با مردم تأمین می‌شود، حتما باید قوانینی برای تنظیم امور زندگی دنیائی او و حلّ اختلافات او با دیگران وجود داشته باشد تا بتواند راحت زندگی کند و طبیعی است که بدون حکومت و حاکمیّت این منظور عملی نمی‌شود. پس در تمام دوران زندگی برای بشر از ضروری‌ترین نیازمندیهایش داشتن حکومت و قوانین صحیح و حاکمیّت و ولایت است.

در اینجا آیا بهتر این است که بشر برای زمامداری و حاکمیّت بر خود، یک فرد فاسق و بی‌بندوبار و جاه‌طلب و ظالم را انتخاب کند یا بکوشد با راهنمائی قرآن و «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) و خلفاء معصومش فردی را که دارای قدرت روحی و عادل و خداپرست و صددرصد بنده خدای تعالی و فقیه (یعنی: فهیم در امور و معارف دین) و بدون هوای نفس و بدون روحیه ریاست‌طلبی و جاه‌پرستی را انتخاب نماید و زمام اختیار بیان قوانین حکومتی و

۱- بحارالأنوار جلد ۲ صفحه ۹۰.

مملکتی و اجرای آنها را به نحو احسن در اختیار او بگذارد. و ولایت او را قبول نمایند طبیعی است که هیچ عاقلی تفوه به این کلام نمی‌کند و آن را بر این ترجیح نمی‌دهد.

بنابراین همانگونه که «امام عسکری» (علیه السّلام) فرمودند: «**فأمّا من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلّدوه**».[1] یعنی در غیبت ما کسی را که حقایق و معارف دین را می‌فهمد و می‌تواند آنها را استنباط کند و دارای استقامتی است که خود را از جمیع تزلزلات حفظ می‌کند و به هر بادی ولو هر چه تند باشد نمی‌لغزد.

در صراط مستقیم دین قدم بر می‌دارد و مواظب حدود و حافظ دین واقعی است که آن را انتخاب کرده است.

با خواسته‌های دل خود کاری ندارد و بلکه با جهاد با نفس هواهای نفسانی را کناری گذاشته و با آن مخالفت می‌کند.

بنده خدا است و حقیقت عبودیّت را در وجود خود پیاده کرده و مطیع اوامر الهی است. این چنین کسی را برای رهبری انتخاب کنید و بر عموم مردم اگر فقیه نیستند لازم است از این چنین کسی تقلید کنند و ولایت او را قبول نمایند.

پس باید ولایت فقیه را از جانب عقل و دین پذیرفت و آن را از اساسی‌ترین و اصیل‌ترین دستورات دینی و عقلی و «صراط مستقیم» دانست.

۱- بحارالأنوار جلد ۲ صفحه ۸۶.

«رسومات»

در بسیاری از مسائل و اعمال و رسومات بشر عملاً و اعتقادا در هر مذهب و دینی که باشد متأسّفانه دچار یک مشت خرافات و رسومات بی‌معنا که کم‌کم آن را منتسب به دین و حقیقت و واقعیّت نموده می‌شود.

ما به مذاهب و ادیان دیگر با آنکه بیشترین سهم را در این جهت دارند و رفته‌رفته دین خود را از بین برده‌اند کاری نداریم ولی در دین مقدّس اسلام هم با همه کوششی که رهبران دینی برای حفظ آن از این گونه خرافات نموده‌اند بسیاری از این انحرافات و خرافات وارد شده که باید سالک الی اللّه متوجّه آنها باشد و از آنها دوری کند تا از صراط مستقیم خارج نشود.

جمعی معتقدند که نباید انسان سنّت‌شکن باشد و رسومات و عاداتی که جامعه‌ای با آن خوی گرفته‌اند از بین ببرد زیرا مولا امیرالمؤمنین (علیه السّلام) در فرمانی که به مالک اشتر داده می‌فرماید:

«ولا تنقض سنّة صالحه عمل بها صدور هذه الامه و اجتمعت بها الالفه و صلحت علیها الرعیة».

یعنی اگر به سنّت خوبی مردم مسلمان خوی گرفته‌اند و به آن عمل کرده‌اند و اجتماع آنها به آن مأنوس شده است و مایه اصلاح اهل مملکت است نقض نکن و بلکه آن را برای آنها حفظ نما.

ما در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب تا جائی صحیح است که رسومات جای حقایق دینی را نگیرد. و بدعت جای دستورات واقعی مذهبی را اشغال نکند والاّ اگر گفتیم منظور مولی «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) این بوده که هر چه را یک ملّت و یا یک جامعه ترسیم نمودند و بدعت گذاشتند از نظر اسلام باید تأیید شود طبعا در دراز مدّت دین از صراط مستقیم خارج شده و دستخوش هوسهای مردم جاهل واقع می‌گردد و رفته‌رفته از اسلام جز اسمی باقی نمی‌ماند.

بنابراین یقینا آن حضرت نقض سنّتهائی را که صالحه است یعنی مفید برای مردم است و جزء دین محسوب نمی‌شود و هیچگاه بجای احکام دینی قرار نمی‌گیرد منظور فرموده‌اند.

مثلاً عید نوروز برای ایرانیان یک عید باستانی و سنّتی است و برای اصلاح ذات البین و رفع اختلافات مخصوصا در بین فامیل مفید است و چون مردم بدان خو گرفته‌اند نباید حاکم مسلمین آن را نقض کند امّا اگر جنبه مذهبی به آن دادند و آن را به مرحله‌ای از قدرت و عظمت رسانیدند که ضررهای زیادی برای دین و آبروی مسلمین داشت باز هم جائز است؟ قطعاً خیر.

لذا اگر ما به عید نوروز آن قدر اهمیّت دادیم که روزه‌اش را مستحب و لحظه تحویلش را سرنوشت‌ساز و شب چهارشنبه قبلش را «چهارشنبه سوری» که اگر کسی آن شب از روی آتش عبور نکند سرخ رنگ و سرحال تا آخر سال نخواهد بود و سفره هفت سینش را دارای کرامات و مایه رفع بلیّات و تا سیزده روزش جشن و پایکوبی و همه گونه بی‌بندوباری و روز سیزده‌اش نحس و کلّی خرافات دیگر که بعضی از آنها مایه فساد و بعضی مایه آبروریزی و متّهم نمودن دین اسلام و مردم مسلمان به خرافات است یقیناً از صراط مستقیم خارج است و منظور «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) اینها نبوده است.

بنابراین اگر این گونه رسومات و خرافات بدون کنترل بخواهند در دین رخنه کنند و کم‌کم آنها جای حقایق دینی را پر کنند روزی سرنوشت دین مقدّس اسلام به آنچه بر سر مسیحیّت امروز آمده خواهد آمد.

لذا لااقل اهل تزکیه نفس باید بکوشند تا از این گونه خرافات دور باشند و در صراط مستقیم دین حرکت کنند.

«غیبت کردن»

بدون تردید یکی از گناهان بزرگ غیبت کردن است. یعنی مسلمانی پشت سر مسلمان دیگر، عیوب و گناهانی را که او نمی‌خواهد دیگران از آن مطّلع شوند برای مردمی که اطّلاع آنها از آن گناه فائده‌ای ندارد بگوید.

این گناه به خاطر فساد شدیدی که دارد از زنا بدتر است و روایات بسیاری هم آن را تأیید می‌کند امّا مردم مسلمان آن قدری که از زنا و زناکار تنفّر دارند از غیبت و غیبت‌کننده تنفّر ندارند. زیرا در صراط مستقیم نیستند و مذاق خود را با مذاق شرع تطبیق نداده‌اند.

والاّ باید همان گونه که دین مقدّس اسلام غیبت را زشت‌تر از زنا و غیبت‌کننده را بدتر از زناکار می‌داند. مردم مسلمان هم اگر در صراط مستقیم باشند باید همین گونه فکر کنند تا اعوجاجی در افکار و اعمال و عقاید نداشته باشند.

بنابراین سالکین الی اللّه که می‌خواهند ماشین روح و وجودشان با سرعت به طرف کمال حرکت کند باید صدها برابر از کسانی که به این سیر اهمیّت نمی‌دهند در تطبیق روحیّات خود و هماهنگی مذاق خود با مذاق شرع کوشا باشند زیرا دیگران مانند راننده‌ای هستند که ماشین خود را در پارکینگ پارک کرده و حرکتی ندارند و اگر فرمان ماشینشان را هر مقدار به طرف راست یا چپ بچرخانند انحرافی حاصل نمی‌شود ولی اگر یک سالک الی اللّه که مانند راننده‌ای است که با سرعت در جادّه در حرکت است این کار را بکند قطعا در درّه‌های خطرناک سقوط می‌کند و هلاک می‌شود و یا لااقل به مقصد نمی‌رسد بنابراین یکی از تکالیف سالکین الی اللّه این است که کوشش کنند همان گونه که دین، غیبت را از زنا و غیبت کننده را از زناکار بدتر می‌داند آنها هم اینها را از آنها بدتر بدانند و همان گونه که با زناکار معاشرت نمی‌کنند و از زنا دوری می‌کنند از غیبت دوری کنند و با غیبت‌کننده معاشرت ننمایند.

«ازدواج موقّت»

یکی از انحرافات جامعه مسلمان امروز از صراط مستقیم این است که ازدواج موقّت را با همه اهمیّت و استحبابش کار زشتی دانسته و عاملینش را انسانهای شهوترانی می‌دانند.

ما در کتاب «شبهای مکّه» و کتاب «عوامل پیشرفت» اهمیّت و مصالح آن و استحبابش را توضیح داده‌ایم. ولی مطلبی را که باید در اینجا یادآور شویم این است که چرا باید مسلمانان زن یا مرد آن قدر از صراط مستقیم انحراف داشته باشند که این عمل را زشت و ناپسند بدانند و حتّی گاهی به «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) اعتراض داشته باشند که چرا به این عمل مبادرت داشته‌اند.

لذا سالک الی اللّه چه زن باشد و یا مرد، باید همان گونه که دین مقدّس اسلام این عمل را مستحب دانسته او هم مستحب بداند و معنی مستحب این است که آن محبوب خدا و اولیاء خدا است و کاری که محبوب خدا و اولیائش باشد بد و زشت نخواهد بود و تا زمانی که سالک الی اللّه این مسأله را درست و صحیح فکر نکند و آن را طبق دستور الهی خوب و مطابق مصلحت جامعه نداند در صراط مستقیم قرار نگرفته است.

«صراط مستقیم و شهوت»

انسان دارای خواسته‌های نفسانی است که در اصطلاح و لغت آن را شهوت می‌نامند.

سالک الی اللّه در مرحله صراط مستقیم باید شهوتش را کنترل کند و کوشش نماید که خواسته‌هایش دقیقا با خواسته‌های خدای تعالی و معصومین تطبیق نماید در این صورت یعنی با کنترل کامل اگر شهوت و خواسته‌های او هر چه قوی‌تر باشد او انسانی کامل‌تر و قوی‌تر است.

بعضی گمان کرده‌اند که سالک الی اللّه باید شهوت جنسی خود را سرکوب کند و یا آن را از بین ببرد و حال آنکه بهتر این است که بگوئیم باید شهوتش را کنترل کند و تنها به حلال اکتفا نماید.

خدای تعالی در قرآن مجید فرموده: ((وَأَنكِحُواْ ٱلْأَيَـٰمَىٰ مِنكُمْ وَٱلصَّـٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَآئِكُمْ ۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ))[1]

و فرموده: ((فَٱنكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ...))[2]

در کتاب وسائل الشیعه جلد دوّم صفحه ٦٧ و مرآت الکمال از «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) نقل شده که فرموده جمعی از صحابه معاشرت با زنها و طعام خوردن در روز و خواب در شب را بر خود حرام کرده بودند. امّ‌السلمه این خبر را به «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) داد. آن حضرت به نزد آنها رفت و فرمود: آیا شما از زنها دوری می‌کنید و حال آنکه من نزد زنها می‌روم و با آنها معاشرت می‌کنم و روزها غذا می‌خورم و شبها می‌خوابم هر کس از راه و روش من سرپیچی کند از من نیست. (و از صراط مستقیم خارج است).

در این هنگام خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:

((لا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ))[3]

آنها به «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) عرض کردند که: ما قسم خورده‌ایم که این کارها را انجام دهیم. این آیه نازل شد: ((لا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ))[4] و یعنی خدای تعالی به قسمهای بیهوده‌ای که می‌خورید مؤاخذه‌تان نمی‌کند.

١- سوره نور آیه ٣٢.

٢- سوره نساء آیه ٣.

٣- سوره مائده آیه ٨٧.

٤- سوره بقره آیه ٢٢٥.

سالک الی اللّه باید به پیروی از «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) زنها را دوست داشته باشد و از معاشرت با آنها لذّت ببرد. «امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: کسی که ما را بیشتر دوست می‌دارد زنها را هم بیشتر دوست خواهد داشت.

و فرمود: مردم در دنیا و آخرت بیشترین لذّتی را که می‌برند لذّت معاشرت با زنها است و اهل بهشت آن لذّتی را که از ازدواج و نگاه با زنها می‌برند از خوردنیها و آشامیدنیهای بهشت نمی‌برند و فرمود: یکی از صفات انبیاء این است که آنها زنها را دوست دارند.

و مستحب است که مرد مکرّر به همسرش بگوید من تو را دوست دارم و از این راه محبّت ایجاد کند.

و کسی که با زنی ازدواج موقّت نماید اجر و ثواب زیادی برای آنها وجود دارد که یکی از آن اجرها این است که خدای تعالی ملائکه زیادی که از حساب خارج‌اند خلق می‌کند تا برای آنها تا روز قیامت استغفار کنند و بر کسی که از این عمل دوری می‌کند و یا بدش می‌آید لعنت نمایند.

بنابراین سالک الی اللّه باید در این جهت هم به «پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) اقتداء کند و فکر خام اینکه شهوت جنسی را باید از بین برد از سر خود بیرون کند.

«غضب»

غضب از صفاتی است که باید کنترل شود و اگر کنترل نشود شیطان کاملاً از این صفت استفاده می‌کند شیطان محرّک قوّه غضبیّه است و از این راه برای اغواء مردم استفاده‌ها کرده است. ما در کتاب «در محضر استاد» به مسائلی در این باره اشاره کرده‌ایم ولی بد نیست در اینجا به قضیّه‌ای که مسأله را کاملاً روشن می‌کند اشاره شود.

شما خوانندگان محترم می‌دانید که کتاب «پرواز روح» در سال ۱۳۵۷ نوشته شده و صدها نفر با مطالعه آن به معنویّات و روحیّات بالائی دست یافته‌اند حتّی شما هم می‌توانید آن را تجربه کنید تا صدق کلام ما بر شما واضح شود و شما می‌دانید حدود پانزده کتاب در اهمّیت این کتاب تا امروز نوشته شده که من از طبع آنها جلوگیری کرده‌ام و شما می‌دانید این کتاب حتّی کلمه‌ای که از صراط مستقیم انحراف داشته باشد در آن دیده نمی‌شود والاّ ده‌ها مرتبه در جمهوری اسلامی ایران با اشرافی که روحانیّت آگاه بر آن دارند تجدید طبع نمی‌شد و جمع زیادی به آن و به سیر و سلوک گرایش پیدا نمی‌کردند.

امّا یکی دو نفر حالا به خاطر هر چه هست بنای سمپاشی علیه این کتاب را نمودند و شیطان مرتّب مرا به غضب کردن بر آنها و نفرین و جواب تندی به آنها دادن وادار می‌کرد و در هر دفعه که اعمال آنها را مردم به من تذکّر می‌دادند و شیطان این وسوسه‌ها را به من می‌نمود بخصوص در یک شب که شنیدم کسی در کتابی مرا زیر سؤال به خاطر نوشتن این کتاب برده و مرا دروغگو معرّفی کرده، رو به قبله می‌نشستم و این آیه شریفه را مکرّر می‌خواندم تا شرّ شیطان از من رفع شود، **((رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ))**[1]

شیطان به من می‌گفت: مگر «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) نفرموده‌اند: «**کن ذئبا والاّ اکلتک الذئاب**».

من در جواب می‌گفتم: این انسانهای خوب ولو یک اشتباه کرده باشند که گرگ نمی‌شوند که تو مرا وادار به گرگ شدن می‌کنی و غضب مرا تحریک می‌نمائی.

او می‌گفت: اینها سدّ راه خدا شده‌اند مگر نه این طور است که هزارها نفر بوسیله این کتاب هدایت شده‌اند.

۱- سوره حشر آیه ۱۰.

من می‌گفتم: آنها خودشان با وجدانشان باید بفهمند که کسی که سدّ راه خدا باشد کافر است.[1] ولی من به خاطر همان که سدّ راه خدا نباشم به آنها توجّهی نمی‌کنم و نسبت به آنها غضب نمی‌نمایم.

او می‌گفت: انسان باید غضبش را در مقابل ضایع شدن حقّش اعمال کند مگر نه این طور است که فرموده‌اند: گاهی ظالم را مظلوم می‌سازد.

من گفتم: آن مطلب دیگری است مردم وجدان دارند و در قرآن خوانده‌اند که خدای تعالی اولوالالباب و صاحبان عقل را ستوده و فرموده: آنها کلمات را می‌شنوند و بهترینش را انتخاب می‌کنند. باید کتابهای من باشد و کتاب او هم باشد. اگر سخنان او بهتر بود آن را مردم انتخاب خواهند کرد و اگر کتاب «**پرواز روح**» بهتر بود این را انتخاب می‌کنند.

او می‌گفت: تو از نویسنده و گوینده و کسانی که علیه تو سمپاشی می‌کنند نقاط ضعف زیادی اطّلاع داری می‌توانی آنها را با همان حربه بکوبی و در بین مردم منتشر کنی اینجا دیگر غضبم به شیطان زیاد شد و به او گفتم: محال است که من اخلاق اسلامی را به خاطر هوای نفسم و وسوسه تو از دست بدهم و امیدوارم تا زنده هستم از شرّ شیطان که می‌خواهد بوسیله غضب به مؤمنان مرا اغوا کند محفوظ مانم.

سالکین الی اللّه باید بدانند که شیطان گاهی به طرفداری انسان بر می‌خیزد و می‌خواهد انسان را به پرتگاه ضلالت پرت کند.

بنابراین باید مهار غضب کاملاً در دست انسان باشد که هر کجا خدای تعالی اراده فرمود آن را اعمال کند.

۱- سوره اعراف آیه ۲۵.

«نظافت و زینت»

یکی از مسائلی که باید سالک الی اللّه در طول مسیرش به سوی خدا رعایت کند نظافت ظاهری است این نظافت باید از هر گونه افراط و تفریطی به دور باشد و صددرصد در صراط مستقیم دین و دستورات آن قرار بگیرد بکوشد که در این خصوص به وسواس بیفتد.

سالک الی اللّه نباید دهان و یا بدنش بوی تعفّن بدهد از خوردن سیر و پیاز در جلسات خودداری کند، لباسش تمیز باشد زیرا «پیامبر اسلام» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: لباس شستن همّ و غم و حزن را از بین می‌برد.[1] و «علی» (علیه السّلام) فرمود: لباس تمیز حزن و همّ و غم را از بین می‌برد.

سالک الی اللّه لااقل یک روز در میان استحمام کند و بدن خود را تمیز نگه دارد.

سالک الی اللّه باید شاربش را کوتاه کند و شارب گذاشتن و ریش تراشیدن انسان را از صراط مستقیم خارج می‌کند.

سالک الی اللّه باید همیشه خود را معطّر نگه دارد و تا می‌تواند دائم‌الوضو باشد.

سالک الی اللّه باید دهان و دندانش را تمیز نگه دارد و لااقل در شبانه روز دو مرتبه مسواک کند و بعد از هر غذا بخصوص غذاهای گوشتی را خلال نماید.

زن و شوهر باید برای یکدیگر خود را زینت کنند، لباس لطیف و محرّک شهوت جنسی برای یکدیگر بپوشند. زینت مرد در داشتن انگشتر و موی سر و ریش مناسب و حرام است که ریش خود را بتراشد.

زیرا از «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که فرمود: وقتی خدای تعالی به حضرت آدم ریش عنایت کرد آدم سؤال کرد که: پروردگارا این چیست؟ خدای تعالی فرمود: این ریش است که برای تو و مردان از اولاد تو تا روز قیامت زینت است.

۱- مرآت الکمال جلد دوّم صفحه ۳٦.

و بکوشند تمام زینت و زیور و آرایششان برای یکدیگر باشد بخصوص زن که صددرصد باید لباس و زیور و زینت و آرایشش برای شوهرش باشد.

و مستحب است اطاق خواب خود را معطّر نگه دارند و آینه در اطاق داشته باشند و در آینه نگاه کنند اگر سر و صورتشان آلودگی دارد و متوجّه آن نبوده‌اند قبل از آنکه همسر بفهمد آن را برطرف کنند.

«ازدواج»

سالک الی اللّه اگر می‌خواهد صددرصد در صراط مستقیم باشد باید تا می‌تواند مجرّد زندگی نکند و ازدواج دائم و یا لااقل موقّت بکند. زیرا احادیث در اهمیّت ازدواج و استحباب نفسی آن بسیار است.

در بعضی از روایات از «رسول اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که فرمود: کسی که دوست دارد و می‌خواهد خدا را ملاقات کند با زوجه‌اش او را ملاقات نماید و کسی که زن داشته باشد نمازش هفتاد برابر بهتر از کسی است که مجرّد باشد. بنابراین برای سالک الی اللّه لازم است و کسی که می‌خواهد به لقاء پروردگار نائل گردد باید همسر انتخاب کند والاّ نمی‌تواند در صراط مستقیم دین باشد.

سالک الی اللّه باید برای زندگی متوسط خود و همسرش تقدیر معیشت کند زیرا امام (علیه السّلام) فرمود: «**الکمال کل الکمال التفقّه فی الدّین والصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه**».[1]

یعنی همه کمالات انسانی در سه چیز خلاصه شده: اوّل آنکه انسان در دینش فهیم باشد. دوّم: آنکه بر مشکلات صبر کند. سوّم: آنکه معیشت خود را اندازه‌گیری کند.

سالک الی اللّه باید بکوشد که زندگی دنیائیش خوب و هم زندگی اخرویش کامل باشد و کسی که در خانه بنشیند و به دعا و عبادت مشغول باشد خدا روزیش را

۱- بحارالانوار جلد ۸۷ صفحه ۱۷۲.

نمی‌رساند مگر آنکه عقب کسب و کار حرکت کند و بـرای خـود و همـسرش طلـب رزق حلال نماید.

«پیامبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آلـه) فرمـود: جمعـی از امّـتم دعایـشان مـستجاب نمی‌شود (از آن جمله) کسی که در خانه بنشیند و بگوید خدایا روزی مرا برسـان و از خانه بیرون نیاید و در پی روزی نرود خدای تعالی به او می‌گوید: مگر من برای تو راه طلب رزق و فعّالیّت در روی زمین با جوارح سالمی که به تو داده‌ام قرار نداده‌ام.[1]

بنابراین یک سالک الی اللّه باید برای اهل و عیـالش طلـب روزی کنـد و زنـدگی مرفّهی برای همسر و اهل و عیالش به وجود بیاورد تا از صراط مستقیم خارج نشود.

«آداب معاشرت»

سالک الی اللّه باید از نظر زندگی اجتماعی در میان مردم به نحوی معاشـرت کنـد که همه او را الگوی انسان کامل بدانند. اخلاق او باید بهترین اخلاق باشد.

مردم را دوست بدارد تا همه او را دوست بدارند. راستگو باشد و به وعده‌اش وفـا کند. با حیا باشد و مردم را عفو کند. کظم غیظ کند و در مقابل حسودها صـبور باشـد. کم حرف بزند تا ابواب حکمت به قلبش باز شود. با دوستان مروّت داشته باشـد و بـا دشمنان مدارا کند.

اگر کسی به او بد کرد و بعد معذرت خواست عذرش را بپذیرد زیرا «پیامبر اکـرم» (صلی اللّه علیه و آله) به «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) وصـیّت فرمـوده: کـسی کـه عذر دیگری را وقتی او خود را تبرّی می‌کند چه او راستگو باشد یا دروغگو نپذیرد بـه شفاعت ما نائل نمی‌شود.

۱- وسائل الشیعه جلد ۱۲ باب ۵.

«امام سجّاد» (علیه السّلام) به فرزندش فرمود: اگر کسی به تو فحش داد و او در طرف راستت بود و آمد به طرف چپت و از تو عذر خواست فورا عذر او را قبول کن.

سالک الی اللّه باید به همه سلام کند و بلند هم سلام کند زیرا «پیغمبر اکرم» (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بخیل‌ترین مردم کسی است که به مسلمانی برخورد کند و به آنها سلام نکند.

سالکین الی اللّه باید با یکدیگر با کمال صمیمیّت روبرو شوند و از ملاقات یکدیگر خرسند گردند لبانی متبسّم داشته باشند و خوش‌برخورد باشند.

از رهبانیّت و عزلت‌طلبی برحذر باشند و در مقابل مردم متواضع باشند.

و بالاخره آنچه من در کتاب «اتّحاد و دوستی» در باب جلب دوستان از نظر اسلام نوشته‌ام عمل کنند.

«ادعیه و اذکار»

سالک الی اللّه باید کوشش کند که به این مرحله از همه مراحل بیشتر اهمیّت بدهد و بوسیله این اذکار و اوراد قرآنیه خود را در صراط مستقیم و در جادّه دین استوار و ثابت‌قدم نگه دارد.

در اینجا اشاره به چند نکته را لازم می‌دانم:

۱ـ خدای تعالی در قرآن مجید بسیاری از اذکار و عبادات را با خواصّشان بیان کرده که در مرحله اوّل سالک الی اللّه باید از آنها بیشتر استفاده کند. زیرا قرآن شفا و رحمت برای مؤمنین است و چون سالک الی اللّه از مؤمنین انتخاب می‌شود پس باید از این شفاخانه الهی کمال استفاده را بکند.

۲ـ در قرآن اگر ذکری یا وردی دستور داده شده که مثلاً صبح و شب باید گفته شود تعدادش مشخّص نشده. بنابراین عددش یا باید بوسیله روایات مشخّص شود و یا باید از استاد و مجتهد و متخصّص فن که صددرصد بدانیم از صراط مستقیم خارج

نمی‌شود استفاده کنیم و یا باید به قصد رجاء یک تعدادی آن ذکر را که حالمان ایجاب می‌کند تکرار نمائیم.

۳ـ بعضی از اعمال و عبادات را می‌شود به قصد رجاء انجام داد ولی بعضی از عبادات که انسان می‌داند موجب خستگی و بی‌حالی و یا قساوت می‌گردد نمی‌تواند به قصد رجاء آن را انجام دهد. زیرا چیزی را که می‌دانیم مطلوب نیست نباید امید مطلوب بودن را به آن داشته باشیم.

خواندن آیات قرآن و عبادات مستحبّه‌ای که در قرآن وارد شده هم از همین قبیل است. بخصوص که خود قرآن افرادی را که با کسالت و خستگی به نماز می‌ایستند مذمّت فرموده و می‌گوید: **((وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمۡ كُسَالَىٰ))** [1] یعنی به طرف نماز نمی‌روند مگر با حال کسالت و بی‌حالی.

٤ـ در قرآن طبعاً اذکار و اوراد و اعمالی را که دستور می‌دهد تعدادش را نفرموده و حتّی کمتر زمان و مکانش را بیان می‌کند ولی انسان باید خودش متوجّه این خصوصیّات بشود. مثلاً اگر به کارگری گفتند این میخ را به دیوار بکوب دیگر لازم نیست به او بگویند چند مرتبه چکش روی آن بزن. زیرا هدف دستوردهنده کوبیدن میخ به دیوار است نه تعداد ضربه‌های چکش بر آن. همچنین مقصود از خواندن آیات قرآن پی‌بردن به حقایق آن و رسوخ معنای آن در قلب و جان انسان است حالا شما به هر تعدادی که این مسأله تحقّق پیدا می‌کند اگر گفتید و یا خواندید مانعی ندارد و بلکه باید به همان تعداد بگوئید.

یا آنکه مثلاً در قرآن نگفته‌اند که در شبانه روز چند رکعت نماز بخوانید.

امّا امام معصوم (علیه السّلام) تعداد این رکعات را تعیین فرموده‌اند.

بنابراین اذکار و ادعیه قرآنیه را یا باید آن قدر تکرار کنید که مداومت بر آن صدق کند و در اعماق وجود و قلبتان رسوخ نماید و یا استاد مجتهد و متخصّص در این فن تعداد ذکر را از روایات استنباط نماید و به شما دستور دهد.

۱- سوره توبه آیه ٥٤.

«چند دعا و ذکر از قرآن»

اگر کسی این آیات را به قصد رجاء و به قصد دعا برای موفّقیّت در مرحله «صراط مستقیم» بخواند بسیار مفید خواهد بود.

یک ـ همه روزه تا چهل روز بخواند: ((ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ))[1]

و اگر چهل مرتبه در هر روز بخواند بهتر است.

در روایت از «امیرالمؤمنین» (علیه السّلام) وارد شده که خدای تعالی درباره این قسمت از سوره فرمود:

این برای بنده من است و برای بنده‌ام آن چیزی خواهد بود که سؤال کرد و من هم برای او اجابت کردم و به او عطا خواهم نمود آنچه را آرزو دارد و من او را از آنچه می‌ترسد در امان قرار دادم.[2]

دو ـ سوره حمد را اگر هر روز هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه بخواند برای شفای روح از هر گونه افراط و تفریط بسیار مفید است.

سه ـ در این مرحله مکرّر در شبانه روز بگوید: ((رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا))[3]

چهار ـ در شبانه روز به قصد رجاء و دعا بسیار بگوید: ((رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ))[4]

۱- سوره فاتحه آیات ٦و٧.

۲- مرآت الکمال جلد ۲ صفحه ۳۲.

۳- سوره طه آیه ۱۱٤.

٤- سوره حشر آیه ۱۰.

پنج ــ در این مرحله بسیار بگوید:((رَبَّنَا ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ))[1]

شش ـ در این مرحله به قصد رجاء مکرّر بگوید: ((رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ وَٱغۡفِرۡ لَنَا رَبَّنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ))[2]

هفت ــ در این مرحله بسیار بگوید: ((رَبَّنَا ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدٗا))[3]

هشت ـ در این مرحله به قصد دعاء بسیار بگوید: ((وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ))[4]

نه ـ در این مرحله ورد خود، این آیه را قرار دهد و بگوید: ((وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ))[5]

ده ـ در این مرحله آیةالکرسی را تا ((هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ))[6] بخواند که مفید است.

۱- سوره مؤمنون آیه ۱۰۹.

۲- سوره ممتحنه آیه ۵.

۳- سوره کهف آیه ۱۰.

٤- سوره شعراء آیه ۸٤.

۵- سوره نور آیه ٤٦.

٦- سوره بقره آیات ۲۵۵ ـ ۲۵۷.

یازده ـ در این مرحله به قصد دعا بگوید: ((رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا))[1]

در اینجا باید به نکته مهمّی اشاره کرد که اکثرا متوجّه آن نیستند و آن این است که «ائمّه اطهار» (علیهم السّلام) غالبا ما را به اجتهاد در فهم فروعی که اهل بیت عصمت (علیهم السّلام) اصولش را بیان فرموده‌اند نموده و از این راه ما را به تحقیق و تدبیر در آیات قرآن وادار فرموده تا ما را محقّق و مدبّر تربیت کنند مثلاً در همین زمینه از «امام صادق» (علیه السّلام) روایتی نقل شده که باید سالک الی اللّه و یا استاد او شرائط آن را توضیح دهد و آن روایت این است:

«امام صادق» (علیه السّلام) فرمود: تعجّب می‌کنم از کسی که فرار می‌کند از چهار چیز چگونه به طرف چهار چیز نمی‌رود تعجّب می‌کنم از کسی که از چیزی خائف است به این جمله قرآن ملتجی نمی‌شود.

((حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ))[2]

زیرا حق تعالی پشت‌سر این آیه می‌فرماید:

((فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ))[3]

یعنی خدای تعالی بر می‌گرداند آنچه را که از او می‌ترسیدند به نعمت از جانب خودش و فضیلتی که نتیجه‌اش این است که بدی آنها را مسّ نمی‌کند.

۱- سوره فرقان آیه ۷٤.

۲- سوره آل عمران آیه ۱۷۳.

۳- سوره آل عمران آیه ۱۷٤.

و تعجّب می‌کنم از کسی که از چیزی غمگین است و به کلمه طیّبه:

((لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ))[1]

متوسّل نمی‌شود زیرا پروردگار متعال در عقب این آیه و ذکر می‌فرماید:

((وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ))[2]

یعنی ما یونس را با گفتن این ذکر از غم نجات دادیم و همچنین مؤمنین اگر این ذکر را بگویند از غم نجات پیدا می‌کنند.

و تعجّب می‌کنم از کسی که دیگران بخواهند به او مکری برسانند و او را اذیّت کنند و او نمی‌گوید:

((أُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ))[3]

تا او از مکر ایمن شود زیرا پروردگار متعال می‌فرماید:

((فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْ))[4]

یعنی خدای تعالی نگه می‌دارد گوینده این ذکر را از بدیهای مکر آنها.

۱- سوره انبیاء آیه ۸۷.

۲- سوره انبیاء آیه ۸۸.

۳- سوره غافر آیه ٤٤.

٤- سوره غافر آیه ٤٥.

و تعجّب می‌کنم از کسی که دنیا و زینت دنیا را بخواهد و نمی‌گوید:

((مَآ شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ))[1]

زیرا خدای تعالی پس این جمله از قول آن شخص می‌گوید:

((فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرٗا))[2]

یعنی خدای تعالی می‌دهد به کسی که این جمله را بگوید بهتر از آنچه بدان ثروتمند داده است.[3]

در اینجا استاد باید تعداد این اذکار و کیفیّت آن را برای سالک الی اللّه بیان کند. زیرا ممکن است در بعضی خواندن یک مرتبه از هر یک از این اذکار کافی باشد و در بعضی صدها مرتبه هم کافی نباشد.

ضمناً در اینجا تذکّر این نکته لازم است که روایات زیادی در مذمّت دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمّه اطهار (علیهم السّلام) وارد شده که مراجع تقلید فتوی می‌دهند اگر روزه‌دار بوسیله گفتن و یا نوشتن و یا بوسیله اشاره و مانند اینها به خدا و یا یکی از پیامبران الهی و یا به ائمّه اطهار (علیهم السّلام) و یا به فاطمه زهراء (سلام اللّه علیها) دروغ نسبت دهد علاوه بر آنکه گناه بزرگی کرده روزه‌اش باطل است.

و حتّی فرموده‌اند: اگر پس از آنکه این عمل را انجام داد فورا توبه کند و اعلام نماید که من دروغ به آنها بسته بودم باز هم روزه‌اش باطل است.

۱- سوره کهف آیه ۳۹.

۲- سوره کهف آیه ٤٠.

۳- خصال شیخ صدوق صفحه ۲۰٦ و بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۳ صفحه ۱۸٤.

بنابراین باید نویسندگان و گویندگان مذهبی که غالبا با آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السّلام) سر و کار دارند بکوشند که با کمال احتیاط مطالب را ادا کنند. زیرا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السّلام) فرمود:

«کِذْب السفیر یولد الفساد و یفوت المراد و یبطل الحزم و ینقص العزم».[1]

یعنی دروغ واسطه و کسی که می‌خواهد سخنان بزرگان را برای مردم نقل کند فساد به وجود می‌آورد و مقصود و مراد و هدفی که آن بزرگ داشته از دست می‌رود و به دوراندیشی که هدف بزرگان است نقص وارد می‌کند.

و تذکّر دیگر آنکه بدتر از دروغ گفتن و دروغ نسبت دادن به خدا و پیغمبر و ائمّه اطهار (علیهم السّلام) تکذیب کردن و آنها را به دروغ گفتن نسبت دادن است.

زیرا تکذیب برادران مؤمن و آنها را به دروغ نسبت دادن و آنها را بی‌اعتبار نمودن از دروغ گفتن به آنها صدها برابر گناهش بیشتر است حتّی در روایت صحیحه‌ای حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السّلام) فرمودند:

گوش و چشمت را در خصوص بدیهای برادر مؤمنت تکذیب کن حتّی اگر پنجاه نفر علیه او قسم خوردند و کار بدی را به او نسبت دادند و او منکر بود همه آنها را تکذیب کن و خود او را تصدیق نما و چیزی که آبروی او را می‌برد و شخصیّت او را می‌شکند به او نسبت نده زیرا در این صورت یعنی اگر به او این بدیها را نسبت دادی از کسانی خواهی بود که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: کسانی که

۱- غررالحکم فصل ٦٩ کلمه ٤٠.

دوست دارند بدیها در بین مردم مؤمن و مسلمان شایع شود برای آنها عذاب دردناکی است.[1]

بنابراین تکذیب کردن یک مسلمان تا این حد عمل زشت و ناپسندی است همچنین اگر دروغ بستن به خدا و پیامبر و ائمّه اطهار (علیهم السّلام) از گناهان کبیره است و روزه را باطل می‌کند، تکذیب نمودن خدا و پیامبر و ائمّه اطهار (علیهم السّلام) کفر است و انسان را از دائره مسلمانان خارج می‌نماید و حتّی کلیه مراجع تقلید می‌گویند یک چنین کسی مرتد و نجس است و خدای تعالی در سوره مرسلات مکرّر می‌فرماید: **((وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ))** یعنی وای بر تکذیب‌کننده در روز قیامت.

۱-اصول کافی جلد ۸ صفحه ۱٤۷. **سهل بن زیاد عن یحیی بن المبارک عن عبداللّه بن جبله عن محمّد بن الفضیل عن ابی الحسن الاوّل علیه السّلام قال: قلت له: جعلت فداک الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی اکرهه فاساله عن ذلک فینکر ذلک و قد اخبرنی عنه قوم شقات فقال لی یا محمّد کذب سمعک و بصرک عن اخیک فان شهد عندک خمسون قسامه و قال لک قولا فصدقه و کذبهم لا تذیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروءته فتکون من الذین قال اللّه فی کتابه ان الذین یحبّون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم.**

((فهرست))

بخش اوّل: یقظه

پیشگفتار ٤
خوابهای طلائی. ١٠
محیط خانه ١٢
خورشید جمالش مرا از خواب غفلت بیدار کرد. ١٦
ترس از مار کبری. ١٨
زنبور عسل حرف می‌زند. ٢٠
جوجه‌های مادر مرده! ٢٢
تو لایق همسری با من نیستی! ٢٥
معجزات حضرت رضا (علیه‌السلام) مرا تکان داد. ٢٧
گنبد نورانی می‌شود! ٢٨
کرامت امام هشتم (علیه‌السلام) ٣٠
تأثیر آیات قرآن ٣١
چگونه از خواب غفلت بیدار شویم؟ ٣٤
شکّ و تردید مقدّس. ٣٧
ملاقات با امام زمان (علیه‌السلام) ٤٠
من از خواب غفلت بیدار شدم ٤٣

بخش دوّم: استاد

استاد برای تزکیهٔ نفس ٥٧
حضرت موسی و حضرت خضر ٥٨
انسان باید مقصدش را تعیین کند ٦٥
تصمیم داشتم تمام داروها را مصرف کنم ٦٨

به تدریج انسان به کمال می‌رسد ٦٩
چند کلمه موعظه امام جماعت ٧٢
آیا هر چه مرشد بگوید حقیقت دارد؟ ٧٤
عبادت زیاد، کاری انجام نمی‌دهد ٧٧

بخش سوّم: توبه

توبه و بازگشت ٨٤
شرایط توبه ٨٥
گریه بر سیّدالشّهداء (علیه‌السلام) کیمیا است ٨٧
زیارت امام هشتم (علیه‌السلام) ٩٦
توبه حضرت آدم (علیه‌السلام) ١٠٢
همسایه شفاعت کرد ١٠٥
قرآن خواندن ١١١
خدا به من توفیق نداده ١٢٢
استاد به من توبه را آموخت ١٢٦

بخش چهارم: استقامت

مرحله استقامت ١٤٥
تنبلی و ناامیدی رفع می‌شود ١٤٥
مرا ترسو بار آوردند ١٤٩
تحمّل مصائب ١٥٣
صبر در مقابل مشقّات عبادی ١٥٧
استقامت و صبر در مقابل گناه ١٦٢
کسل و بی‌حال نباشید ١٦٥
با ارادهٔ قوی خوددار باشیم ١٧١
سوء ظنّ به مردم ١٧٦

آنچه نزد خدا است، باقی است ۱۸۲
استقامت یا رمز جمیع موفّقیّتها ۱۸۵
ارزش فکر کردن ۲۰۶
اهمّیّت تمرکز فکر ۲۰۹
دستورات تمرکز فکر ۲۱۰
نظرات یک مرتاض ۲۱۳
نظم در امور ۲۱۵
دستورات نظم در زندگی ۲۱۷

بخش پنجم: صراط مستقیم

مرحله صراط مستقیم ۲۲۰
معنی صراط مستقیم ۲۲۳
راه راست کدام است؟ ۲۲۵
صراط مستقیم و صراط آخرت ۲۲۹
مکاشفهٔ آموزنده ۲۳۳
فلسفه یا حکمت ۲۴۵
فلسفهٔ اسلامی ۲۵۰
میزان واقعی ۲۵۴
فائده اثبات اعجاز قرآن ۲۵۵
کتاب علی (علیه‌السلام) ۲۵۷
نظم در زندگی ۲۶۰
وسواس ۲۶۰
نداشتن عقائد انحرافی ۲۶۲
توقیفی بودن عبادات ۲۶۵
حقیقت عبودیّت ۲۶۶

ترک محرّمات و انجام واجبات ۲٦۸
به چیزی معتاد نباشید ۲٦۹
تعهّد و وفای به عهد ۲۷۰
زندگی اجتماعی ۲۷۱
ولایت فقیه ۲۷٤
رسومات ۲۷۸
غیبت کردن ۲۸۰
ازدواج موقّت ۲۸۱
صراط مستقیم و شهوت ۲۸۱
غضب ۲۸۳
نظافت و زینت ۲۸٦
ازدواج ۲۸۷
آداب معاشرت ۲۸۸
ادعیه و اذکار ۲۸۹
چند دعا و ذکر از قرآن ۲۹۱
فهرست ۲۹۸

بخشی از تألیفات
آیة اللّة سید حسن ابطحی

رسول اکرم ﷺ
امیر المؤمنین علیه السلام
انوار زهرا علیها السلام
امام مجتبی علیه السلام
پرواز روح
مصلح آخر زمان
مصلح غیبی
ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
در محضر استاد (جلد اول)
در محضر استاد (جلد دوم)
عالم عجیب ارواح
شبهای مکّه
عوامل پیشرفت
اتحّاد و دوستی
راه خدا
پاسخ ما
دو مقاله
پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی
سیر الی الله
پاسخ به ۷۷ سئوال دینی
حل مشکلات دینی
سئوال شما پاسخ ما
توضیح آیات قرآن کریم
انوار صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
جواب مسائل دینی
پاسخ به مشکلات جوانان

انتشارات بطحا

ISBN: 964-6331-28-9
WWW.ABTAHI.COM
E-mail: Iran_Batha@noavar.com